

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کَلَامُ النُّوْرِ اَلْکَلَامُ

سلسلہ مباحث تفسیری

تفسیر

سورۃ انشاء

۱۱

سید محمد ضیاء آبادی



تفسیر سوره انبیاء

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی
ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهراء

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰
شابک:
قیمت: تومان

نشانی: تهران - خیابان کارگر جنوبی - چهارراه لشکر
خیابان شهید معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴
تلفن: ۰۲۱-۵۵۳۸۰۵۳۴
دورنگار: ۰۲۱-۵۵۳۸۴۷۹۰



چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء ع بلامانع است.

(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزهراء ع ارسال شود.

(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه ناشر	۱۷

قرآن

وامامت حضرت ابراهیم علیه السلام

رشد مخصوص حضرت ابراهیم علیه السلام	۲۱
مفهوم کلمه رشد از نظر فقه و لغت	۲۲
رشید کیست؟	۲۳
چگونگی ازدواج دو کودک	۲۴
هر کاری رشد مخصوص به خود می خواهد	۲۵
تحقق امر هدایت، مستلزم طهارت	۲۶
امتحانات عظیم ابراهیم برای کسب مقام امامت	۲۶
آزر پدر حضرت ابراهیم علیه السلام	۲۷
آغاز مبارزه حضرت ابراهیم علیه السلام با بت پرستی	۲۹
عکس العمل مشرکان در قبال برخورد حضرت ابراهیم علیه السلام	۳۰
منشأ عقلایی تقلید از مراجع	۳۱
غیر عقلانی بودن پیروی از پدران گمراه	۳۲
ظهور بت ها در هر زمان به شکلی	۳۲
وجود بت های فراوان در خانه های ما	۳۳
حدیث تکان دهنده در باب رباخواری	۳۳
پیش بینی رسول خدا از آینده امت خود	۳۴
ویژگی شاخص اهل قرآن	۳۵
شاخصه خانه قرآنی، شهر قرآنی و کشور قرآنی	۳۶

ابراهیم بُت شکن با منطقی قوی و روشن

- ۴۱..... حضرت ابراهیم علیه السلام و دشواری اصلاح روش بت پرستان
- ۴۲..... مبارزه جدی حضرت ابراهیم علیه السلام با بت ها و ناباوری مردم
- ۴۳..... مفهوم دقیق و جالب فاطر
- ۴۴..... مفهوم دقیق کید و مکر و حيله
- ۴۵..... طرح و برنامه حضرت ابراهیم علیه السلام برای اصلاح روش مردم
- ۴۷..... مرجع ضمیر الیه چه کسی بوده است؟
- ۴۸..... دو نکته لطیف در این آیه شریفه
- ۴۹..... عریان نگفتن مصائب بزرگان دین
- ۵۰..... نهایت دقت بت پرستان در امر قضاوت و کیفر دادن مجرم
- ۵۱..... دقت ملحدان در حفظ احترام بت هایشان
- ۵۱..... اثبات دروغ نگفتن حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۵۲..... هدف حضرت ابراهیم علیه السلام روشنگری و اصلاح روش مردم

انتخاب امام حق خداست نه دیگران

- ۵۷..... مبارزه بی امان حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرودیان
- ۵۸..... عجز نمرود در مقابله با حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۵۸..... تبعید حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین شام
- ۵۹..... منطق حضرت ابراهیم علیه السلام در بازپس گیری اموال خود از نمرودیان
- ۵۹..... وجود نبی تبلیغی با حضور نبی تشریعی
- ۶۰..... شام مقصد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیه السلام
- ۶۱..... تولد خارق العاده جناب اسحاق علیه السلام
- ۶۲..... مفهوم نافله در لغت و قرآن کریم
- ۶۳..... هدایتگری امامان معصوم علیهم السلام با عنایت الهی
- ۶۴..... تفاوت اساسی دو مکتب الهی و مادی

- مقام امامت اصیل تر از مقام نبوت ۶۴
- انتصابی بودن مقام امامت از نگاه شیعه امامیه ۶۵
- مقام امامت از نگاه قرآن و حضرت صدیق کبری (علیه السلام) ۶۶
- ارتباط متقابل قرآن و امامت ۶۸
- اتمام حجت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از جمع آوری قرآن ۶۸
- دفاع جانانه حضرت زهرا (علیه السلام) از مقام ولایت ۶۹
- وصیت حضرت زهرا (علیه السلام) به اختفاء قبر خود ۷۰
- سبب شیعه شدن عالم متبحر سنی ۷۲
- اختفاء قبر حضرت زهرا (علیه السلام) سند زنده بطلان حکومت غاصبان ۷۳
- امیرالمؤمنین و مشاهدۀ وصیت نامه حضرت زهرا (علیه السلام) ۷۴
- سبب شبانه به خاک سپرده شدن حضرت زهرا (علیه السلام) ۷۵
- احترام ویژه آیت الله العظمی حکیم به سلام حضرت زهرا (علیه السلام) ۷۵

محرومیت بشر از شناخت مقام ولایت

- هر نوش این عالم با نیش همراه است ۷۹
- حق خالص و نور محض فقط در قیامت ۷۹
- نیازمندی انسان به نور الهی ۸۰
- مبین، مهمترین صفت برای امام و قرآن ۸۱
- انتخاب خلیفه منصب الهی ۸۲
- تفاوت ما با اهل سنت در مسئله امامت ۸۳
- مراحل سخت رسیدن به مقام امامت ۸۳
- مفهوم عصمت انبیاء و اولیای حق ۸۶
- جوشش خیرات از وجود امام (علیه السلام) ۸۷
- خلقت امامان معصوم قبل از آفرینش عالم ۸۸
- رسوایی مقاتل بن سلیمان ۸۹
- افسوس دانشمندان اروپایی از نشناختن مقام امام علی (علیه السلام) ۸۹
- موعظه تکان دهنده علی به سُوید بن غَفَله ۹۱

- ۹۳..... منِ انسان در احاطهٔ مرده‌ها.
- ۹۳..... ولایتِ مهمترین سرمایهٔ ما در این عالم.

روح دیانت

شناخت امامت و ولایت

- ۹۷..... انبیاءِ فاضل و افضل دارند.
- ۹۸..... مقامِ امامتِ برخی از پیامبران.
- ۹۹..... افسوس که تاریخ بمیریم.
- ۱۰۰..... شئونِ امامت.
- ۱۰۱..... تنویرِ جان با عنایتِ امام زمان علیه السلام.
- ۱۰۴..... آقایانِ جوان‌ها و اهمّیّتِ امام‌شناسی.
- ۱۰۵..... امامِ معصوم و جوششِ خیرات و برکات از درون او.
- ۱۰۶..... حضرتِ امیر علیه السلام و تلاوتِ قرآن به هنگامِ نوزادی.
- ۱۰۷..... باطنِ بیمار و انحراف از حجتِ پروردگار.
- ۱۰۷..... توطئهٔ هارونِ عباسی برای به زندان افکندنِ امامِ موسی بن جعفر علیه السلام.

سعادت دو جهان

فقط با نور مقام ولایت

- ۱۱۳..... عالمِ دنیا، عالمِ اختلاط و امتزاج.
- ۱۱۴..... نیازمندی ما به تدارکِ نور از این دنیا.
- ۱۱۵..... خدا، رسولِ خدا و ائمهٔ هدی شاهدانِ اعمال.
- ۱۱۶..... بالاترین مقامِ انبیاء، دعوتِ الی الله.
- ۱۱۷..... ضرورتِ وجودِ نورِ امام در زندگیِ مؤمنان.
- ۱۱۸..... معرّفیِ اولیایِ مؤمنان از نگاهِ قرآن.
- ۱۱۹..... انتخابِ امامِ معصوم فقط کارِ خداست.
- ۱۲۱..... بندگیِ شرطِ ارتقاء به درگاهِ خدا.
- ۱۲۲..... شرطِ سعادتِ تمسّک به قرآن و عترت.
- ۱۲۳..... تذکّرِ سعادتِ سازِ امامِ سید السّاجدین علیه السلام.

- ۱۲۴.....قدر فرصت‌های آخرت ساز دنیا را دانستن
- ۱۲۴.....درهای بهشت تحت الشعاع باب الحسین علیه السلام

قوم لوط

سقوط در سقوط

- ۱۲۹.....حضرت لوط مبلغ شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۱۳۰.....فساد قوم لوط از زبان قرآن
- ۱۳۱.....فرق بین سوء با سوء
- ۱۳۲.....قوم لوط و ارتکاب انواع منکرات
- ۱۳۲.....زشتی گناه قوم لوط از نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۳۳.....کیفر سنگین و تکان دهنده لواط‌گر
- ۱۳۴.....رنج عمیق و گسترده لوط از رفتار قومش
- ۱۳۵.....فرق اساسی انبیاء و اولیاء با مردم عادی
- ۱۳۷.....کمال واقعی نزد کیست؟
- ۱۳۸.....معنا و مفهوم عصمت
- ۱۳۹.....اشک جانسوز مولا در کنار قبر حضرت زهرا علیها السلام

سبب قضاوت متفاوت

حضرات داوود و سلیمان علیهما السلام

- ۱۴۳.....امتیازات ویژه حضرات داوود و سلیمان علیهما السلام
- ۱۴۴.....تسبیح موجودات عالم همنوا با حضرت داوود علیه السلام
- ۱۴۵.....تعجب حضرت لقمان علیه السلام از نرم شدن آهن در دستان حضرت داوود علیه السلام
- ۱۴۶.....مسئله قضاوت دو پیامبر در قرآن کریم
- ۱۴۷.....سبب تفاوت قضاوت حضرت داوود علیه السلام با حضرت سلیمان علیه السلام
- ۱۴۸.....حکم یعنی درک حقایق هستی و علم هم علم شرایع است
- ۱۴۹.....لطف خاص خداوند به حضرت داوود علیه السلام
- ۱۴۹.....موعظه امام هادی علیه السلام
- ۱۵۰.....مسلمان شدن طبیب نصرانی با عنایت امام هادی علیه السلام

از سلیمان نبی

تا امامت امام علی و آل علی علیه السلام

- ۱۵۵..... باد، مستخر حضرت سلیمان علیه السلام
- ۱۵۶..... این دو آیه با هم منافاتی ندارد.....
- ۱۵۹..... تفاوت اساسی انبیاء و اولیاء الهی با سایر افراد بشر.....
- ۱۶۰..... تعبیر غلط رایج خداگونه، حسین گونه، علی گونه.....
- ۱۶۱..... بیان امام صادق علیه السلام در شناخت شخصیت امام علیه السلام.....
- ۱۶۳..... منشأ اختلاف دانشمندان عالم با یکدیگر.....
- ۱۶۴..... تلاوت قرآن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شکم مادر.....
- ۱۶۴..... امام جواد علیه السلام و ارائه جلوه‌ای از عظمت مقام امامت.....
- ۱۶۶..... تغییر عقیده فردی با عنایت خاص امام جواد علیه السلام به او.....
- ۱۶۷..... جوان عزیز و مراقبت دقیق از اعتقادات خود.....
- ۱۶۸..... رمز سعادت بشر تبعیت از امامت علی و آل علی علیه السلام.....

حضرت ایوب

بنده‌ای صابر و شاکر و محبوب

- ۱۷۳..... صبر صفت بارز حضرت ایوب علیه السلام.....
- ۱۷۴..... سبب ابتلای حضرت ایوب علیه السلام به انواع بلاها.....
- ۱۷۵..... آزمایش حضرت ایوب علیه السلام به اذن خدا.....
- ۱۷۵..... سخنان سخیف درباره بیماری حضرت ایوب علیه السلام.....
- ۱۷۷..... رُهبان بنی اسرائیل ملامت کنندگان حضرت ایوب علیه السلام.....
- ۱۷۷..... انبیاء، پرمحنت‌ترین مردم.....
- ۱۷۸..... ادب مناجات حضرت ایوب با خداوند متعال.....
- ۱۷۹..... بازگشت عافیت و اولاد به حضرت ایوب علیه السلام.....
- ۱۸۰..... قصه حضرت ایوب عبرتی برای گرفتاران خردمند.....
- ۱۸۱..... عابدترین و محبوب‌ترین فرد به درگاه خدا.....

خشم خوش

سرانجام حضرت یونس علیہ السلام

- ۱۸۷..... حضرت یونس علیہ السلام و ترک اولی
- ۱۸۸..... منظور قرآن از ماندن در شکم ماهی تا روز قیامت
- ۱۸۸..... استبصار عبدالله بن عمر
- ۱۹۰..... چگونگی رهایی حضرت یونس علیہ السلام از شکم ماهی
- ۱۹۱..... عنایت خداوند حتی به بندگان گناه کار خود
- ۱۹۳..... خشم حضرت یونس علیہ السلام از قوم جفا کار خود
- ۱۹۳..... ارشاد مؤثر مرد عالم
- ۱۹۴..... سبقت رحمت خدا بر غضبش
- ۱۹۶..... عنایت و رحمت خدا به بندگان خود

ذکر یونسیه برای مؤمنین

اثر بخش و عزت آفرین

- ۲۰۱..... ذالتون یعنی صاحب ماهی
- ۲۰۱..... حوزه رسالت حضرت یونس علیہ السلام و نافرمانی مردم
- ۲۰۳..... ترک اولای حضرت یونس علیہ السلام و گرفتاری او
- ۲۰۵..... قرعه کشی مکرر برای به دریا انداختن حضرت یونس علیہ السلام
- ۲۰۶..... ترک اولای جناب سلیمان علیہ السلام
- ۲۰۷..... ضرورت گفتن ان شاء الله در هر کاری
- ۲۰۸..... اعجاز در شکم ماهی زنده ماندن حضرت یونس علیہ السلام
- ۲۰۹..... مشکل اساسی ما ضعف توحید است
- ۲۰۹..... کارگشایی بسیار بالای ذکر یونسیه
- ۲۱۰..... همه امید ما به شفاعت سعادت بخش سید الشهداء

جلب عنایت خدا

با رعایت سه ویژگی انبیاء

- ۲۱۵..... ذکر نام دو پیغمبر دیگر

فرزنددار شدن زکریّا در صد سالگی.....	۲۱۵
بیان برخی نکات مهمّ آیه شریفه.....	۲۱۶
اشاره به ادب انبیاء در قرآن کریم.....	۲۱۷
سبب مستجاب نشدن برخی از دعاها.....	۲۲۰
مستجاب شدن دعای حضرت زکریّا.....	۲۲۱
جلب عنایت خداوند با رعایت سه مطلب.....	۲۲۱
تعلیل کاربرد لطیفه ادبی «فی» در آیه شریفه.....	۲۲۳
مزاج‌های مختلف بشر برای رسیدن به ثروت و قدرت و علم.....	۲۲۴
قارون ثروتمند.....	۲۲۴
فرعون قدرتمند.....	۲۲۵
عالم مغرور.....	۲۲۶
خضوع حضرت یوسف علیه السلام برغم داشتن ثروت و قدرت و علم.....	۲۲۷
ادب و خشوع حضرت سلیمان علیه السلام	۲۲۸
خضوع و خشوع حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در روز عاشورا.....	۲۲۹

ایمانِ پایدار

با فکرِ فعال

یگانه بودن ربّ و معبود ما.....	۲۳۳
سرنوشت مؤمنان و کافران از نگاه قرآن.....	۲۳۴
ایمان و عمل صالح در سوره مبارکه عصر.....	۲۳۵
آیه اشاره به آخرت دارد نه دنیا.....	۲۳۶
تأکید آیات دیگر قرآن به آخرت اندوزی.....	۲۳۷
عامل بودن غیر از عالم ناقل بودن.....	۲۳۸
لزوم تفکّر برای کسب ایمان.....	۲۳۹
لزوم تفکّر در ادعیه مأثوره.....	۲۴۰
شنیدن ساز و آواز، سُست کننده اراده ایمانی انسان.....	۲۴۰

عذاب ناتمام در انتظار کافران

- ۲۴۵.....عکس العمل صالحان و کافران درمقابل برنامه آسمانی خداوند
- ۲۴۸.....با حرف و ادعا مشکل حل نمی شود
- ۲۴۹.....چگونگی تسلط یا جوج و مأجوج برکره زمین
- ۲۵۰.....دلیل استیلای یا جوج و مأجوج
- ۲۵۱.....نزدیک بودن وعده حق خداوند
- ۲۵۱.....توصیف متّقین از زبان مولا علی علیه السلام
- ۲۵۲.....دنیا منشأ شعله ور شدن آتش جهنّم
- ۲۵۴.....خشر انسان با محبوب دنیایی خود
- ۲۵۵.....دو برابر بودن عذاب ضالّ و مُضِلّ در روز قیامت
- ۲۵۶.....تفاوت زفیر با شهیق
- ۲۵۷.....وضعیت بهشتیان از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

سلطنت باشکوه مؤمنان در بهشت

- ۲۶۱.....روش قرآن، رعایت اعتدال
- ۲۶۲.....مقصود از حُسنی در این آیه شریفه
- ۲۶۳.....ویژگی های مردان الهی و مقام معنوی آن ها
- ۲۶۵.....جامع ترین کلمه در قرآن در توصیف بهشت و جهنّم
- ۲۶۶.....تفاوت نوش دنیا با نوش آخرتی
- ۲۶۷.....مؤمنان مصون از فزع اکبر
- ۲۶۸.....حزن و اندوه جبرئیل از عذاب دردناک کافران
- ۲۶۹.....عظمت سلطنت مؤمن در روز قیامت
- ۲۷۱.....مهمانی باشکوه خدا و انبیاء از مؤمنان در روز قیامت
- ۲۷۲.....لذّت خاصّ استماع کلام خدا و ملاقات با خدا در بهشت

وعده قطعی خداوند به هم پیچیده شدن این عالم

- ۲۷۷..... امنیّت مؤمنان صالح العمل از فَرَع اکبر
- ۲۷۷..... به هم پیچیده شدن آسمان و زمین
- ۲۷۸..... روز بسته شدن طومار اعمال انسان ها
- ۲۷۹..... منظور از لام در لَلکُتَب.....
- ۲۸۰..... آسانی بازگردانی آفرینش برای ما
- ۲۸۲..... پیچیده شدن طومار عالم، وعده قطعی خداوند
- ۲۸۳..... بشارت دنیایی مؤمنان صالح العمل
- ۲۸۵..... مراد از ذکر، تورات یا قرآن کریم؟
- ۲۸۷..... حاکمیّت بندگان صالح بر روی زمین
- ۲۸۷..... اصحاب المهدی در آخر الزّمان
- ۲۸۹..... حضرت خضر مونس علیه السلام حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه در ایام غیبت
- ۲۸۹..... پیشگویی دعبل خزاعی و تحسین امام رضا علیه السلام
- ۲۹۰..... چرا شیعه همیشه مورد هجوم و مظلوم است؟
- ۲۹۱..... امام رضا علیه السلام واقعاً غریب الغرباء
- ۲۹۲..... کینه قلبی مأمون از امام رضا علیه السلام
- ۲۹۳..... انتقام ظالمانه مأمون از امام رضا علیه السلام

صالحان، وارثان زمین و زمان

- ۲۹۷..... امام جویی، فطری انسان ها
- ۲۹۸..... انحراف در فطرت خداجویی انسان
- ۲۹۹..... صفات امام از منظر عقل
- ۳۰۰..... نقش وحی در امام جویی
- ۳۰۰..... امامت انتصاب الهی است نه انتخاب مردمی
- ۳۰۲..... لزوم توجّه قلبی به مضامین ادعیه و زیارات

توجه به عبارات زیارت نامه به هنگام ورود به حرم امامان معصوم علیهم السلام	۳۰۳
نقش امام زمان علیه السلام در اداره عالم	۳۰۴
باطل و لغو بودن عالم بدون امام علیه السلام	۳۰۵
صالحان و وارثان قطعی زمین و زمان	۳۰۷
تأکید به امامت امام زمان در خطبه غدیریّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم	۳۰۷
امام زمان علیه السلام انتقام گیرنده از ظالمان	۳۰۹
پیشگویی رسول اکرم از آینده امت اسلام	۳۱۰
غیبت امام زمان صحنه امتحان برای مؤمنان	۳۱۱
لزوم دعا برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام	۳۱۲
یاری امام زمان علیه السلام اهلیت می خواهد	۳۱۲
رعایت ورع در عصر غیبت امام زمان علیه السلام	۳۱۴
عدم آمادگی مردم جهان برای تحمّل ظهور امام زمان علیه السلام	۳۱۵
جاسوس های گوناگون در عصر امامت امام حسن عسکری علیه السلام	۳۱۶
صعود قنداقه حضرت مهدی علیه السلام به عرش الهی	۳۱۶

قانون تکامل

حرکت به سوی تعادل

دلالت آیات و روایات بر ظهور مهدی آل محمد و علیهم السلام	۳۲۱
ذکر چند مثال برای توجیه مطلب	۳۲۲
جامعه بشری در مسیر کمال خود	۳۲۳
درس خوانده های بی ایمان	۳۲۴
پذیرش جهانی حکومت واحد عادل	۳۲۵
یک روز ایده آل، نوید قانون تکامل	۳۲۵
قرآن و بشارت حاکمیت قانون ثابت جهانی	۳۲۶
اراده قطعی خداوند بر حاکمیت مستضعفان در عالم	۳۲۸
تأثیر اعمال انسان در انقلابات جوی عالم	۳۲۸
نوحه و گریه حضرت آدم برای فرزندان مظلوم آینده خود	۳۳۰
حد و مرز قدرت تخریبی انسان و صدور فرمان ظهور	۳۳۱

- ۳۳۲..... فتنه قبل از ظهور از نگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۳۳۳..... کیفر اعمال خونریزان با ظهور امام زمان علیه السلام
- ۳۳۴..... محو آرای باطل با حاکمیت قرآن
- ۳۳۴..... معجزه مشاهده امام زمان علیه السلام در زمان ظهور
- ۳۳۵..... کثرت عالمان و قلت عاملان در عصر غیبت
- ۳۳۶..... عادی شدن رباخواری در عصر غیبت
- ۳۳۶..... نزدیک شدن زن ها به مردها در عصر غیبت
- ۳۳۷..... ضرورت اصلاح روش تبلیغ دین در رسانه ملی
- ۳۳۸..... مشارکت زنان با مردان در امر تجارت در عصر غیبت

نا سیاسی امت در مقابل پیامبر رحمت

- ۳۴۱..... امام عصر عجله الله فرجه مظهر رحمة للعالمین
- ۳۴۲..... رحمت گسترده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر عالمیان
- ۳۴۳..... رحمة للعالمین حتی شامل حال کفار
- ۳۴۴..... قانون آسمانی و مجری آسمانی، دو نیاز جدی بشر
- ۳۴۶..... شرط ظهور توحید حقیقی
- ۳۴۷..... مشکل اساسی ما ضعف توحید است
- ۳۴۸..... ملاک محبت اتباع است و بس
- ۳۴۹..... ما هنوز ناموس خدا را جدی نگرفته ایم
- ۳۵۰..... سهل انگاری خطرناک ما در امر دینداری
- ۳۵۱..... بدفهمی از سخن معرفت آمیز امام صادق علیه السلام
- ۳۵۲..... سرمایه اثرگذار در روز قیامت
- ۳۵۳..... عشق و ارادت عمار و عباد به حقیقت قرآن و دین
- ۳۵۴..... بی وفایی مسلمانان به فرزندان پیامبر رحمت

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

آدمی بدون قرآن بیمار است چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

ما از قرآن آنچه برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم.

همان‌طور که جسم انسان بیماری‌هایی دارد روح او نیز به مرض‌هایی مبتلا می‌شود که هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد. قرآن داروی شفابخشی است برای آن‌ها که از بیماری حبّ به دنیا و آلودگی به شهوت‌ها رنج می‌برند، قرآن این بیماری‌ها را ریشه‌کن می‌کند آنگاه حبّ خدا را در دل جایگزین می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: «اعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غنى فاستشفوه من أدوائكم واستعينوا به على لأوائكم فإن فيه شفاء من أكبر الداء وهو الكفر والتفاق والغى والضلال؛ بدانید کسی با داشتن قرآن نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید که شفاى از بزرگترین بیماری‌ها که کفر و نفاق و تباهی و گمراهی می‌باشد در قرآن است.

تاکنون تفاسیر زیادی بر آیات قرآن به قلم محققان نگاشته شده که هر کدام در سطحی قرار دارد و مناسب طبقه خاصی از مردم می‌باشد در این بین افرادی هستند که خواهان تفسیری به زبان ساده و عاری از اصطلاحات پیچیده علمی می‌باشند. مرحوم آیت الله سید محمد ضیاءآبادی رحمته الله این توان را داشت که مفاهیم بلند قرآن را با زبانی قابل فهم برای همه طبقات بیان کند و در طول حیات پر برکت خود در این زمینه تلاش بی‌دریغی مبذول داشت، متأسفانه ایشان دیگر در بین ما نیست ولی علاوه بر آثار متعددی که از ایشان تا به حال چاپ شده سخنرانی‌های بسیاری هم به صورت صوت موجود است که ان شاء الله

به مرور زمان تبدیل به کتاب شده و منتشر خواهد شد، نمونه‌ای از این کار تفسیر سورة انبیاء می‌باشد که در دو مجلد آماده شده که اینک جلد اول آن چاپ و در اختیار علاقه‌مندان به علوم قرآن قرار داده می‌شود و جلد دوم نیز متعاقباً چاپ خواهد شد. امیدواریم مرضی خاطر ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مِنَ اللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزهراء (ع)

زمستان ۱۴۰۰

قرآن

وامامت حضرت ابراهیم علیہ السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ
 التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ
 كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٥٤﴾

ما به ابراهیم رشد مخصوص به خودش را از قبل دادیم و ما به رشد او عالم بودیم.
 آنگاه که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما همواره آن‌ها را پرستش
 می‌کنید؟ گفتند: ما پدرانمان را پرستش‌کنندگان آن‌ها یافتیم. گفت: به یقین شما و پدرانتان
 در گمراهی آشکاری بوده‌اید.

رشد مخصوص حضرت ابراهیم علیه السلام

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾

در این سوره بخشی از حالات انبیاء علیهم السلام بطور اجمال ذکر شده و به همین جهت هم سوره انبیاء نامیده شده است. آیات قبل مربوط به حضرت موسی و هارون علیهم السلام بود که بطور گذرا به آن اشاره شد. آیه ای که قرائت شد مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام است. «مِنْ قَبْلُ» که در آیه آمده اشاره به این دارد که ما قبل از موسی و هارون، ابراهیم را مبعوث کردیم:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾

ما به ابراهیم رشد مخصوص به خودش را دادیم و ما به رشد او عالم بودیم.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

خدا داناتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

چرا که هر کسی صلاحیت هر کاری را ندارد.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾^۲

آیا آن کسی که خود خالق است نمی داند چه می آفریند؟

آن کسی که منصبی را به کسی می دهد نمی داند که آیا او صلاحیت این کار را دارد

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- سوره ملک، آیه ۱۴.

یا ندارد؟ «وَكُنَّا بِهٖ عَالِمِیْنَ»؛ ما عالم به این مطلب بودیم که ابراهیم علیه السلام دارای صلاحیتی است که می شود رشد مخصوص را به او داد و لذا ما براساس علم اُزلی، ابراهیم را به منصب نبوت منصوب کردیم و به او رشد دادیم.

مفهوم کلمه رشد از نظر فقه و لغت

کلمه (رشد) در قرآن زیاد تکرار شده و یکی از مفاهیم و عناوین اسلامی است که در بعضی موارد، مورد بحث آقایان فقها هم بوده است. مسئله «رشد» غیر «عقل» است. چون ما می دانیم که در تکلیف شرایطی هست، هر کسی که مکلف نیست. تکلیف از شرایط عامه اش برخوردار از عقل است. باید شخص عاقل باشد تا مکلف باشد. فلذا آدم مجنون (دیوانه) مکلف نیست، چون عقل ندارد تکلیف هم ندارد. تکلیف عبادی ندارد و هیچ مسئولیتی به عهده او واگذار نمی شود.

بلوغ هم شرط است. بچه ای که بالغ نیست مکلف نیست. بچه نابالغ تکلیفی ندارد و مسئولیت به او واگذار نمی شود. از شرایط عامه تکلیف بلوغ و عقل است، اما رشد از شرایط تکلیف نیست. نه این که حالا اگر کسی رشید نباشد مکلف نیست. نه، عقل از شرایط تکلیف است اگر عاقل نباشد مکلف نیست. بلوغ هم از شرایط تکلیف است. اگر بالغ نباشد مکلف نیست. اما اگر رشید نباشد مکلف است منتها احکام دیگری دارد. رشد در اصطلاح در مقابل سَفَه است همان طوری که عقل در مقابل جنون است. کسی که عقل ندارد یعنی مجنون و دیوانه است و این بیماری است. اما گاهی از اوقات دیوانه نیست عاقل است بالغ هم هست اما سفیه است، سفاقت دارد. یعنی آدمی است که تشخیص سود و زیان نمی دهد. مصالح و مفاسد را خوب تشخیص نمی دهد. اگر سرمایه ای در اختیارش بگذاریم نمی تواند از آن نگهداری کند و خوب بهره برداری کند. اگر امکاناتی در اختیارش باشد نمی تواند از این امکانات در حد شایستگی بهره برداری داشته باشد. این آدم رشید نیست، سفیه است. دیوانه و مجنون نیست که او را به تیمارستان ببرند یا مثلاً به طبیب و دارو مراجعه کند. نه، عاقل و بالغ است، بچه هم نیست اما سفیه است. یعنی تشخیص مصالح و مفاسد نمی دهد، زود او را گول می زنند، کلاه سرش می گذارند. با اندک

چیزی سرمایه‌اش را از او می‌گیرند. چنین کسی رشید نیست رشد ندارد و لذا رشد از شرایط تکلیف نیست. یعنی مکلف است. آدمی که سفیه است مکلف است و چه بسا بعضی مسئولیت‌ها هم به او واگذار می‌شود اما رشید نیست.

رشید کیست؟

درباره ایتام قرآن می‌فرماید:

﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾^۱
و یتیمان را آنگاه که به حد بلوغ رسیدند بیازمایید، اگر در آن‌ها رشد لازم را یافتید اموالشان را به آن‌ها بدهید.

یتیم کسی است که پدرش مرده، نابالغ هم هست. مادامی که این بچه به حد بلوغ نرسیده باید تحت نظارت ولی باشد یعنی باید قیم داشته باشد. یعنی خود او نمی‌تواند متصرف در اموال خودش باشد. اموالی دارد ولی حق تصرف در اموال خودش ندارد. باید تحت نظارت ولی خود باشد. حالا ولی او یا جد پدری است یا این‌که اگر او نیست وصی که از جانب پدر وصی است یا از جانب جد پدری وصی است، او قیم است. اگر او هم نباشد، حاکم شرع بر او ولایت دارد، مادامی که بالغ نشده بر او قیمومیت دارد. وقتی یتیم به حد بلوغ رسید، به فرموده قرآن: «بَلَغُوا النِّكَاحَ» یعنی به سنی رسید که می‌تواند ازدواج کند، آیا می‌توانیم مالش را به خودش واگذار کنیم؟ همان اموالی که قبلاً نابالغ بود نمی‌شد به او بدهیم حالا که بالغ شده می‌شود اموالش را به خودش بدهیم؟ نه، اینجا شرط رشد لازم است.

﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ﴾

اگر یتیم به سن بلوغ و به حد نکاح رسید و می‌تواند زن بگیرد و تولید فرزند کند، تازه احتیاج به آزمایش دارد.

﴿فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾

مثلاً اگر مالی را در اختیارش گذاشتید و از دور مراقبش بودید که چگونه معامل

می‌کند؟ چگونه خرید و فروش می‌کند؟ اگر دیدید که تشخیص مصالح و مفاسد می‌دهد، تشخیص سود و زیان می‌دهد. اگر دیدید رشد دارد آن وقت می‌توانید اموالش را در اختیار او بگذارید. اینجا رشد لازم است. یعنی تنها بلوغ و عقل کافی نیست. این آدم دیوانه نیست عاقل است. بچه هم نیست بالغ است، ولی در عین حال رشید نیست، سفیه است. وقتی سفیه شد نمی‌شود اموالش را به او داد.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾

اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده در اختیار سفیهان قرار ندهید.

مال و ثروت وسیله قوام مردم است. نمی‌شود چیزی را که وسیله قوام مردم است در اختیار سفیهان قرار داد. لذا در اینجا می‌بینیم که تنها عقل و بلوغ کافی نیست بلکه رشد هم لازم است. وقتی این بچه یتیم به سن بلوغ رسید، پانزده شانزده ساله شد، بیست ساله شد ولی او حق ندارد بگوید دیگر او بالغ است اموالش را در اختیار خودش بگذاریم. نه، اگر رشید بود ولی می‌تواند اموالش را در اختیار خودش بگذارد و اگر رشید نبود باز هم تحت قیمومیت و ولایت خود، او را باید اداره کند.

چگونگی ازدواج دو کودک

در مسئله عقد ازدواج هم به همین کیفیت است، زن گرفتن برای بچه صغیر جایز است. بچه کوچک است، پسر بچه پنج ساله‌ای را می‌خواهند با یک دختر بچه پنج ساله‌ای مثلاً تزویج کنند این کار جایز است. ولی کودک تزویج می‌کند نه خود کودک. پدر دختر به ولایت از دختر و پدر پسر به ولایت از پسر، این دو را به همدیگر تزویج می‌کنند، این عیبی ندارد. ولی دو کودک، خودشان نمی‌توانند متصدی امر تزویج باشند. سفیه هم این‌گونه است.

این پسر و این دختر هر دو بالغ شده‌اند عاقل هم هستند، فرضاً درس خوانده هم هستند، عربی هم بلدند صیغه عربی را می‌توانند خودشان اجرا کنند ولی سفیه‌اند. چون

سفیه اند خودشان نمی توانند متصدی امر تزویج باشند. مانند همان بیچۀ نابالغ هستند، اینجا هم باید ولی شان اقدام کند. باید ولی اینها ولایت داشته باشد با نظارت او اینها تزویج کنند. می توانند زن و شوهر بشوند. عرض شد در بیچگی هم می شود با هم زن و شوهر شوند ولی با امر ولی شان. همین طور بعد از بلوغ هم اگر بالغ و عاقلند اما سفیهند باز خودشان مستقلاً نمی توانند متصدی امر تزویج خود باشند بلکه باید در اینجا هم ولی نظارت داشته باشد، چرا که رشد لازمه این کار است.

هر کاری رشد مخصوص به خود می خواهد

منظور این که در آیه شریفه می فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ﴾

ما به ابراهیم رشد او را دادیم.

معلوم می شود که هر کاری رشد مخصوص به خود دارد. هر کسی آمادگی و صلاحیت هرکاری را ندارد، مثلاً برای کارخانه ای یا مؤسسه ای می خواهیم مدیر معین کنیم، نمی شود که هر کسی مدیر کارخانه شود. ممکن است کسی عالم و باسواد باشد اما مهارت و دانائی لازم نسبت به فعالیت آن کارخانه یا مؤسسه را نداشته باشد. باید در این خصوص از رشد لازم برخوردار باشد و آگاهی و بصیرت کافی به رموز کار داشته باشد. بله، هر کاری رشد مخصوص به خود دارد. نبوت هم رشد مخصوصی می خواهد. هر کسی که نمی شود نبی باشد و منصب نبوت داشته باشد. و مردم را به سوی خدا دعوت کند. نبوت رشد می خواهد، امامت رشد می خواهد.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

خدا می داند منصب رسالت و منصب امامت را در کجا قرار بدهد.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

ما جعل امامت می کنیم، ما منصب امامت به کسی می دهیم نه این که مردم جمع

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

بشوند و برای خودشان ابوبکر و دیگری را انتخاب کنند.

تحقق امر هدایت، مستلزم طهارت

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

مسئله هدایت به امر است. این کار ساده‌ای نیست. ما خود جعل ولایت می‌کنیم. ما جعل خلافت و جعل امامت می‌کنیم. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ باید تطهیر کنیم آن کسانی که می‌خواهند تا روز قیامت منصب ارشاد و هدایت الی الله را متصدی بشوند، احتیاج به طهارت عمیق و همه جانبه دارند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

همانا خداوند می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

هر کسی صلاحیت این کار را ندارد. و لذا رشد مخصوص لازم است. مخصوصاً کلمه رشد به ضمیر اضافه شده فرموده: «رُشِدَهُ» نفرومده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدًا»، یا نفرومده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ الرُّشْدَ»، فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ»؛ یعنی رشد مخصوص به خودش را دادیم. و لذا عجیب است ابراهیم با آن عظمت را در معرض آزمایش قرار دادند، مقام ابراهیم خلیل الرحمن خیلی بالاست. بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضل انبیاء، ابراهیم خلیل علیه السلام است. با این عظمت در عین حال در معرض آزمایش قرار دادند تا چگونه از امتحان بیرون بیاید و بعد بتواند منصب امامت را تحمّل کند:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾^۱

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با دستوراتی آزمود، او بطور کامل از عهده آن‌ها برآمد. واژه «كَلِمَاتٍ» که به اصطلاح نکره آمده عظمت مطلب را نشان می‌دهد.

امتحانات عظیم ابراهیم علیه السلام برای کسب مقام امامت

ما ابراهیم را در معرض امتحان‌هایی عظیم و بزرگ قرار دادیم تا اینکه در این مسیر

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

ورزیده و آماده شد تا منصب امامت به او داده بشود. حدیث هم داریم که: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ خداوند متعال ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد قبل از آن که او را پیامبر قرار دهد، خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آن که او را رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آن که او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آن که او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد. فرمود: من تو را امام قرار دادم.

یعنی اول مقام نبوت به او دادیم بعد او را به رسالت رساندیم و پس از رسالت مقام خُلت به او دادیم. وقتی از این مراحل گذشت و آمادگی پیدا کرد، گفتیم: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». لذا این مراحل باید طی شده باشد تا رشد او آزمایش بشود.

فرمود وقتی بچه بالغ شد شما حق ندارید مال در اختیارش بگذارید، با اینکه مال چیز مهمی هم نیست؛ پولی، فرش، ماشینی. تا رشید نشده حق ندارید در اختیارش بگذارید. حالا چطور می شود منصب نبوت و امامت به آن عظمت را در اختیار فرد بدون رشد بگذاریم؟

آزر پدر حضرت ابراهیم علیه السلام

به هر حال بطور اجمال ما به ابراهیم رشد دادیم، میان مردم آمد: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ»؛ در مرحله اول شروع کار خود با برخورداری از این رشد به پدر خود خطاب کرد.

در قرآن از آزر تعبیر به پدر ابراهیم شده است. قبلاً هم عرض شده که آزر پدر ابراهیم نبوده. آزر در قرآن بت پرست و بت تراش معرفی شده است، آدمی مشرک بوده چنین کسی مسلم پدر ابراهیم علیه السلام نبوده به جهت اینکه ما روایت داریم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در صُلب هیچ مشرکی نبوده یعنی از پدرش عبدالله گرفته تا به آدم علیه السلام در سلسله آباء و اجداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مشرکی نبوده، همه موحد بوده اند. یا انبیاء بوده اند یا غیر انبیاء، به

هر حال موحد بوده‌اند. تمام این‌ها دارای توحید بوده‌اند، شرک در آن‌ها نبوده است. در زیارت وارث می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» گواهی می‌دهم که تو نوری بودی در صُلب پدرانی پر افتخار و بزرگ و در رحم مادرانی پاک و مطهر.

تمام اصلاّبِ آباء و اجدادشان شامخه بوده‌اند و اُمّهاتشان مطهر و دارای عفاف بوده‌اند. و لذا نمی‌شود آزر بت تراش و بت پرست در سلسلهٔ آباء رسول قرار بگیرد، برای این‌که حضرت ابراهیم جدّ رسول اکرم است و رسول اکرم از صلب ابراهیم علیه السلام است و اگر بنا شود آزر پدر ابراهیم علیه السلام باشد لازمه‌اش این می‌شود که رسول اکرم در صلب آزر مشرک هم بوده است. و طبق روایات هم داریم که آزر پدر ابراهیم نبوده یعنی والد او نبوده چون میان «أَب» و «وَالِد» فرق است.

در لغت عرب والد به کسی می‌گویند که از صلب او بچه تولید شود، این والد یعنی پدر صلبی است ولی کلمهٔ أَب این‌گونه نیست، کلمهٔ أَب منحصر به والد نیست. ممکن است به دیگران هم أَب گفته بشود، مثلاً به عمو هم أَب گفته می‌شود، در آیه‌ای از قرآن آمده است که اسماعیل با این‌که عموی یعقوب علیه السلام بوده در ردیف پدر محسوب شده است.

﴿أَمَّا كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالْإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را.

حضرت یعقوب فرزند اسحاق بوده و اسماعیل عمویش بوده ولی در عین حال در این آیه، اسماعیل پدر حساب شده است:

﴿أَبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾

به هر حال کلمهٔ أَب منحصرّاً به پدر گفته نمی‌شود، به معلّم هم «أَب» گفته

می‌شود، به پدر زن آدم هم «أَب» گفته می‌شود. در روایات هم داریم: «الْأَبَاءُ ثَلَاثَةٌ، أَبٌ وَلَدَكَ وَأَبٌ زَوْجَكَ وَأَبٌ عَلَمَكَ»^۱.

پدرها سه تا هستند: پدری که تو را تولید کرده، و کسی که معلّم تو بوده و آن کسی که به تو دختر داده، آن هم پدر شماست.

در این حدیث می‌بینیم اینهایی که «أَب» حساب شده‌اند یا پدر زن آدمند یا این که معلّم هستند یا پدر واقعی انسانند. بنا بر این به پدر واقعی «والد» گفته می‌شود نه أَب. پس اینجا که أَب گفته شده والد نبوده. یا عمویش بوده یا جدّ مادری اش بوده یعنی پدر مادرش بوده است. پس به هر حال والد واقعی اش نبوده است.

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾^۲

آنگاه که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما همواره آن‌ها را پرستش می‌کنید.

«قَوْمِهِ» قوم خودش یا قوم پدرش، خیلی فرقی نمی‌کند. در میان آن قوم، بت پرستی خیلی عمیق و ریشه دار بوده، سال‌ها چه بسا قرن‌ها این بت پرستی در میانشان بوده، آن هم آدم جبار قهار سفاکی مثل نمرود پشتیبان مسئله بت پرستی بوده است.

آغاز مبارزه حضرت ابراهیم علیه السلام با بت پرستی

آن روز تمام دنیا را کفر و شرک فرا گرفته بود، یک نفر حضرت ابراهیم علیه السلام موحد بوده خطاب کرد و گفت: «ما هَذِهِ التَّمَاثِيلُ»؛ این تمثال‌ها چیست که دورش می‌چرخید؟ گفتن این جمله در میان آن مردم به این سادگی نیست: «ما هَذِهِ التَّمَاثِيلُ»؛ کلمه «ما» و کلمه «هذه» هر دو تحقیر را می‌فهماند. همچنین تماثیل، تماثیل جمع تمثال است تمثال یعنی عکس، مجسمه بی‌روح. «ما» یعنی چیست، اگر کلمه «مَنْ» گفته شود یعنی کیست ولی کلمه «ما» کنایه از تحقیر است. «هذه» هم به اصطلاح اسم اشاره نزدیک است و تحقیر را می‌رساند. در مقام تعظیم «ذلک» گفته می‌شود. اما آنجا که می‌خواهد تحقیر کند می‌گوید: «ما هَذِهِ التَّمَاثِيلُ» یعنی اینها چیه؟ این مجسمه‌های بی‌روح چیست؟

۱- مواظ العبدیّه، صفحه ۶۳.

۲- سورة انبیاء، آیه ۵۲.

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾

عاکف مشتق از عُكُوف است. عُكُوف یعنی ملازمت با احترام، اگر کسی ملازم چیزی باشد، همیشه همراه او باشد و به او احترام و تعظیم کند به این عُكُوف گفته می شود. عاکف یعنی آن کسی که با احترام و تعظیم ملازم چیزی است. یعنی شما انسانِ عاقل با شعور زنده، شرم نمی کنید، خجالت نمی کشید، می آید در مقابل موجود بی شعورِ مرده؛ فلز است یا سنگ است و یا چوب که با دست خود ساخته و تراشیده اید، در مقابل تراشیده های بی روح خود سجده و تذلل و کرنش می کنید و قربانی خود را برای آن ها می برید و برای آن ها احترام قائلید.

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾

این مجسمه های بی روح که شما در مقابل آن ها سجده و خضوع و تذلل می کنید چیست؟

گفتن این جمله تحقیرآمیز آن هم در مقابل جمعیتی که بت پرستی در میان آن ها و پیشانیان شان ریشه دار بوده و با قدرت بودند خیلی مشکل است.

عکس العمل مشرکان در قبال برخورد حضرت ابراهیم علیه السلام

مشرکان در مقام جواب گفتند این کار، کار بدی نیست:

﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾^۱

گفتند: ما پدرانمان را پرستش کنندگان آن ها یافتیم.

گذشتگان ما هم اینها را می پرستیدند، ما هم دنباله رو آن ها هستیم. معلوم است این جواب سُست و بی اساسی است. پدران ما عبادت کردند ما هم عبادت می کنیم، آیا این درست است؟ چون پدران ما از این راه رفتند ما هم از این راه برویم، این تقلید محض بدون فکر و پیروی کورکورانه است. تقلید باید عقلایی باشد، رجوع جاهل به عالم یک روش عقلایی است که همیشه بوده و خواهد بود. یعنی هر کسی در هرکاری که نادان است باید به دانای آن کار مراجعه کند، این یک روش عقلایی است. اصلاً نظام زندگی بر همین

اساس است. اگر جاهل به عالم مراجعه نکند اصلاً نظام زندگی مختل است.

منشأ عقلایی تقلید از مراجع

این تقلیدی که ما در احکام دینی داریم، این همان روش عقلائی اجتماعی است که بیمار به طبیب مراجعه می‌کند و انسان برای ساختن خانه به مهندس و معمار مراجعه می‌کند. معلوم است این کار، عقلایی است و عیبی ندارد. ولی رجوع جاهل به جاهل احمقانه است. وقتی جاهل به جاهل مراجعه می‌کند می‌گوید چون او بر اثر جهل از آن راه رفته من هم به دنبال او می‌روم، این که منطقی نیست. و لذا این حرف که گفتند:

﴿وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾

ما یافته‌ایم که پدران ما اینها را عبادت می‌کردند ما هم همین راه را می‌رویم.

جناب ابراهیم با قاطعیت جواب داد:

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

به یقین شما و پدران شما در گمراهی آشکاری بوده‌اید.

هم شما و هم پدران شما گمراهید، اینکه پدران شما از آن راه رفته‌اند دلیل بر این نیست که آن راه درست باشد. مگر قدمت مسئله‌ای دلیل بر حقانیت آن است؟ صدها سال یا هزار سال این روش بوده که باشد. مگر هر چه که کهنه و قدیمی بود علامت حقانیت آن است؟ یا چون جمعیتی از این راه رفته‌اند مگر دلیل بر حقانیت آن است؟ انسان استقلال فکری دارد. با استقلال فکری و تحقیق عمل می‌کند. نه این که چون این قدیمی بوده یا دیگران رفته‌اند من هم این کار را می‌کنم.

عرض کردم تقلید ما در احکام شرعی و مسائل دینی، فکری و تحقیقی است. یعنی هر کسی تحقیقاً به این مطلب رسیده که هر چه را نمی‌دانم باید از دانای آن بپرسم. این عقلانی و تحقیقی است ولو به حسب ظاهر تقلید است ولی ریشه این تقلید تحقیق و تعبد است. در واقع ریشه اش تفکر است و از روی فکر تعبد پیدا می‌کند، تحقیقاً تقلید می‌کند. یعنی من تحقیق کرده‌ام هر کس هر چه را نمی‌داند به حکم عقل باید به دانایش مراجعه

کند. این حکم عقل است. قرآن هم همین را می‌گوید:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

هر چه را که نمی‌دانید از آگاهانش بپرسید.

غیر عقلانی بودن پیروی از پدران گمراه

اما شما اگر دنبال پدران گمراه خود می‌روید این یعنی چه؟ این که هزار سال پیش روشی بوده و ادامه داشته و آن‌ها رفته‌اند ما هم می‌رویم، این حرف درست نیست.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

هم خود شما و هم پدران شما همه در گمراهی آشکاری هستید.

مسئله روشن است. یعنی هیچ عقلی قبول نمی‌کند، کدام عقل می‌گوید چون فرد جاهلی در مقابل این بت مرده سجده کرده من هم سجده می‌کنم؟ آیا این عقلانی است؟ نه سجده خودت در مقابل این بت‌ها صحیح است نه سجده جهال دیگری که آباء شما بودند، همه شما در گمراهی هستید. تا اینجا ترجمه آیات بود.

ظهور بت‌ها در هر زمان به شکلی

بت‌ها در هر زمان فرق می‌کند همه بت‌ها لازم نیست که سنگی و فلزی باشد، خود قرآن فرموده این هوای نفس در جان شما بت شماست. بله، بت بزرگ شما در درون شما خوابیده است:

﴿كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنِمُكَ﴾^۲

هر چه تو را به خود مشغول کند و از خدا دور سازد این بت توست.

هر چیزی که سر راه انسان را بگیرد و از خدا برگرداند و به خودش مشغول کند این بت است. حتماً لازم نیست بت هُبَل درست کنند، بت لات و منات و عزایی که داشته‌اند از فلز و سنگ و چوب درست کرده بودند، لازم نیست از آن‌ها باشد. بله، بت بزرگ نفس شماست که در باطن جان شماست. خدا می‌داند چقدر صنم‌ها در زندگی ما وجود دارد.

۱- سوره انبیاء، آیه ۷.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۱۳، صفحه ۴۳۳.

در ذیل همین آیه مرحوم طبرسی رحمته الله در مجمع البیان این روایت را از اصْبَغ بن نباته که از اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام بوده نقل می‌کند که: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشَّطْرَنْجِ»؛ حضرت امیر علیه السلام از کنار جمعیتی عبور کرد که آن‌ها مشغول بازی با شطرنج بودند، مقابلشان ایستاد و همین آیه را تلاوت فرمود، همان کلامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به مشرکان گفته بود، فرمود: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»؛ این مجسمه‌های بی‌روحی که بر گردش می‌چرخید چیست؟ حضرت امیر علیه السلام آن‌ها را در ردیف بت قرار داد. بعد فرمود: «لَقَدْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ شما با این کارتان هم خدا را و هم رسول خدا را نافرمانی کرده‌اید.

این هم مطلبی که به ما تنبّه می‌دهد که هر چه شما را به خود مشغول کند و از خدا غافل سازد و موجب نافرمانی خدا بشود این بت شماست.

وجود بت‌های فراوان در خانه‌های ما

نکند در خانه‌های ما بت‌های فراوان وجود داشته باشد، زن و اولاد آدم بتش باشد. خدا می‌داند الآن پول برای مردم چگونه بت شده است. گاهی آدم می‌شنود حیرت می‌کند، مردمی که مسلمانند چطور از هر راهی که شده تلاش می‌کنند که پول فراوانی به دست بیاورند ولو این‌که نامشروع هم باشد. در بعضی از زندگی‌ها طوری رباخواری عادی شده مثل این‌که حلال و طیب و طاهر است! ربایی که قرآن با صراحت تمام آن را در حکم اعلان جنگ با خدا می‌داند، این اعلان جنگ با خدا با این ظاهر سازی صوری حلال نمی‌شود. مثلاً بگوییم اسکناس را فروختم و در آینده به ذمه خریدم و مشابه این حرف‌ها. پس اگر این باشد اصلاً ربایی دیگر در کار نیست. آن وقت باید پرسید پس آن ربای حرامی که در شرع مقدّس، قرآن با آن مبارزه می‌کند و در حکم اعلان جنگ با خداست کجاست؟

حدیث تکان دهنده در باب رباخواری

واقعاً بعضی احادیث را آدم شرمش می‌شود اظهار کند که:

«دِرْهَمٌ رَبًّا أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحَرَمٍ»^۱

یک درهم ربا از هفتاد زنا با محارم خود بزرگتر است.

یک درهم ربا که اعظم از هفتاد زنا باشد برای مردم آسان است. این نشان می‌دهد گاهی از اوقات دنیاپرستی و پول‌پرستی آدم را آنچنان مست می‌کند که اصلاً این حرف‌هایی را که یک عمر شنیده فراموش می‌کند. دیگر حرف حق در آدم مست اثر نمی‌کند. واقعاً یک نفر که مست است و در خیابان عربده می‌کشد، کسی مقابلش بایستد و بگوید: آقا! در خیابان دادزدن و فریادزدن بد و زشت است، او یک پوزخندی می‌زند و یک مشت اراجیف تحویل آدم می‌دهد، چرا که مست است و چیزی حالی‌اش نمی‌شود. حالا به رباخوار بگوییم: آقا! این کار زشت و حرام است، جنگ با خدا و رسول است، می‌خندد، آدم را مسخره می‌کند که این حرف‌ها چیست؟ علّتش مستی است.

پول مستی می‌آورد، ریاست، جوانی و خیلی چیزها مستی می‌آورد. آدم که مست شد نمی‌فهمد یعنی هر چه هم حرف حساب به او بزنیم او پوزخندی به آدم می‌زند نمی‌فهمد. در حال حاضر چنین مستی در بسیاری از مردم به وجود آمده است. و لذا هر چه هم گفته بشود بابا! کار به این عظمت و گناه به این بزرگی، به سادگی در میان شما حل شد؟ گوش شنوایی نیست، ربا هیچ اشکالی دیگر ندارد، مثل آب خوردن روان شده است!!

پیش بینی رسول خدا ﷺ از آینده امت خود

رسول خدا ﷺ فرمود: «سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنَّوْجِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةً وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ»؛ بعد از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را به آهنگ غنا و نوحه و رهبانیت می‌خوانند و این خواندن از گلوی آن‌ها نمی‌گذرد، دلهای ایشان و کسانی که ایشان را می‌پسندند وارونه است.

قرآن را می‌خوانند آن‌طور که آواز می‌خوانند، نحوه قرآن خواندنشان با غناء و تغنی همراه است و این‌گونه قرآن خواندن‌ها: «لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ»؛ همین قدر در حلقشان می‌چرخد و از جنب‌گردنشان بالا نمی‌رود. «قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ»؛ در عین حال که قرآن می‌خوانند قلبشان واژگون شده، مثل کاسه وارونه شده، دیگر هیچ چیز داخلش جا نمی‌گیرد. چون کاسه

وارونه شده را زیر باران بگیرید هیچ قطره‌ای در آن جا نمی‌گیرد. «قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ»؛ حتی آن کسانی هم که آن‌ها را می‌پسندند و مدحشان می‌کنند آن‌ها هم قلبشان واژگون است. روایت دیگری داریم که فرموده‌اند: «أَفْرِغُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَلَا يَكُنْ هُمْ أَحَدَكُمْ آخِرَ السُّورَةِ»؛ دل‌های سخت و قساوت گرفته خود را به وسیله قرآن به بیم و هراس افکنید و همّت یکی از شما این نباشد که سوره را به آخر رساند.

قدری این قلب‌های سنگ شده خود را به وحشت بیفکنید. این قدر خود را در امان نبینید. ترس خدا را در دل جا بدهید. قلب‌های شما قساوت گرفته، در این دل‌های بسته شده را بکوبید تا بلکه باز بشود و نور خدا در این قلب‌ها بتابد.

«لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدَكُمْ آخِرَ السُّورَةِ»؛ تمام همّتان این نباشد که قرآن را ختم کنید و قرائت سوره تمام شود، قرآن را با تفسیرش بخوانید و معنی آیه را بفهمید. حتی هم شما تنها این نباشد، قرآن خواندن و قرآن را معنا کردن و تفسیر قرآن گفتن و شنیدن آن هم، هم شما نباشد. قرآن برای این کار نیست. همه اینها از خواندن و فهمیدن و تفسیرگفتن، مقدمه است، اگر ذی‌المقدمه از بین برود اینها وبال است. یعنی همین‌ها هیچ نفعی به حال ما نخواهد داشت. همین گفتن بنده، وبال بنده خواهد بود، چنانچه محتوای قرآن در دل و جان من ننشسته باشد، روز قیامت همین علیه من حجّت می‌شود. یعنی با من مخاصمه می‌کند. پس هم شما فقط این نباشد که فقط سوره را تمام کنید یا تفسیرش را بفهمید یا معنی‌اش را بفهمید.

ویژگی شاخص اهل قرآن

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِقْرَأِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرُؤُهُ»؛ قرآن را قرائت کن مادامی که تو را (از کارهای ناپسند) باز می‌دارد، پس هنگامی که قرآن تو را از (بدی‌ها) باز نمی‌دارد به حقیقت قرآن نمی‌خوانی.

مادامی که قرآن می‌خوانی و قرآن تو را از کار بد نهی می‌کند بفهم که قرآن می‌خوانی، پس اگر دیدی قرآن می‌خوانی اما قرآن تو را از کار زشت باز نمی‌دارد، بدان که

۱- کافی، ۲، صفحه ۶۱۴.

۲- نهج الفصاحه، ج ۴۲۴.

قرآن نخوانده‌ای و هیچ با قرآن ارتباط نداشته‌ای. اگر دیدی آیه‌ای که می‌خوانی این آیه در دلت می‌نشیند و در زندگی‌ات تحقق پیدا می‌کند و تو را از کار زشت باز می‌دارد، تو با قرآن مربوطی. اگر فقط می‌خوانی و می‌نویسی و می‌فهمی و می‌گویی ولی اثری در زندگی تو ندارد فایده ندارد، تو قرآنی نیستی، اهل قرآن نیستی. «إِقْرَءِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ»؛ مادامی که قرآن تو را نهی می‌کند ما تو را قاری حساب می‌کنیم.

شاخصه خانه قرآنی، شهر قرآنی و کشور قرآنی

«إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ ثَقِيلٌ بَرَكْتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ»؛ آن خانه‌هایی که قرآن در آن‌ها به این کیفیت خوانده نمی‌شود و خدای عزوجل در آن یاد و ذکر نمی‌گردد، برکتش کم می‌شود، ملائکه از آن دوری می‌کنند و شیاطین به آنجا هجوم می‌آورند.

نکند زندگی ما این جور شده باشد؟ حالا چه خانه باشد و یا شهری باشد و یا مملکتی باشد، اگر قرآن در آن فراوان خوانده شود اما قرآن ناهی این مردم نباشد، طبق این حدیث اهل قرآن نخواهیم بود و ملائکه از ما می‌گریزند، برکات خدا از ما سلب می‌شود و شیاطین بر ما هجوم می‌آورند، روز به روز سختی‌ها و تنگی معیشت‌ها بیشتر می‌شود. در حدیث دیگری هم آمده است: «اجْعَلُوا لِبُيُوتِكُمْ نَصِيباً مِنَ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا قُرِئَ فِيهِ تَيْسَّرَ عَلَى أَهْلِهِ وَكَثُرَ خَيْرُهُ وَكَانَ سُكَّانُهُ فِي زِيَادَةٍ»؛ برای خانه‌های خود بهره‌ای از قرآن قرار دهید، اگر در خانه‌ای قرآن به این کیفیت قرائت شود کارها بر اهل آن آسان شده، خیرش زیاد می‌گردد و ساکنینش در فزونی باشند.

«وَإِذَا لَمْ يُقْرَأْ فِيهِ الْقُرْآنُ ضَيَّقَ عَلَى أَهْلِهِ وَقَلَّ خَيْرُهُ وَكَانَ سُكَّانُهُ فِي نُقْصَانٍ»؛ اگر در خانه‌ای قرآن به این کیفیت قرائت نشود زندگی بر اهل آن دشوار می‌شود، به تنگی می‌افتند و خیر و برکت در آن خانه کم می‌گردد و علی‌الدوام ساکنان آن رو به نقصان می‌روند.

این احادیث درباره‌ی ما گفته شده که قرآن در دل و جان ما بنشیند ان شاء الله. ما

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۶۱۰.

۲- عده الداعی، صفحه ۲۸۷.

مأیوس و ناامید نیستیم، همیشه امیدواریم ولی امیدواری ای که با عمل توأم باشد.
 پروردگارا! به حرمت قرآن کریم ما را با قرآن آشناتر بگردان.
 معارف حقّه قرآن را در دل و جان ما بنشان.
 نورانیّت قرآن را به فکر و اخلاق و عمل ما بتابان.
 فرزندان ما را محبّ قرآن و عترت قرار بده.
 حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین
 والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

ابراهیم بُت شکن با منطقی قوی و روشن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ
أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾
مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ
إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَاتَّبُوا بِهٖ عَلَىٰ آعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا
بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند: آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟ گفت: من معتقدم پروردگار شما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آن‌ها را آفرید و من نسبت به این مطلب از گواهانم. به خدا سوگند! پس از آنکه رفتید بطور قطع و مسلم برای نابودی بت‌های شما نقشه‌ای طرح خواهم کرد. پس همه آن‌ها را خرد کرد جز بت بزرگشان را، که آن‌ها به سوی او بازگردند. گفتند: چه کسی این کار را با خدایان ما کرده است؟ بطور مسلم او از ستمگران است. گفتند: شنیدیم نوجوانی دربارهٔ بت‌ها سخن می‌گوید که به او ابراهیم می‌گویند. گفتند: او را در مقابل چشم مردم بیاورید تا آنان شهادت بدهند. گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ گفت: بلکه بزرگشان این کار را کرده است، اگر سخن می‌گویند از خودشان بپرسید.

حضرت ابراهیم علیه السلام و دشواری اصلاح روش بت پرستان

در آیات گذشته عرض شد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و آلِه و عَلَیْهِ السَّلَام از جانب خدا در میان مردمی مبعوث شد که کفر و شرک و الحاد، یک مسلک وسیع و عمیق و ریشه دار در میانشان بود، دنیای آن روز دنیای کفر و الحاد بود و حضرت ابراهیم علیه السلام در چنین دنیایی مبعوث شد که آن‌ها را به توحید دعوت کند. و مسئله بت پرستی امر ساده‌ای نبود که کسی به آسانی بتواند با آن‌ها در بیفتد و بعد هم تخطئه کند، سال‌های متمادی بر این مردم گذشته بود و اساساً زندگی‌شان بر آن اساس می‌چرخید. و قدرت جبّاری هم مانند نمرود، پشتیبان این مسلک بود. بدیهی بود درافتادن با چنین مسلک ریشه دار گسترده‌ای کار آسان و ساده‌ای نبود. حضرت ابراهیم علیه السلام در سنّ جوانی در مقام مبارزه با آن‌ها برآمد. شانزده سال بیشتر نداشت، او با شدّت بت‌ها را تحقیر کرد. در آیات قبل عرض شد که گفت:

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾^۱

این مجسمه‌ها چیست که شما همواره آن‌ها را پرستش می‌کنید؟

حضرت از بت‌ها که از مقدّسات آن‌ها بود به تماثیل تعبیر کرد یعنی پیکرهای بی‌جسم و روح. و توضیح داده شد که هم کلمه «ما»، هم کلمه «هذه» و هم کلمه

«تماثیل»، همه این‌ها دال بر تحقیر بود.

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾

اینها اجساد مرده و بی‌روحي هستند، شما شرم نمی‌کنید که در مقابل این‌ها کرنش می‌کنید و اینها را پرستش می‌کنید؟

آن‌ها در جواب گفتند: این یک روش قدیمی و سابقه‌داری است. تمام آباء و اجداد ما بر این روش بوده‌اند. جناب ابراهیم به آن‌ها گفت: همه شما گمراه هستید:

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

هم شما و هم گذشتگان (آباء و اجدادتان) در گمراهی آشکاری بوده‌اید.

مبارزه جدی حضرت ابراهیم علیه السلام با بت‌ها و نابوری مردم

این مطلب خیلی تندی در مقابل آن‌ها بود و لذا آن‌ها با تعجب گفتند یعنی چه؟ اصلاً باورشان نمی‌شد که چنین فکری به ذهن کسی بیاید که بت‌ها مبارزه کند. و یا این مطلب را به زبان بیاورد. هم تفکراً و هم تفوهاً بر آن‌ها سنگین بود. و لذا:

﴿قَالُوا احْجِثْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴾^۲

گفتند: آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟

آیا به راستی و جدی این حرف‌ها را می‌زنی یا بازی است؟ اصلاً باورشان نمی‌شد که کسی بطور جد بخواید با آن‌ها دریفتد. جناب ابراهیم علیه السلام باز هم با کمال جد و اهتمام فرمود:

﴿يَلٰٓ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الَّذِیْ فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰی ذٰلِكُمْ مِنَ الشّٰهِدِیْنَ﴾^۳

من معتقدم که پروردگار شما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آن‌ها را آفرید و من نسبت به این مطلب از گواهانم.

آن‌ها منکر خالق عالم نبودند در عین حال بت‌ها را رب می‌دانستند، بت را خالق نمی‌دانستند، احمق نبودند که بگویند چوب و فلز خالق ماست. خودشان این‌ها را تراشیده

۱- سوره انبیاء، آیه ۵۴.

۲- سوره انبیاء، آیه ۵۵.

۳- سوره انبیاء، آیه ۵۶.

بودند. می‌گفتند این‌ها معبودند و نزد خدا محترمند و به سبب آن احترامی که پیش خدا دارند می‌توانند کارگشایی و حلّ مشکل کنند و از ما رفع گرفتاری کنند. اینها شُفَعَاءِ عندالله هستند.

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾

ما اینها را نمی‌پرستیم جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند. اینها مُقَرَّبِ ما در پیشگاه خدا باشند، به واسطه این‌ها برکات بر ما نازل شود. معتقد بودند که بت‌ها مرض‌ها را شفا می‌دهند، اینها هستند که خشکسالی می‌آورند یا مثلاً باران نازل می‌کنند. برای اینها رُبُوبِیَّت قائل بودند. حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرمود: این تصوّر و اندیشه اشتباه است.

﴿ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾

رَبّ شما آن کسی است که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است. اوست که شما را تر و خشک می‌کند، و وقتی گرفتار شدید مشکلات شما را حلّ می‌کند، یا بلا می‌آورد یا بلا می‌برد.

آسمان‌ها و زمین و همین موجوداتی که هستند؛ فلز و چوب و مانند آن، هر چه هست همه مخلوق خدا هستند و تازه اینها تراشیده و مَنحُوت دست شما هستند. شما هم مخلوق خدا هستید، رَبّ شما اوست، آن کسی که شما را اداره و تدبیر می‌کند اوست:

﴿ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ ﴾

ضمیر هُنَّ در فَطَرَهُنَّ به اصطلاح اهل ادب ممکن است به «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برگردد، ممکن است به اصنام و بت‌ها برگردد. همین تماثیل را یا آسمان و زمین را خدا خلق کرده است.

مفهوم دقیق و جالب فاطر

«فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» رَبّ شماست. «الَّذِي فَطَرَهُنَّ»؛ فَطَرَهُنَّ یک نکته‌ای

هم دارد. یعنی بدون الگو آسمان‌ها و زمین را آفرید. ممکن است شما هم چیزی بسازید اما

الگویی را می‌گیرید و بر اساس آن می‌سازید، گُل را می‌بینید شکل گُل می‌سازید. عکس اسب را می‌بینید آن را می‌کشید یا مجسمه‌اش را می‌سازید، اما او عالم را ساخته است بدون اینکه سابقه‌ای داشته باشد، نقشه و طرحی از جایی گرفته باشد. «الَّذِي فَطَرَهُنَّ»؛ آن کسی که از عدم به وجود آورده بدون اینکه الگویی داشته باشد.

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذِكْمِهِ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

و من نسبت به این مطلب از جمله گواهان هستم. یعنی اعتقاد به این مطلب دارم، شاهد مطلبم. شاهد تا یقین نداشته باشد شهود ندارد. من شاهد آن هم:

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذِكْمِهِ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

من تنها نیستم فرشتگان هم شاهد بر این مطلبند، انبیاء گذشته شاهد بر این مطلبند و هم اولوالعالم؛ دانشمندان، متفکرین. همانگونه که در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾

خداوند گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می‌دهند.

همه شاهد بر وحدانیتند، من هم از جمله آن شهودم.

یعنی خیال نکنید که من تنها این حرف را می‌زنم. نه، در این عالم شاهد بر وحدانیت خدا و بر ربوبیت خدا فراوانند. شما مردمی جاهل و گمراه هستید، اگر شما به این مطلب قائل نباشید دلیل بر این نیست که حقی در عالم نیست. نه، حق در عالم هست، شهود بر حق هم فراوانند و من هم از آن‌ها هستم:

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذِكْمِهِ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

مفهوم دقیق کید و مکر و حيله

بعد حضرت ابراهیم علیه السلام تأکید کرد و گفت من شما را و روش شما را و بت‌های شما را رها نمی‌کنم.

﴿وَتَاللَّهِ لَا كَيْدَ لَاصْنَامَكُم بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾

به خدا قسم! پس از آنکه رفتید بطور قطع و مسلّم برای نابود کردن بت‌های شما نقشه‌ای طرح خواهم کرد.

هم قسم خورده هم لام تأکید آورده و هم نون تأکید آورده:

﴿تَاللّٰهِ لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ﴾

به خدا سوگند! همان خدایی که شما هم قائلید که خالق آسمان‌ها و زمین است، من در مقابل بت‌های شما کیدی خواهم کرد.

کید و مکر و حيله در ذهن ما به کارهای بد گفته می‌شود. مثلاً آدمی که بخواهد نقشه‌ خائنانه‌ای طرح کند می‌گویند آدم مکاری است، قصد مکر و کید دارد. مثلاً در حال حيله‌گری است. اما این طور نیست. کید و مکر و حيله به معنای کاری محرمانه انجام دادن است، حالا آن کار محرمانه ممکن است خیر باشد، ممکن است شرّ باشد. ولی از نظر ما کید و مکر و حيله را به کسی می‌گوییم که نقشه‌ خیانت دارد. ولی چنین نیست. خدا هم کید دارد: «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ به یقین کید و نقشه‌ من قوی و محکم است.

﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱

و (دشمنان مسیح) مکر کردند و خداوند هم مکر کرد و خداوند بهترین مکرکنندگان است.

خدا هم مکر دارد، خدا هم کید دارد، خدا هم حيله دارد. حيله یعنی چاره‌اندیشی. تمام اینها گاهی در مقام شرّ استفاده می‌شود گاهی در مقام خیر. در آیه: «لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ» مقام خیر است. یعنی من یک کار خیری دارم نقشه‌ سعادت‌آفرینی دارم، در واقع به شما سعادت می‌بخشد ولی شما آن را درک نمی‌کنید.

طرح و برنامه حضرت ابراهیم علیه السلام برای اصلاح روش مردم

و لذا من محرمانه نقشه‌ای طرح می‌کنم برای اینکه شما را به راه سعادت بیفکنم:

﴿تَاللّٰهِ لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ﴾

به خدا قسم! کیدی دارم، برای نابود کردن بت‌های شما نقشه‌ محرمانه‌ای دارم:

۱- سورة اعراف، آیه ۱۸۳.

۲- سورة آل عمران، آیه ۵۴.

﴿بَعْدَ أَنْ تُولَّوْا مُدْبِرِينَ﴾

دنبال فرصتی می‌گردم که این شهر خلوت باشد، شما بروید و من کار خودم را انجام بدهم.

گفته‌اند آیا حضرت ابراهیم علیه السلام این حرف‌ها را در حضور مردم گفته؟ معلوم است اگر این حرف‌ها را در حضور آن‌ها می‌گفت آن‌ها خشمگین می‌شدند و در مقام عکس‌العمل برمی‌آمدند. لذا بعضی از مفسرین گفته‌اند که این حرف‌ها را در دل خود گفته نه اینکه به مردم گفته باشد، در دل خود گفته من این کار را با شما خواهم کرد که احتمال آن هم می‌رود. بعضی گفته‌اند به افرادی گفته که خصوصی‌اش بودند مثلاً نزدیک او بودند.

ولی اشکالی هم نیست اگر حضرت ابراهیم علیه السلام این حرف‌ها را در حضور مردم گفته باشد. منتهی مردم بس که به مسئله بت و بت پرستی پای بند بودند اصلاً باورشان نمی‌شد کسی این حرف را بزند، بر فرض هم بگوید، می‌گویند او دیوانه است. خیلی نباید به حرف او گوش داد. اگر مردم عکس‌العمل نشان نداده‌اند به خاطر این است که تحقق چنین کاری باورشان نمی‌شد. گفتند: «أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ»؛ شوخی می‌کند. حرف بی‌خودی می‌زند. معتقد به جنون او بودند.

در قرآن کریم راجع به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که مردم کافر می‌گفتند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ أَنْتَ لَمَجْنُونٌ﴾

ای کسی که قرآن بر تو نازل شده قطعاً تو دیوانه‌ای.

به هر حال اگر جناب ابراهیم علیه السلام آن مطالب را در حضور مردم هم گفته باشد، خیلی تعجبی ندارد، لازم نیست بگوییم در دل گفته یا مثلاً به افراد خصوصی خود گفته باشد. به مردم گفته ولی آن‌ها اصلاً عکس‌العمل نشان ندادند. گفتند یک چیز بی‌خودی می‌گوید.

در اینجا این قصه بیشتر از این ذکر نشده، در جاهای دیگر داریم که حضرت به چه کیفیتی به میان بت‌خانه رفت، همین قدر می‌دانیم مردم عیدی داشتند، روز عیدی

بیرون می‌رفتند. در آن روز غذاها می‌پختند در بُت خانه زیر پای بت‌ها می‌گذاشتند و به صحرا می‌رفتند، وقتی عیدشان تمام می‌شد، شامگاه که برمی‌گشتند آن غذاها که به قول خودشان بر اثر بت‌ها متبرک شده بود، آن‌ها را می‌خوردند و بر بت‌ها سجده می‌کردند و می‌رفتند. یک چنین روزی بیرون رفتند. فرصتی پیش آمد حضرت ابراهیم داخل بت خانه شد، بت خانه خلوت و کسی هم نبود فقط همین خداهایی هستند که معبودهاشان بودند. تبر را برداشت و همه اینها را شکست:

﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾^۱

پس همه آن‌ها را خرد کرد جز بت بزرگشان را، که آن‌ها به سوی او بازگردند. جُذَاذًا یعنی پاره پاره، قطعه قطعه و خرد شده. سر و دست و پای بت‌ها را شکست. «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»؛ فقط آن بت بزرگشان را نشکست. او را سالم نگه داشت. حالا یا از جهت جُثّه بزرگ بوده یا از جهت احترام، مردم برایش خیلی عظمت قائل بودند. شاید هر دو هم بوده. یعنی هم جُثّه‌اش بزرگ‌تر از سایر بت‌ها بوده و هم در نظر آن بت‌پرست‌ها محترم‌تر بوده. او را باقی گذاشت. «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»؛ بلکه با این کار آن‌ها به سوی او برگردند.

مرجع ضمیر الیه چه کسی بوده است؟

به سوی که برگردند؟ ممکن است ضمیر «الیه» به ابراهیم علیه السلام برگردد یعنی این کار را کرد و آن بت را گذاشت که آن‌ها به ابراهیم مراجعه کنند که چرا این کار را کرده‌ای؟ و ممکن است ضمیر الیه به همان بت کبیر برگردد، بیایند از او بپرسند حالا تو که بزرگ اینجا بودی، چه کسی این کار را کرد؟ «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»؛ آن بت کبیر را گذاشت باقی بماند که اینها وقتی آمدند به او مراجعه کنند و مطلب برایشان روشن بشود. وقتی که آمدند و منظره بت‌ها را دیدند:

﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

گفتند: چه کسی این کار را با خدایان ما کرده است بطور مسلم او از ستمگران

۱- سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲- سوره انبیاء، آیه ۵۹.

است.

داخل بت خانه شدند دیدند عجب! این بت خانه با آن عظمت و با آن جلالت به تلی از سر و دست و پای شکسته بت ها تبدیل شده گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَتِنَا»؛ چه کسی به خدایان ما چنین جسارتی و چنین جنایتی کرده؟ «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ بطور مسلم این آدم از ستمگران است.

این آیه را می شود دوگونه معنا کرد. «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَتِنَا»؛ یکی استفهام باشد. چه کسی این کار را کرده؟ بعد خودشان گفتند: «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ هر کسی این کار را کرده ستمگر بوده. یا اینکه به اصطلاح «مَنْ» موصول باشد.

﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾

آن کسی که این کار را درباره بت های ما مرتکب شده ستمگر است.

هر دو صورت ممکن است؛ یا «مَنْ»، مَنِ استفهام باشد یا «مَنْ»، مَنِ موصول باشد. آن کسی که چنین کاری کرده ظالم است. یا گفتند: چه کسی این کار را کرده؟ هر که این کار را کرده ظالم و ستمگر است. از جهت نتیجه فرق نمی کند.

بعد پیش خود گفتند نکند کار آن جوانکی باشد که گاهی اسم این بت ها را به میان می آورد و ما خیال می کردیم شوخی می کند و حرف بی خودی می زند، نکند او این کار را کرده است:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾

گفتند: شنیدیم نوجوانی درباره بت ها سخن می گوید که به او ابراهیم می گویند.

دو نکته لطیف در این آیه شریفه

در این دو جمله نکته ای خیلی لطیف به کار رفته؛ اولاً مردم بس که بت ها را محترم می دانستند حاضر نبودند که تعبیر شکستن را درباره بت ها به کار ببرند و بگویند چه کسی این ها را شکسته است؟ با کلمه «هذا» گفتند: این کار را چه کسی درباره بت های ما انجام داده است؟ با به کار بردن این عبارت: «مَنْ فَعَلَ هَذَا» در واقع تجلیلی از بت ها

شده است. یعنی با این تعبیر، احترام بت‌ها را حفظ کرده‌اند چون بت‌ها در نظرشان به عنوان معبود محترم بوده‌اند و لذا حتّی حاضر نبودند به زبان بیاورند که چه کسی بت‌های ما را شکسته است؟

ثانیاً آن‌ها ابراهیم را تحقیر کردند. گفتند به او ابراهیم می‌گویند. این عبارت که به او می‌گویند تحقیر ابراهیم است. یعنی او آدم گمنامی است، کسی به حساب نمی‌آید، مردم به او می‌گویند ابراهیم. «يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيْمُ»؛ با این جمله، هم بت‌ها را تعظیم کرده‌اند هم آن کسی که این جنایت را مرتکب شده تحقیر کرده‌اند.

عریان نگفتن مصائب بزرگان دین

عبارت «سَمِعْنَا قَتْلَهُ» در واقع درسی برای ماست که ما هم حدّاقل از آن بت پرست‌ها درس بگیریم. بزرگان ما که بسیار نزد ما محترمند، درخصوص مصیبت‌هایی که بر آن‌ها وارد شده و مورد ظلم‌های فراوان قرار گرفته‌اند و درباره‌شان جنایت‌ها کرده‌اند، چه خوب است ما هم وقتی مصائب آن‌ها را نقل می‌کنیم خیلی عریان و پوست‌کنده آن‌طور که جنایت‌کارها انجام داده‌اند نقل نشود. در پوشش و لُفّافه گفته بشود، که احترامشان محفوظ بماند.

حالا جنایت‌کاری نسبت به شخص بسیار محترمی جنایتی مرتکب شده که آدم از تصوّرش هم وحشت می‌کند، آن را نباید عیناً نقل کرد. مثلاً شخصی که در نظر ما خیلی محترم و بزرگوار و عظیم‌الشّأن است اگر آدم پست و رذلی در کوچه یک سیلی به او زده اصلاً نمی‌توانیم آن را نقل بکنیم. همین قدر بگوییم که به ایشان جسارت و اهانت شده، حتّی نباید حاضر باشیم کلمه سیلی را به زبان جاری کنیم. این یک نوع ادب و احترام است. ولی يَاللَّعَجَبُ که ما این‌گونه عمل نمی‌کنیم.

وقتی که مصائب بزرگان ذکر می‌شود که جنایت‌کارها چه جنایتی کرده‌اند، عین همان را با کمال صراحت، عریان و پوست‌کنده نقل می‌کنیم. همان‌طور که خود عمل بی‌حرمتی بوده خود نقل هم بی‌احترامی است. گاهی نقل جنایت هم بی‌حرمتی و بی‌احترامی می‌شود. هی لگد زدند، هی سیلی زدند، اینها را نگوییم.

مردم زمان حضرت ابراهیم علیه السلام می توانستند بگویند که عجب! کسی آمده تبر برداشته گردن بت ها را زده ممکن بود بگویند اما برای این که در نقل هم احترام رعایت بشود نگفتند. و لذا این هم واقعاً برای ما درسی است که احترامات محفوظ بماند، حتی در نقل مصائب حرمت محفوظ بماند. مثلاً اسم آن هایی که جنایاتی کرده اند هر کس در مقام آوردن اسم آن ها، با تحقیر اسم آن ها را ببرد: پسر معاویه چنین گفته. بدبخت، پلید و نجس بود این چنین کرده. حتی آدم حاضر نیست اسم آن ها را آن طوری که هست عنوان کند. به هر حال مردم که ابراهیم را جانی می دانستند حاضر نشدند این را بگویند. گفتند یک آدم گمنامی است به او می گویند ابراهیم، شاید او چنین کاری را کرده باشد:

﴿قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾^۱

گفتند: او را در مقابل چشم مردم بیاورید تا آنان شهادت بدهند.

نهایت دقت بت پرستان در امر قضاوت و کیفر دادن مجرم

چرا گفتند مردم او را ببینند؟ «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»؛ برای اینکه بتوانند شهادت بدهند. این هم نکته ای است. یعنی این کفار و بت پرست ها معتقد بودند کسی که بخواهد درباره کسی حکمی کند و کیفری بدهد تا برایش یقین حاصل نشده باشد نباید شهادت بدهد. اینها می گفتند ما تا خود او را نبینیم نمی توانیم شهادت بدهیم که این کار را کرده است. او را بیاورید تا آن کسانی که از او شنیده بودند راجع به بت های ما حرف می زده ببینند این همان آدم است یا نیست؟ که غائبانه درباره اش کیفری صادر نکنیم. شاهد با کمال روشن شدن مطلب، واقعاً مطمئن بشود و شهادت بدهد. قاضی هم با کمال روشن شدن مطلب، براساس همان موازینش مطمئن بشود و حکم صادر کند.

او را در مرئی و منظر مردم بیاورید: «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»؛ گرچه بعضی مفسرین گفته اند: «يَشْهَدُونَ» یعنی شاهد کیفرش باشند. او را در حضور مردم بیاورید تا مردم صحنه کیفر او را ببینند. ولی این ظاهراً مناسب تر باشد که «يَشْهَدُونَ» یعنی خودش را ببینند، جرمش را شهادت بدهند. شاهد بر جرمش باشند نه شاهد جرمه اش باشند. یعنی بدانند

این همان آدم بوده که راجع به بت‌ها صحبت می‌کرده، شهادت بدهند. بعد شهادت که دادند ما بتوانیم درباره‌اش کیفری اجرا کنیم. فلذا وقتی آوردند:

﴿قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^۱

گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟

دَقَّتْ مُلْحَدَانِ در حفظ احترام بت‌هایشان

اینجا دَقَّتْ بکنید باز هم تعبیر «هذا» شده: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا»؛ حتّی حاضر نشدند به او بگویند که تو بت‌های ما را شکستی. این کلمه شکستن را باز نخواستند بر زبان جاری کنند. خواستند احترام بت‌هایشان را حفظ کرده باشند. نگفتند که تو کَلَّه آن را خُرد کردی؟ مثلاً دست آن را بریدی. نه، گفتند: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا»؛ تو این جنایت و جسارت را درباره‌ی معبودهای ما مرتکب شده‌ای؟ ممکن بود بگویند که: «أَنْتَ كَسَرْتَ أَصْنَامَنَا»؛ تو بت‌های ما را شکسته‌ای؟ تو کَلَّه‌شان را خُرد کرده‌ای؟ این جور نگفتند. گفتند: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا»؛ تو بوده‌ای که این جسارت را نسبت به خدایان ما مرتکب شده‌ای؟

اثبات دروغ نگفتن حضرت ابراهیم علیه السلام

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾^۲

ابراهیم گفت: بلکه بزرگشان این کار را کرده است، اگر سخن می‌گویند از خودشان پیرسید.

این جا حضرت ابراهیم نفرمود که من نکرده‌ام تا دروغ گفته باشد. چون خودش این کار را کرده بود. اگر می‌گفت من نکرده‌ام، این دروغ بود. نگفته من نکرده‌ام بلکه گفت:

﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾

بزرگشان این کار را کرده این دروغ نیست. می‌گویند بت بزرگ که آن‌ها را نشکسته بود، چطور حضرت ابراهیم شکستن بت‌ها را به او نسبت داده آیا این دروغ نیست؟ پاسخ

۱- سورة انبیاء، آیه ۶۲.

۲- سورة انبیاء، آیه ۶۳.

اینکه نه، این دروغ نیست، دروغ در وقتی است که گوینده بطور جدّی مطلب را بگوید و آن شنونده هم جدّی تلقّی کند، این دروغ می شود. یعنی واقعاً گوینده بخواهد خلاف واقع را بطور جدّی بگوید، آن طرف هم خلاف واقع بفهمد. این دروغ است.

مثلاً حالا زید از سفر نیامده من بگویم آقایان! زید از سفر آمده، شما می گوید اگر آمده به دیدارش برویم. من بطور جدّی گفتم شما هم بطور جدّی پذیرفتید، این دروغ است. اما اگر بگوییم که آقا! الآن روز است آیا شما قبول می کنید؟ این دروغ است برای این که من می گویم روز است شما خودتان می بینید روز نیست. شما قبول نمی کنید. منتهی می گوید این که می گوید روز است حتماً نظری دارد و به خاطر جهتی است که می گوید روز است. مثلاً کسی آمده یک مطلب بدیهی را منکر شده بعد من در مقابلش می گویم آقا الآن روز است. یعنی به او می فهمانم که این حرف تو آن قدر بدیهی البطلان است، مثل این که بگویم الآن روز است. این الآن روز است که گفتم ولو این که الآن شب است روز نیست ولی دروغ نیست. برای اینکه شما از آن جدّی تلقّی نمی کنی. نه من بطور جدّی خواستم بگویم روز است نه شما بطور جدّی قبول کردی.

آن جمعیت فهمیدند که آن بت بزرگ نرده، احمق نبودند که خیال کنند واقعاً آن بت بزرگ تبر برداشته و آن ها را شکسته است. اینطور نبوده و جناب ابراهیم هم در اینجا یک نظری داشته است. آن ها هم فهمیدند که جناب ابراهیم نظری دارد و می خواهد استدلالی کند از این راه وارد شده است. و لذا حضرت ابراهیم بطور جدّ شکسته شدن بت ها را به بت کبیر نسبت نداده و آن ها هم بطور جدّ چنین برداشتی نکردند، فهمیدند جناب ابراهیم نظری دارد باید نظرش را فهمید.

اگر می گفت من نکردم این دروغ می شد بلکه گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»؛ بت بزرگ این کار را کرده است، این دروغ نیست، بلکه این یک شیوه استدلال است که جمله استدلالی اش بعد خواهد آمد. به هر حال این بیان «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» دروغ نیست.

هدف حضرت ابراهیم علیه السلام روشنگری و اصلاح روش مردم

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرموده است که: «إِنَّمَا قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ إِرَادَةً

بِإِصْلَاحٍ وَدَلَالَةٍ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَمَا كَذَبَ؛ ابراهیم علیه السلام این سخن را که بزرگشان این کار را کرده است به خاطر آن گفت که می خواست افکار آن ها را اصلاح کند و به آن ها بگوید که چنین کاری از بت ها ساخته نیست، سپس امام فرمود: به خدا سوگند! بت ها دست به چنین کاری نزده بودند و ابراهیم نیز دروغ نگفت.

او می خواست افکار آن ها را بیدار و اصلاح کند. با همین جمله هم بیدارشان کرد. او می خواست جمله ای بگوید که آن ها تکانی بخورند و فکرشان به کار بیفتد و بیدار شوند. «وَدَلَالَةٌ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ»؛ می خواست به آن ها بفهماند که این بت ها عُرضه کاری را ندارند. عُرضه زدن، شکستن و دفاع از خود هم ندارند. از همین راه وارد شد و به آن ها عملاً تفهیم کرد که بت ها قادر بر این کار نیستند، چطور آن ها را می پرستید؟ این مقدمه ای بود.

و لذا امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث فرمود: «وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ»؛ به خدا قسم! بت ها این کار را نکرده بودند. «وَمَا كَذَبَ»؛ و ابراهیم هم دروغ نگفته است. بلکه حضرت ابراهیم قصد استدلال داشته از این راه وارد شده است. لذا چون آن ها فهمیدند سخن جناب ابراهیم جدی نیست و مقصودش چیز دیگری است پس سخن آن حضرت دروغ نیست. دروغ آن است که قرینه ای باشد بر این که متکلم با جد صحبت می کند. ولی این جا قرینه است بر اینکه متکلم نظر جدی ندارد. یعنی بطور جدی نمی خواهد بگوید بت ها این کار را کرده اند. این معلوم بود بت پرستان هم این نکته را فهمیدند. بنابراین، این جمله دروغ نیست و توضیحش هم در آیات بعد خواهد آمد إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

پروردگارا! به حرمت امام عصر ازواخنا فداؤه در فرجش تعجیل بفرما.
گناهان ما را بیامرز.

توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.
حُسن عاقبت نصیب همه ما بگردان.

آمین یا رب العالمین

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

انتخاب امام حق خداست نه دیگران

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ
الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

او و لوط را نجات دادیم و به سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم بردیم. و
اسحاق و یعقوب را به عنوان عطیه به او بخشیدیم و همه را افرادی صالح قرار دادیم. و
آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند و انجام کارهای نیک
و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می کردند.

مبارزه بی‌امان حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرودیان

آیه هفتاد و یکم از سوره مبارکه انبیاء به داستان جناب ابراهیم علیه السلام درخصوص مبارزه آن حضرت با شرک و کفر و الحاد اشاره دارد. در زمان آن حضرت همه بلاد روی زمین کافر و مشرک و ملحد بودند، حضرت ابراهیم علیه السلام با آن برنامه‌هایی که قبلاً در ضمن آیات گذشته توضیح داده شد مبارزه با کفر و الحاد کرد که بالاخره مردم تصمیم گرفتند که آن حضرت را در میان آتش بیفکنند، خدا هم خطاب به آتش فرمود: ای آتش! بر او بزد و سلام باش. خود این، اعجاز و امر خارق العاده‌ای بود که دلیل بر صدق ادّعی حضرت ابراهیم بود که دعوت به توحید می‌کرد و ادّعی نبوت داشت.

بعد از این جریان، نمرود که در رأس حکومت آن زمان قرار داشت دید جناب ابراهیم علیه السلام فردی نیست که او را بتواند به عنوان ماجراجو، اخلاص‌گر و آشوب‌طلب در میان مردم معرفی کند. چون مردم هم منطق بسیار رسای او را دیدند که از بت‌ها به تمائیل (پیکرهای بی‌روح و عاجز از هر کار) تعبیر می‌کرد و عملاً هم حضرت ابراهیم بت‌ها را شکست و نشان داد که آن‌ها قادر بر دفاع از خودشان نیستند. مردم با منطق رسای جناب ابراهیم متحوّل شدند بطوری که:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾

آن‌ها به وجدان خویش بازگشتند و (به یکدیگر) گفتند: در حقیقت شما خودتان ستمکارید.

آن‌ها پی بردند که خودشان گمراه و ظالمند. حضرت ابراهیم این اقرار را از وجدان آن‌ها گرفت و هدفش هم همین بود که آن فکر خفته آن‌ها را بیدار کند و آن فطرت نهفته زیر خروارها اوهام و خیالات آن‌ها را بیرون بیاورد که: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»؛ واقعاً مردم بر اثر منطق و عمل او به باطن خود برگشتند و فهمیدند و اقرار کردند که منحرفند.

عجز نمود در مقابله با حضرت ابراهیم علیه السلام

﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾

به یکدیگر گفتند که ما خود ظالمیم. و نمود فهمید منطق حضرت ابراهیم منطق رسا و کوبنده‌ای است و هم اینکه او خارق العاده است. با این‌که او را درون آتش افکندند سالم بیرون آمد. فهمید حضرت قداستی دارد و از امداد معنوی برخوردار است و از غیب به او مدد می‌رسد و دیگر نمی‌تواند او را به عنوان یک فرد جاهل و آشوبگر معرفی کند. فهمید که او دارای معنویت و قدرت است و از طرفی ادامه حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در بین مردم با منطق و قداست و معنویتی که دارد مزاحم بزرگی برای حکومت او خواهد بود. ضمن این‌که نمود هم حاضر نبود تن زیر بار بدهد و قبول کند. چون با قدرت و نفوذ و منافع دنیوی که داشت قهراً اصطکاک پیدا می‌کرد.

تبعید حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین شام

به این جهت نمود ناچار شد حضرت ابراهیم را تبعید کند چون ماندن آن حضرت در بین مردم به صلاح او نبود. شاید خود حضرت ابراهیم هم بی‌میل نبود که از آنجا به سرزمین دیگری برود چون تا اندازه‌ای رسالتش را ابلاغ کرده و حقانیت خود را به مردم ارائه نموده و مردم را هم بیدار کرده بود و بذر توحید را در ضمیر جان آن‌ها افشاند. مرور زمان می‌خواست که این بذر به ثمر برسد و حالا وقت آن رسیده که به جای دیگری برود تا آنجا هم دعوت به توحید را آغاز کرده و بذرافشانی کند. چون در یک نقطه نمی‌خواهد

بماند. او تا آنجا که ممکن بود می‌خواست به همه جا برود. لذا میل حضرت ابراهیم به اینکه به سرزمین دیگری برود و دعوت توحید را نشر دهد و بی‌میلی نمرد به ماندن او، با همدیگر ترکیب شد و نهایتاً موجب شد که حضرت ابراهیم از سرزمین بابل خارج بشود.

منطق حضرت ابراهیم علیه السلام در بازپس‌گیری اموال خود از نمودیان

در روایات ما آمده است وقتی خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را از آنجا بیرون کنند از طرف نمود دستور داده شد کل اموال و اغنامش، هر چه دارد مصادره شود و خودش را تنها تبعید کنند. جناب ابراهیم فرمود: این اموال محصول سالیان دراز از عمر من است. اگر قرار باشد اینها را بگیرید پس عمر مرا به من برگردانید. آن عمری که در بلاد شما مصرف شد تا این اموال به دست آمد، اموال مال شما، عمر صرف شده‌ام را به من برگردانید. این مطلب به گوش نمود رسید، او گفت که حرف تقریباً درستی است. برای اینکه این اموال محصول عمر اوست، یا باید اموال به خودش داده بشود یا اینکه عمر به او برگردد. این بود که گفت اموال و اغنامش را به خود او برگردانید تا با خود ببرد.

وجود نبیّ تبلیغی با حضور نبیّ تشریعی

جناب ابراهیم علیه السلام با همسرش ساره و حضرت لوط علیه السلام که او هم پیغمبر بود و شاید برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم علیه السلام بود عازم حرکت شدند. اینجا این نکته قابل ذکر است که در یک زمان ممکن بود انبیاء متعدّد باشند منتهی نبیّ تشریعی یکی بیش نبود، بقیّه انبیاء تبلیغی بودند یعنی همان شریعتی را که آن پیغمبر تشریعی که از اولوالعزم بوده آورده همان را در دنیا پخش و نشر و تبلیغ می‌کردند تا پیغمبر بعدی که باز نبیّ تشریعی است بیاید.

حضرت ابراهیم علیه السلام نبیّ تشریعی بود یعنی دارای صُحُف بود و شریعت آورده بود. حضرت لوط علیه السلام هم که برادرزاده‌اش یا خواهرزاده‌اش بود نبیّ تبلیغی بود، که همان شریعت ابراهیم علیه السلام را تبلیغ و نشر می‌کرد. قرار شد با هم بروند. و لذا می‌فرماید:

﴿وَمَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾

او و لوط را نجات دادیم و به سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده‌ایم بردیم.

ما ابراهیم را با لوط از سرزمین بابل نجات دادیم. از این که «نَجَّيْنَا» تعبیر شده یعنی نجات دادیم. معلوم می‌شود آن‌ها در معرض خطر هم بودند که اگر در همان سرزمین می‌ماندند ممکن بود از راه‌های دیگری باز توطئه کنند و جناب ابراهیم را از بین ببرند.

شام مقصد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیه السلام

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾

ما ابراهیم را با لوط نجات دادیم و به سرزمین مبارکی آوردیم. آن سرزمین کجاست؟ در اینجا ذکر نشده ولی با توجه به آیه اول سوره اسراء تقریباً به قرینه آن آیه می‌توان فهمید که آن سرزمین شام بوده است به آنجا رفته‌اند (بیت المقدس)، احتمال این هست. در آیه اول سوره اسراء داریم که:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾

پاک و منزّه است خدایی که شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت داده‌ایم سیر داد.

در این آیه از مسجد الاقصی (بیت المقدس) به «بارکنا حوله» سرزمین مبارک تعبیر شده است. در آیه مورد بحث هم تعبیر «بارکنا» را دارد:

﴿إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾

احتمالاً آن آیه قرینه باشد به تفسیر این آیه، که این آیه هم مراد همان سرزمین شام است. ما ابراهیم را با لوط فرستادیم:

﴿إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾

به سرزمینی که آن را برای جهانیان مبارک قرار داده‌ایم. که در آن روزگار سرزمین شام و بیت المقدس منبع برکات بود. چرا که هم مواهب و برکات مادی داشت، سرزمینی حاصلخیز و سرسبز و خرم بود و هم مواهب معنوی داشت، پرورشگاه انبیاء علیهم السلام بود،

پیغمبران زیادی از آن سرزمین مبعوث شدند. این است که آن سرزمین مبارک بود. و از دیگر مواهبی که خداوند سبحان به ابراهیم علیه السلام عطا فرمود فرزندی صالح و شایسته بود:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^۱

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطیه به او بخشیدیم و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم.

تولّد خارق العاده جناب اسحاق علیه السلام

ما اسحاق را به عنوان موهبتی به ابراهیم دادیم، او عطیه ما بود. اینجا از اسماعیل علیه السلام اسمی به میان نیامده و حال اینکه حضرت اسماعیل جلوتر از اسحاق علیه السلام به ایشان داده شد.

احتمال این هست که چون تولّد اسحاق خارق العاده بود و بنا بر این است که آن مواهبی که برای ابراهیم خارق العاده بود بیان بشود. اما تولّد اسماعیل علیه السلام خارق العاده نبود. او از یک مادر جوان به نام هاجر متولّد شد ولی اسحاق از ساره متولّد شد و ساره اصلاً عقیم بود. از اوّل جوانی هم عقیم و نازا بود. تازه به سنّ یائس رسیده بود. بنا بر قولی به سنّ نود سالگی یا بنا بر قول دیگر صد سالگی. گفته می شود ساره صد ساله بود و ابراهیم علیه السلام صد و ده ساله بود. یا ساره نود ساله و ابراهیم صد ساله بوده است.

ساره زنی که از جوانی عقیم بوده بعد هم به سنّ یائس رسیده بود. حالا در میان زنان ما سنّ یائس پنجاه سال است. زن به پنجاه سال که رسید تقریباً یائسه است و دیگر بچه دار نخواهد شد. ساره به سنّ نود رسیده معلوم است روی جریان عادی او فرزنددار نخواهد شد. ولی از جانب خداوند فرشتگان آمدند بشارت دادند که فرزنددار خواهی شد و خودش هم تعجب کرد. و گفت:

﴿يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۲

ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم و این شوهر من پیرمردی

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۲.

۲- سوره هود، آیه ۷۲.

است؟ راستی که این چیز عجیبی است.

آیا من در سَنّی که عجز شده‌ام بچه‌دار می‌شوم؟ این هم شوهر من که به سَنّ شیخوخت رسیده است، چطور می‌شود؟ فرشتگان گفتند:

﴿تَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۱

آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است.

﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

او بر هر کاری توانا است.

رحمت و برکات خدا بر خاندان نبوت فرود می‌آید و شامل آن‌ها می‌شود. و لذا تولّد

اسحاق علیه السلام از پدر و مادری در آن سَنّ، از مواهبی است که خارق العاده است.

مفهوم نافله در لغت و قرآن کریم

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً﴾

البته «نافله» که آمده توهم نشود که یعقوب در عرض اسحاق بوده و برادر بوده‌اند. نه، او نوه ابراهیم علیه السلام بوده است. یعقوب نافله بوده، نافله به اصطلاح آن اضافه بر یک مطلبی را می‌گویند. ما نمازهای نافله داریم چون اضافه بر فرائض است. ما در شبانه‌روز هفده رکعت فریضه داریم، سی و چهار رکعت هم نافله داریم که اضافه بر فریضه است. نوه هم اضافه است، نوه انسان اضافه بر فرزند انسان است. اسحاق علیه السلام فرزند ابراهیم است و یعقوب نافله ابراهیم علیه السلام است. یعنی فرزندی که اضافه بر فرزندش است، نوه اوست.

﴿وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾

همه این‌ها را که نام بردیم، قبلاً هم از موسی و هارون علیه السلام اسم برده بودیم و بعد هم ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیه السلام، همه اینها را ما صالح قرار دادیم؛ شایسته برای نبوت، شایسته برای هدایت و دعوت الی الله. در آیه بعد تشریح و توضیح داده می‌شود که صالحین کیانند؟

۱- سوره هود، آیه ۷۳.

۲- سوره مائده، آیه ۱۲۰.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾^۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم. اینها صلاحیت دارند که از جانب خداوند برای دعوت و هدایت مردم برانگیخته شوند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

ما آنان را امامانی قرار دادیم که به سبب امر ما هدایت می‌کنند.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

پیشوایانی هستند که هادی مردمند اما به سبب امری که ما بطور وحی تکوینی در وجودشان قرار داده‌ایم.

هدایتگری امامان معصوم علیهم‌السلام با عنایت الهی

ساختمان وجود امامان علیهم‌السلام را به گونه‌ای قرار داده‌ایم که از آنان فعل خیرات می‌جوشد. اشاره به مقام عصمت است، آن‌ها معصومند. هیچ‌گونه اختلالی در افکارشان، در اخلاق و عقایدشان و در اعمالشان پیدا نمی‌شود. ساختمان وجودشان طوری است که فعل خیرات از آن می‌جوشد:

﴿وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾

عرض بندگی به حضور اقدس پروردگار و انفاق از مال دارند. «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ و آنان فقط ما را عبادت می‌کردند. اصلاً ساختمان وجود امامان علیهم‌السلام عبودیت است، به این کیفیت ساخته شده‌اند، معصومند. و لذا هیچ‌گونه خلل در آن‌ها پیدا نمی‌شود. این‌که گفته‌اند: معصوم، همیشه عرض می‌شود نه اینکه اصلاً نمی‌توانند گناه کنند، این‌که کمالی نیست. نه، همان شهواتی که در عامه بشر هست در آن‌ها هم هست، غضب که در همه مردم هست در آن‌ها هم هست اما آن علمی که آن‌ها به حقایق اشیاء دارند،

می‌دانند که گناه چه پلیدی‌ای در باطن دارد. و لذا حالت عصمت دارند. ساختمان وجودشان چنین است، علم دقیق نسبت به حقایق دارند از این رو ممکن نیست اصلاً گناه و حتی فکر گناه در وجودشان پیدا بشود.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾

مسئله امامت، مسئله خیلی عمیقی است.

تفاوت اساسی دو مکتب الهی و مادی

تفاوتی که میان مکتب مادی و الهی وجود دارد این است که در مکتب مادیت، انسان را پیدا شده از خاک می‌دانند که تکامل پیدا کرده و به این حد رسیده است. بعد گفته‌اند اگر واقعاً بنا بر تکامل به این کیفیت باشد پس باید اولین انسان‌هایی که پیدا شده‌اند ناقص باشند بعد تکامل پیدا کنند و به حد کمال برسند، باید نبوت در آخرین درجه انسان‌ها باشد و انسان‌های اولیه همه انسان‌های ناقص، ابله، سفیه، احمق، کم‌شعور و کم‌درک باشند تا وقتی که انسان به حد رشد و کمال رسید، پیغمبر بشود و حال اینکه قرآن می‌گوید: اصلاً اول انسانی که در زمین پیدا شد پیغمبر بود.

ولذا منطبق قرآن در این باره این نیست که اول انسان ناقص بوده بعد به این کیفیت تکامل پیدا کرده و به این حد رسیده است. اول انسانی هم که در روی زمین پدید آمد یک مرد و زن بودند که هر دو، هم جسماً در حد کمال بودند هم از جهت روح و درک و شعور در حد کمال بودند.

مقام امامت اصیل‌تر از مقام نبوت

می‌توان گفت که اصلاً مسئله امامت، اصیل‌تر از نبوت است. یعنی اول کسی که در عالم آمده امام بوده است. برای اینکه نبوت احتیاج به انسان‌های دیگر هم دارد که ابلاغ پیام کند و پیام به آن‌ها برساند. نبی کسی است که به مردم ابلاغ پیام کند اما آن وقت که کسی نبود، فقط حضرت آدم آمد با حضرت حوا، کسی در روی زمین نبود که بخواهند نبوت و رسالت داشته باشند و ابلاغ پیام کنند، اما امامت بود. امام همان انسان کاملی

است که حامل روح خلیفه‌اللهی است. روح خلیفه‌اللهی در وجود او هست. او انسان کامل است. اوّل انسانی که روی زمین آمد او مقام خلافة‌اللهی داشت:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

اوّل انسان خلیفه‌الله است ولو اینکه به عنوان نبوت هم نباشد، ولو کمالات نبی در او بود ولی در عین حال به فعلیت نرسید. چون باید در کنار انبیاء اشخاص دیگری باشند تا ابلاغ پیام کنند. و لذا باید گفت امامت در منطق قرآن اصیل تر از نبوت است. اوّل، انسان کاملی که برای بقای نظام عالم، مقام امامت را حمل می‌کند باید باشد و مجرای فیض باشد که از منبع فیاض بگیرد و برساند، او اوّل باید باشد و لذا مقام امامت اصیل تر است. و قرآن هم نشان می‌دهد که جعل‌اللهی دارد. امام را باید خدا جعل کند. مردم نمی‌توانند انتخاب کنند. این هم یک امتیاز است که شیعه نسبت به سنی دارد. آن‌ها می‌گویند: مردم بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جمع شدند و جانشین برای حضرت انتخاب کردند.

انتصابی بودن مقام امامت از نگاه شیعه امامیه

ما می‌گوییم مسئله امامت انتخابی نیست بلکه انتصابی است و به جعل‌اللهی مربوط است. خدا جعل کرده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً»؛ امام را ما جعل کرده‌ایم. و خلیفه‌الله را هم ما جعل کرده‌ایم.

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

جاعل خلیفه من هستم، به کسی مربوط نیست. به داوود علیه‌السلام خطاب شد:

﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۲

ای داوود! ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم.

ما تو را جعل کرده‌ایم. حتی حضرت موسی علیه‌السلام با اینکه پیغمبر اولوالعزم است اما خودش حق ندارد وصی خود را انتخاب کند. از خدا می‌خواهد که:

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

﴿وَجَعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾^۱

برای من از خاندانم وزیری، کمک‌کاری در امر دعوت قرار بده.

خدا هم نفرمود: خودت انتخاب کن، فرمود:

﴿قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۲

ای موسی! آنچه خواسته بودی ما قبول کردیم و به تو دادیم.

ما هارون را وزیر او قرار دادیم. آیات نشان می‌دهد که جعل، جعل الهی است.

امامت و ولایت و خلافة‌اللہی به جعل الهی مربوط است، به بشر مربوط نیست.

حتی آن چند نفری را که حضرت موسی علیه السلام به عنوان آدم‌های خوب انتخاب

کرده بود که به کوه طور بروند، آن‌ها هم مشرک و جاهل از آب درآمدند، با اینکه آن‌ها

منتخبین حضرت موسی علیه السلام بودند. هفتاد نفر از صلحاء انتخاب کرده بود که به کوه طور

بروند و صدا بشنوند. آن‌جا که آمدند، گفتند:

﴿أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۳

ما می‌خواهیم خدا را آشکارا ببینیم. این جهل آن‌ها بود. پس انتخاب ولی و امام

باید به عهده خدا باشد. این عقیده شیعه است.

مقام امامت از نگاه قرآن و حضرت صدیق کبری علیه السلام

در جلسه قبل ذیل آن خطبه‌ای که از صدیق کبری علیه السلام نقل شده ضمن توضیحاتی

عرض شد که حضرت فرمود: «وَطَاعَتُنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ، وَإِمَامَتُنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ»^۴؛ خداوند

اطاعت ما را برای قوام بخشیدن به شریعت و امامت ما را باعث ایمنی از تفرقه قرار داد.

خداوند ما را مَطاع قرار داده شما باید مطیع فرمان ما باشید. و امامت ما را ایمن‌کننده

از فرقه و اختلاف قرار داده که ذیل آن جمله، در جلسه قبل توضیحاً عرض شد که باید

مسئله امامت از خود قرآن هم استفاده بشود. گفتیم که قرآن مجملاتی دارد، معلوم است

که نیاز به امام دارد. امام باید مجملات قرآن را به الهام الهی توضیح بدهد. گاهی به فکر

۱- سوره طه، آیه ۲۹.

۲- سوره طه، آیه ۳۶.

۳- سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۴- الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۹.

می‌رسد که خود قرآن فرموده بیانگر همه چیز هستم و احتیاج به خارج از خود ندارم.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱

ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز است.

وقتی خود قرآن بیان‌کننده همه چیز است، به ذهن این طور می‌رسد که ما به مبین دیگری احتیاج نداریم، غافل از این‌که ما مجملات فراوانی در قرآن داریم که بیان نشده است. این آیه با آن مجملات چه کار می‌کند؟ در خود قرآن چگونگی اقامه نمازها و مناسک حج که نیست، پس چطور «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» است؟ از یک سنی بپرسیم در کجای قرآن مناسک حج بیان شده است؟ یا زکات و خمس در چه چیز است؟ در قرآن اینها را نداریم، ما احتیاج به بیان داریم. بیان کجاست؟ خود قرآن نشان می‌دهد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان است:

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲

قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به سويشان نازل شده بیان کنی. خود قرآن نشان می‌دهد که من به بیان محتاجم، اگر خودش روشن بود دیگر بیان نمی‌خواست. نشان می‌دهد قرآن ذکر است از جانب خدا آمده است و همه چیز در آن هست اما بیان می‌خواهد. طبق همین آیه بیانش رسول خداست. رسول خدا هم که همیشه در میان مردم نیست. تا در میان مردم بود بیان بود، حالا که از دنیا می‌رود چطور؟ خودش بیان را به مردم معرفی کرده است، آن هم خبر ثقلینی که همه فرق سنی و شیعه قبول دارند، فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي»^۳؛ من دو چیز گران بها میان شما می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم.

آنجا نشان داده که عترت، قائم مقام بیان من است، من بیان قرآنم باید کنار قرآن باشم تا آن را روشن کنم، بعد از من عترت من جای من می‌نشیند.

۱- سوره نحل، آیه ۸۹.

۲- سوره نحل، آیه ۴۴.

۳- کمال الدین، جلد ۱، صفحه ۲۳۹.

ارتباط متقابل قرآن و امامت

امام سجاد علیه السلام فرمود: «الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ»؛ امام راهنما به سوی قرآن و قرآن راهنما به سوی امام است.

قرآن، مردم را در خانه امام می برد، امام هم مجملات قرآن را برای مردم بیان می کند. قرآن می گوید همه چیز شما پیش من است اما احتیاج به اهل ذکر است:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.

معلوم می شود در قرآن مطالبی هست که شما آن ها را نمی دانید و باید آن ندانسته ها را از اهل ذکر پرسید، اهل ذکر همان بیان قرآن است. خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان قرآن است: «لَشِبَّيْنِ لِلنَّاسِ». خودش که از دنیا می رود عترت را جای خود می نشاند.

اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از جمع آوری قرآن

در روایتی داریم حضرت علی علیه السلام وقتی قرآن را جمع کردند آن را به مسجد آوردند آن ها قبول نکردند، آنجا فرمود: «إِنْ أَخَذْتُمْ بِمَا فِيهِ نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَدَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ»؛ اگر به دستورات همین قرآن که نزد شماست عمل کنید از آتش نجات می یابید و وارد بهشت می شوید.

﴿فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَبَيَانَ حَقِّنا وَفَرْضَ طَاعَتِنَا﴾؛ برای اینکه اصلاً حجت ما و بیان حق ما و واجب بودن طاعت ما در خود قرآن است.

اگر به قرآن مراجعه کنید، خود قرآن اطاعت از ما را بر شما واجب کرده است، مگر نفرموده است؟

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر که از خودتان هستند اطاعت کنید.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۹۴.

۲- سوره انبیاء، آیه ۷.

۳- الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

۴- سوره نساء، آیه ۵۹.

آن اولی الامری که واجب الطاعه هستند و در ردیف خدا و رسول قرار گرفته اند ما هستیم. خود قرآن ما را معرفی می کند. مگر خود قرآن نگفته بیان لازم دارد؟ خود پیغمبر اکرم بیانش بوده و ما را هم برای بیان قرآن نشان داده است: «إِنَّ فِيهِ حُجَّتًا وَبَيَانَ حَقَّنَا وَفَرَضَ طَاعَتَنَا».

همچنین صدیقه کبری علیها السلام هم فرموده اند: «أَحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَبْتَغِي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَنَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ»؛ خدا را حمد و سپاس گوئید، آن خدایی که عظمت و نورانیتش ایجاب می کند که دیگران با وسیله به او نزدیک بشوند، آن وسیله ای که از آن طریق باید مردم به خدا برسند ما اهل بیت هستیم.

مولی المتقین علیها السلام ضمن آن حدیث فرمود که شما اگر بخواهید به قرآن عمل کنید چاره ای جز این ندارید که در خانه ما بیایید. و این هم صدیقه کبری علیها السلام که فرمود: شما راه دیگری ندارید. خداوند طاعت ما را بر شما فرض کرده و امامت ما را وسیله حفظ از افتراق قرار داده و به وسیله ما باید به خدا نزدیک بشوید: «نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ»؛ وسیله رسیدن به خدا در میان خلقش ما هستیم. این جملات به تناسب آیه شریفه عرض شد.

دفاع جانانه حضرت زهرا علیها السلام از مقام ولایت

خطبه ای که صدیقه کبری علیها السلام در مسجد مدینه ایراد فرمود تمام همشان دفاع از حریم ولایت بود. اصلاً هدف اصلی از طرح مسئله فدک، دفاع از حریم ولایت بود. و به راستی اولین قربانی اسلام در راه ولایت و امامت، صدیقه کبری علیها السلام است با آن بچه ای که سقط شد. این دو قربانی، اولین قربانی در راه دفاع از حریم ولایت بودند.

در اینجا نکته قابل ذکر این که اصلاً اساس خلقت به ثمر نمی رسد مگر اینکه انبیای الهی مبعوث بشوند و دین حق را ترویج و تبلیغ کنند و تا امام جای انبیاء ننشینند و حقایق را به مردم بیان نکند و رهبری نکند این مسلم است که خلقت به آن هدف خود نخواهد رسید. صدیقه کبری علیها السلام دید که افرادی دارند حریم ولایت را می شکنند. حساب مسئله فدک نبود که تنها فدک را بگیرند. این مقدمه و بهانه ای بود وگرنه هدف اصلی

دفاع از حریم ولایت و امامت بود. ولذا وقتی که در بستر بیماری افتادند، ارکان و اعیان مملکت زن‌های خود را به عنوان عیادت فرستادند که در واقع برای جاسوسی بود. حضرت فاطمه علیها السلام آنجا هم هیچ صحبت از دردهای خود نکردند بلکه فرمودند: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ»؛ به خدا قسم! من از دنیای شما بیزارم و از مردهای شما خشمگینم.

«وَمَا نَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ»؛ برای چه ابوالحسن علی علیه السلام را کنار زدند؟ «وَيَحْتُمُّهُمُ أَنْ يَزَحْزَحُوها عَنْ رِوَايَةِ الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ التَّوْبَةِ»؛ چطور شد این خانه رسالت و نبوت را جابه‌جا کردند؟ در جایی نهادند که خدا آنجا را نخواسته بود. چرا این‌ها مسئله ولایت و امامت را از پایه رسالت و نبوت منحرف کردند؟ از این جملات فراوان داریم که حضرت زهرا علیها السلام در دفاع از حریم ولایت بیان فرموده‌اند.

وصیت حضرت زهرا علیها السلام به اختفاء قبر خود

اگر حضرت زهرا علیها السلام وصیت کرده که اختفاء قبر بشود باز برای همین است. خواسته با همین وصیت عدم رضایت خود را نسبت به آن‌ها اعلام کند و مردم بدانند که زهرا علیها السلام نسبت به آن‌ها خشمگین و ناراضی بوده است. آیا نباید از خود پرسید که به چه جهت صدیقه کبری قبرش مخفی است؟ مگر در دریا از دنیا رفته؟ مگر در صحرا از دنیا رفته که نفهمند کجا دفن شده است؟ در عاصمه مملکت اسلامی و در مرکز حکومت بوده، در مرئی و منظر مردم بوده چطور شده که قبرش مخفی است؟ آیا جز این بوده که خواسته است به مردم عالم اعلام کند که من از این حکومت ناراضی بوده‌ام و عدم رضایت او هم برای غاصبان حکومت گران تمام می‌شود؟ به این سادگی نیست.

حضرت زهرا علیها السلام یک شخص عادی نیست که اگر هم ناراضی و خشمگین باشد خشم او به جایی برنخورد. این طور نیست. آن‌ها دستپاچه شدند، خودشان برای عیادت آمدند شاید جلب رضایت کنند و مردم بفهمند که فاطمه علیها السلام از اینها راضی شده

است. اول زن‌ها را فرستادند حضرت با جملات تندی پیغام داد که من از مردهای شما خشمگینم. آن‌ها خودشان برای عیادت آمدند. آنجا هم باز چهره خود را از آن‌ها برگرداند تا آن‌ها بفهمند که حضرت از آن‌ها ناراضی و متنفر است. بعد هم فرمود: من فقط یک جمله به شما بگویم و دیگر حرفی نمی‌زنم. آیا نشنیدید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد من فرمود:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»؛ فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.

با شرمندگی گفتند: بله، آنگاه زهرای اطهر دست‌های خود را بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي»؛ خدایا! تو شاهد باش من از این‌ها ناراضیم، اینها مرا آزرده‌اند و اذیت کرده‌اند.

وقتی حضرت زهرا علیها السلام ناراضی شد حدیث رسول خداست که هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده و نتیجه آزار خدا و رسولش را این آیه قرآن بیان می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۱
آن‌ها که خدا و پیامبرش را می‌آزارند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و برای آن‌ها عذابی خوارکننده آماده کرده است.

آن‌ها از این می‌ترسیدند که اگر حضرت زهرا علیها السلام اظهار کند و بگوید ناراضی‌ام و اذیت شده‌ام، طبق حدیث، خدا و رسول هم اذیت شده‌اند و اذیت خدا و رسول هم طبق آیه شریفه لعنت خدا و رسول در دنیا و آخرت است. آن وقت مردم می‌فهمیدند که این‌ها معلونند و حق ریاست بر امت اسلامی را ندارند. و لذا زهرا علیها السلام وصیت به اختفاء قبر کرد تا عدم رضایت خود را نشان بدهد.

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۷۱.

۲- سورة احزاب، آیه ۵۷.

سبب شیعه شدن عالم متبحر سنی

تقریباً حدود چهل سال پیش من در ایام تحصیل در قم که بودم^۱ یکی از وعاظ اصفهان در مسجد بالاسر منبر رفته بود از ایشان شنیدم که از مرحوم آقا سید محمد باقر درجه‌ای که از بزرگان و از علمای اصفهان بوده نقل می‌کرد. ایشان فرموده بود: من وقتی در نجف بودم با یکی از طلاب و محصلین که اهل تسنن بود با هم، هم مباحثه بودیم. مرد فاضل و متبّع بود. و اطلاعات زیادی داشت ولی رابطه ما با او فقط مباحث علمی بود، با او بحث مذهبی نمی‌کردیم. یک روز خودش پیشنهاد کرد و گفت: اگر مایل باشید درباره مسائل مذهبی با هم بحث کنیم، آن هم نه به عنوان اینکه غالب و مغلوب شویم، من برنده باشم یا شما برنده باشید. تحقیقی بحث کنیم که با آن حق را به دست بیاوریم. همان‌طور که در مباحث علمی بدون تعصب با هم مباحثه می‌کنیم در مسائل مذهبی هم این‌طور بحث کنیم.

گفتم به یک شرط و آن اینکه هر کدام که در جواب دادن عاجز شدیم طرف مقابل یک روز مهلت بدهد که ظرف یک روز جواب را بیاورد. این را هم قبول کردیم. مباحثه ما شروع شد و تا سه ماه طول کشید. مرحوم آقای درجه‌ای گفته بود: من کم‌کم احساس کردم مثل اینکه در جواب‌های او عاجز شده‌ام چرا که او در مذهب خودش مرد مطلع و متبحر بود. به حرم مطهر مولی‌المؤمنین علیه السلام رفتم و متوسل شدم، گفتم: آقا! مسئله این نیست که من غالب و فاتح بشوم، منظورم این نیست و خودم هم در اعتقاداتم محکم، به مذهب خودم یقین دارم ولی چون پای مذهب تشیع در کار است، او هم یکی از علمای مثلاً اهل تسنن است، اگر مذهب شیعه در نظر او سبک جلوه کند خطرناک است، جمعیت‌ها ممکن است منحرف بشوند، چون حقانیت مذهب تشیع مطرح است از شما استمداد می‌کنم. توسل جستم بعد به منزل آمدم و خوابیدم.

در خواب دیدم به من فرمودند: فردا که با او مواجه شدی فقط یک سؤال بپرس، بگو: قبر زهرا علیها السلام کجاست؟ همین. می‌گوید من از خواب بیدار شدم، از طرفی غمگین بودم که نتوانستم سؤال بیشتری بپرسم و جواب کافی بگیرم. از طرفی هم خوشحال بودم

۱- این سخنرانی حدوداً در سال ۱۳۷۷ هجری شمسی در تهران ایراد شده است.

و با خود می‌گفتم لابد اصل مطلب همین است. یعنی اگر این سؤال بشود کفایت می‌کند. گفت: به مجلس بحث آمدم وقتی که نشستیم به او گفتم: آقا! من فقط یک سؤال دارم و دیگر بحث تمام بشود، امروز آخر بحث ما باشد. شما به من بفرمایید که قبر زهرا دختر پیغمبر کجاست؟ فقط همین سؤال را از شما دارم.

می‌گوید تا من این سؤال را کردم دیدم رنگش متغیر شد، رنگ از چهره‌اش پرید و بعد هم سر به پایین افکند و مدتی در فکر بود گاهی سرخ می‌شد گاهی سفید می‌شد سر بالا می‌برد پایین می‌آورد با انگشت خود خط به زمین می‌کشید، بعد از لحظاتی سر بلند کرد دیدم چشمش اشک آلود است. بعد به من گفت که من هم فقط یک سؤال از تو دارم و بحث ما تمام بشود. آن سؤال این است که به من بگو این سؤال را چه کسی به تو یاد داد؟ گفتم: واقع مطلب این است که من به حضرت علی علیه السلام متوسل شدم. گفت: سید! حق با شماست. مادر شما را کشتند و او برای اینکه بفهماند که از آن‌ها ناراضی بوده خودش به اختفاء قبرش وصیت کرده و قبر او مخفی است. زن‌هایی که کوچک‌ترین ارتباطی با اسلام داشته‌اند قبرشان در مدینه معلوم است و زیارتگاه مردم است. ولی چون جدّه شما از آن‌ها ناراضی بود اختفاء قبرش را وصیت کرده بود. آن عالم سنی با همین یک سؤال و جواب شیعه شد.

اختفاء قبر حضرت زهرا علیه السلام سند زنده بطلان حکومت غاصبان

مخفی ماندن قبر زهرا علیه السلام سند زنده‌ای تا روز قیامت برای بطلان حکومت ابوبکر و عمر است. و اهل تسنن را تا روز قیامت زیر سؤال می‌برد که قبر زهرا علیه السلام کجاست؟ ولذا مکرر صدّیقه علیه السلام هم در گفتار و هم در نوشته روی این مطلب تکیه می‌کرد که قبر مخفی باشد، شبانه دفن کنید. وقتی امروز بچه‌هایش به سمت مسجد دویدند و گفتند پدر بیا که بی‌مادر شدیم. آقا با عجله حرکت کرد. مرحوم محدّث قمی می‌فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام غش کرد، بعد تا به خانه برسد، دو بار روی زمین نشست تا به خانه آمد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مشاهدۀ وصیت نامۀ حضرت زهرا

وقتی حضرت به خانه رسید کنار بستر زهرا (علیه السلام) نشست، عمامه از سر برداشت، عبا از دوش برداشت، کنار بستر نظرش به رقعۀ ای جلب شد، آن را برداشت دید وصیت نامۀ فاطمه (علیه السلام) است، نوشته است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصَتْ وَهِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛» این وصیتی است که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده است، من به وحدانیت خدا شهادت می دهم و به رسالت پدرم رسول الله شهادت می دهم.

عجیب است، این شهادت هم مثل شهادت امام حسین (علیه السلام) است که وقتی از مدینه خارج می شد نوشت و به محمد حنفیه تحویل داد:

«أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛» یعنی نکند بعداً مرا متهم کنند که از دین بیرون رفته. نه، همه بدانند حسین مسلمان بود، حسین موحد بود. «أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

شاید اینجا هم اشاره به این باشد که نکند بعد از من بگویند اَلَعِیَاضُ بِاللّٰهِ فَاطِمَه از دین پدرش بیرون رفته بوده. نه: «هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛» همه بفهمند من مسلمانم. «وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ؛» من شهادت می دهم بهشت حق است، جهنم حق است.

«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»

قیامت آمدنی است تردیدی در آن نیست و خدا مردگان را زنده می کند. «يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛» ای علی! من فاطمه دختر پیغمبرم. «زَوَّجَنِي اللَّهَ مِنْكَ؛» خدا مرا به تو تزویج کرده که مال تو باشم. «لَا كُؤْنَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتَ أَوْلَىٰ بِي مِنْ غَيْرِي؛» در دنیا و آخرت از آن تو باشم، تو بر من از همه سزاوارتر هستی.

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۱۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۲۹.

سبب شبانه به خاک سپرده شدن حضرت زهرا (علیها السلام)

در وصیتش عمده همین بود که باید مخفیانه تجهیز بشوم: «حَتِّطْنِي وَغَسِّلْنِي وَكَفِّنِي بِاللَّيْلِ وَصَلِّ عَلَيَّ وَادْفِنْنِي بِاللَّيْلِ وَلَا تُعْلِمَنَّ أَحَدًا»؛ من از تو می‌خواهم که مرا حنوط کنی، شبانه غسل بدهی، شبانه کفنم کنی و بر بدنم نماز بگذاری، شبانه دفنم کنی. احدی از اینها را خبر نکنی.

این سیاست الهیه است، حساب ساده‌ای نیست، سیاستی اعمال شده از جانب زهرا (علیها السلام) است. آن جمله آخر هم که عزت و شرفی به همه ما داده‌اند. این که فرموده‌اند: «وَأَقْرَأُ عَلَى وَلَدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ سلام مرا به فرزندانم تا روز قیامت برسان. اگر به همه شما بشارت بدهم بگویم همه شما فرزندان زهرا (علیها السلام) هستید تعجبی ندارد. بنده فکر می‌کنم که اصلاً همه شیعه فرزندان زهرا (علیها السلام) هستند. چون فرزندان منحصر به راه پدر نیست، از راه مادر هم نسب محفوظ است، بالاخره مادر ما مادر بزرگ ما یک کسی سید بوده، مسلم همه ما به زهرا (علیها السلام) انتساب داریم، و این محبتی که در دل‌های ما هست این بی‌اثر نیست. این کاشف از همان نسبتی است که به زهرا (علیها السلام) داریم. و لذا حضرت در وصیت نامه خود فرمود: به فرزندانم تا روز قیامت سلام مرا برسان.

احترام و بی‌زۀ آیت الله العظمی حکیم به سلام حضرت زهرا (علیها السلام)

از واعظ محترمی شنیدم که ایشان نقل می‌کردند: یک وقتی در نجف در محضر مرحوم آیت الله العظمی آقای حکیم بودیم، آنجا علمای زیادی حضور داشتند و واعظی در منبر همین وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌خواند، همین که به این جمله رسید که صدیقۀ کبری (علیها السلام) فرموده بودند به همه فرزندانم تا روز قیامت سلام مرا برسان. تا این را گفته بودند، یکباره همه دیدند آقای حکیم از جا بلند شد به تمام قامت ایستاد و دست روی عمامه‌اش نهاد و گفت: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أُمَّاه»؛ ای مادر! ما هم به تو سلام می‌کنیم. ما هم از همین جا عرض می‌کنیم: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أُمَّاه»؛ ای مادر! ما تمام جانمان و جسممان قربان خاک پای مبارک شما باشد.

این پیامی از حضرت زهرا (علیها السلام) بود. پیامی هم از فرزندش حسین (علیه السلام) در روز عاشورا

بشنویم. از آن رگ های بریده گلویش صدا زد: «شِیعَتِی مَهْمَا شَرِیتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْکُرُونِی»؛
دوستان من! هر وقت آب سرد و خنک نوشیدید به یاد لب های تشنه من باشید.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

محرومیت بشر از شناخت مقام ولایت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ
الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٢﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای
نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کنند.

هر نوش این عالم با نیش همراه است

امروز روز ولادت مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. به تناسب امروز که روز عید بزرگ ما است آیه مربوط به امامت خوانده شد. قبل از اینکه توضیح آیه را عرض کنم این نکته قابل ذکر است که عالم ماده و طبیعت بنا بر مصلحت حکیمانه خداوند بر اساس اختلاط و امتزاج نهاده شده است. در این ماده و طبیعت، حق و باطل با هم مخلوط شده است. نور و ظلمت با هم توأمند. گل در کنار خار نهاده شده است. شب ظلمانی به دنبال روز روشن فرامی رسد. این عالم نوشش با نیشش همراه است. در مقابل موسای کلیم علیه السلام فرعون ایستاده است. در مقابل ابراهیم علیه السلام نمرود جبار ایستاده است. در مقابل سلمان و ابوذر، ابوجهل و ابولهب ایستاده اند. در مقابل علی علیه السلام معاویه ایستاده است. از پستی این عالم همین بس که مردم، هم به امام علی علیه السلام گفتند یا امیرالمؤمنین! و هم به معاویه گفتند یا امیرالمؤمنین!

حقّ خالص و نور محض فقط در قیامت

از این رو در عالم ماده و طبیعت، حقّ خالص و نور محض در میان مردم پیدا نمی شود. فقط در روز قیامت که برپا شد همه چیز از هم جدا می شود؛ نور و ظلمت از هم جدا می شود، حقّ و باطل از هم جدا می شود:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِرُونَ﴾^۱

روزی که قیامت برپا شود همه از هم جدا می شوند، فرقه ها از هم فاصله می گیرند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾^۲

اما کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند در بوستانی شاد و مسرور خواهند بود.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾^۳

و اما کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند در عذاب الهی احضار می شوند.

مؤمنین صالح العمل جدا می شوند در جنّات عدن هستند، کفار و منافقین هم جدا می شوند و در جهنّم هستند.

﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بُسُورًا لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۴

میان جهنّمی ها و بهشتی ها دیواری کشیده می شود، آن سمت دیوار بهشتی ها غرق در رحمتند، این سمت دیوار هم جهنّمی ها غرق در عذابند.

روز قیامت این گونه خواهد شد. فعلاً در این دنیا، در عالم طبیعت این اختلاط و امتزاج هست.

نیازمندی انسان به نور الهی

انسان در این عالم احتیاج به نور دارد که حق را از باطل تشخیص بدهد و میان نور و ظلمت تفکیک کند. مثل اینکه در عالم ظاهر آفتاب لازم است تا انسان راه را از چاه تشخیص دهد. در عالم معنا و باطن هم جان انسان که رو به خدا حرکت می کند راه انسان در این حرکت از این عالم به سوی عالم خدا خیلی باریک و پر خوف و خطر است، شیطان و ایادی شیطان درّه ها ایجاد کرده کمند ها افکنده اند. کار خیلی مشکل و پر خطری است، نور لازم است. انسان از چه کسی باید آن نور را بگیرد تا راهش را روشن کند؟

۱- سوره روم، آیه ۱۴.

۲- سوره روم، آیه ۱۵.

۳- سوره روم، آیه ۱۶.

۴- سوره حدید، آیه ۱۳.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

خداوند نور آسمان ها و زمین است. آنکه نور محض ذات اقدس حق تعالی است، او باید نور بدهد.

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۲

کسی که خدا نوری برای او قرار نداده باشد نور نخواهد داشت.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳

خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آن ها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می برد، او باید به سوی نور بکشاند.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۴

از جانب خدا نور و کتاب مبین برای شما آمده است.

خدا برای شما نور معین کرده است؛ هم امام و هم قرآن هر دو نورند که ما را راهنمایی کنند و از چاه بیرون بیاورند.

مُبین، مهمترین صفت برای امام و قرآن

در قرآن کریم، هم کتاب و هم امام به «مُبین» توصیف شده شاید مهم ترین صفت برای کتاب و امام همین مبین باشد چون مبین مشتق از «ابانه» است یعنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر. آن چیزی که بتواند حق را از باطل جدا کند و نشان بدهد قرآن و امام است و لذا در قرآن هم به کتاب «مُبین» گفته شده است:

﴿حَمْدُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾^۵

و هم به امام «مُبین» گفته شده است:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۶

هم امام مبین است و هم قرآن مبین است. و لذا فرمود:

۱- سوره نور، آیه ۳۵.

۲- سوره نور، آیه ۴۰.

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴- سوره مائده، آیه ۱۵.

۵- سوره زخرف، آیات ۱ و ۲.

۶- سوره یس، آیه ۱۲.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

خداوند امامانی قرار داده که آن‌ها با نور الهی هدایت می‌کنند. آن نوری که خداوند عطا کرده تا با آن مردم را هدایت کنند در دست امامان معصوم علیهم‌السلام است. از همین چند جمله این آیه شریفه چند مطلب استفاده می‌کنیم:

جمله اول آیه: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً»؛ من که خدا هستم امام‌ها را قرار داده‌ام. این جمله نشان می‌دهد که امامت منصب آسمانی است و جعل الهی دارد. من امام معین می‌کنم نه اینکه سقیفه بنی ساعده تشکیل بدهید و ابوبکر و عمر را از آن بیرون بیاورید و بگویید این امام است. خیر، من امام تعیین می‌کنم، این مربوط به شما نیست. کار نصب امام کار من است به کسی مربوط نیست. همان‌طوری که معرفی کردن پیغمبر کار من است، کسی نبود که پیغمبر را بشناسد و معرفی کند، این کار من است. امام هم همین‌گونه است. من معرفی می‌کنم جعل، جعل من است.

انتخاب خلیفه منصب الهی

وقتی که ملائکه به خدا گفتند: در جهان چه می‌آفرینی؟ خدا فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

من می‌خواهم نماینده خود را در زمین قرار بدهم.

من این کار را می‌کنم. من جعل خلیفه و جعل نماینده می‌کنم. کسی که از جانب من در روی زمین نمایندگی می‌کند و فرمان مرا انجام می‌دهد، من او را قرار می‌دهم. «إِنِّي جَاعِلٌ»؛ این جعل، جعل الهی است. منصب، منصب آسمانی است.

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲

ای داوود! من تو را نماینده خود به عنوان خلیفه قرار دادم، پس در میان مردم به حق داوری کن.

دقت می‌فرمایید که همه جا می‌فرماید من این کار را کردم. درباره حضرت

ابراهیم علیه‌السلام داریم:

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱

خداوند به او فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۲

خداوند ابراهیم را با حوادث گوناگونی آزمود. برای جناب ابراهیم علیه السلام امتحانات سنگینی پیش آمده تا به امامت رسیده است.

تفاوت ما با اهل سنت در مسئله امامت

امامت امر ساده‌ای نیست، اهل سنت خیال می‌کنند که امامت یعنی زعامت و حکومت. امام یعنی حاکم، هر کس می‌خواهد باشد. به زعم آن‌ها اولوالامر کسی است که فرمان دست او باشد، هر کس می‌خواهد باشد، ما باید از او اطاعت کنیم. فرق ما با اهل سنت همین جاست که آن‌ها می‌گویند امامت یعنی حکومت و زعامت اجتماعی و این کار مردم است. خود مردم انتخاب می‌کنند، به خدا و به پیغمبر مربوط نیست. پیغمبر کارش را انجام داد. دین آورد و قرآن آورد و سپس رفت. ما هستیم که باید از قرآن نگهداری کنیم و حکومت تعیین کنیم. فرق ما با آن‌ها در همین است.

ما می‌گوییم نه این‌گونه نیست. امامت تنها حکومت نیست. حکومت یکی از شئون امامت است. امام چند شأن دارد، چند کار دارد. یکی از کارهایش حکومت است. شأن امام منحصر به حکومت نیست. کارهای دیگری هم دارد. نقطه افتراق ما با اهل سنت همین است.

مراحل سخت رسیدن به مقام امامت

ما می‌گوییم منصب امامت، منصب جعلی، الهی و آسمانی است. او باید معین کند. نه اینکه شما جمع شوید امام و خلیفه معین کنید. خدا می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾

ابراهیم به این راحتی امام نشد، گرفتاری‌های گوناگون داشت، برای او حوادث

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

فراوان پیش آمد. خدای ابراهیم، ابراهیم را امتحانش کرد. آزمایش های سنگین، واقعاً سنگین. او با بت پرستی مبارزه کرد، نمرود و اطرافیانش آتش افروختند تا بالاخره او را در آتش انداختند. این در هجده سالگی اش بود. نقل می کنند وقتی او را در آتش انداختند جبرئیل بین راه آمد و گفت حاجتی داری؟ گفت: به تو نیازی ندارم. تو هم گدایی من هم گدا. گدا به گدا که عرض حاجت نمی کند. این یک مرحله که او را در آتش انداختند. بعد از این مرحله به او دستور رسید که همسرت را که تازه بچه به دنیا آورده او را در بیابان بگذار و بیا. یک زن جوان را با کودک نوزاد در بیابان بگذار و تو برگرد و بیا.

امتحان دیگر این که وقتی این بچه بزرگ شد و سیزده ساله شد، تو که پدر هستی سر بچه سیزده ساله ات را بتر. گفتنش برای ما آسان است. پدر سر پسر را ببرد. ابراهیم گفت: چشم، اطاعت می کنم. قرآن می فرماید: ما او را از چند جهت امتحان کردیم، وقتی از امتحان پیروز درآمد، گفتیم:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

حالا ما تو را امام قرار دادیم، حالا قابلیت داری که امام مردم بشوی.

قرآن می فرماید: امام آن کسی است که خداوند او را جَعَلَ و معین می کند و با امتحانات فراوان تشخیصش می دهد. درخصوص این آیه امام جعفر صادق (ع) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا»؛ خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود قرار داد قبل از آنکه او را نبی قرار دهد.

حضرت ابراهیم چند مرحله طی کرده تا به امامت رسیده است. این حدیث نشان می دهد پنج مرحله را گذرانده است. مرحله اول عبد یعنی بنده بود. عمده همین است، قدم اول بندگی است، مطیع فرمان من بود. هر کاری که می گفتم انجام می داد. «وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا»؛ او را به پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند. اول بنده بود بعد به مقام نبوت رسید. چون بنده بود پیغمبرش کرد. «وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا»؛ و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیش گرداند. بعد از نبوت به مقام رسالت رسید. پس سه مرحله طی شد؛ عبودیت، نبوت و رسالت.

البته همه انبیاء رسول نیستند، نبی هستند یعنی وحی به آن‌ها می‌رسد اما رسول نیستند که ابلاغ کنند. اما رسول وظیفه ابلاغ دارد.

«وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا»؛ و خلیل خودش نمود پیش از آنکه امامش قرار دهد. بعد از رسالت «خُلْتُ» است، او را خلیل کرده است. خلیل به کسی می‌گویند که خیلی دوست صمیمی است. کسی که دوستی در عمق جاننش جای گرفته است. خدا ابراهیم را برای خودش «خلیل» گرفت. هر کدام از انبیاء لقبی دارند. حضرت آدم «صَفَى اللَّهُ» بود. حضرت نوح «نَجَّى اللَّهُ» بود. حضرت موسی «کَلِمَ اللَّهُ» بود. حضرت عیسی «رُوحَ اللَّهِ» بود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «حَبِيبَ اللَّهِ» بود. حضرت ابراهیم هم «خلیل الله» بود. بنابراین مرحله چهارم «خُلْتُ» بود و مرحله پنجم هم امامت بود: «فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ چون همه این مقامات را برایش فراهم کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.

بنا بر این حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چند مرحله گذرانده تا به امامت رسیده است. به همین سادگی نیست، رسیدن به مقام امامت مراحل دشواری دارد؛ عبودیت، نبوت، رسالت، خُلْتُ و بعد مرحله امامت. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من خدا امامان را به عنوان امامت جعل می‌کنم. تشخیص از جانب من است. تشخیص برای شما نیست که امام تعیین می‌کنید. کار امام چیست؟ «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ فرمان ما به دست امام است. ما آن قدر او را بالا می‌بریم که فرمان ما به دست اوست. کدام فرمان؟ خودش معین کرده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند فقط به آن می‌گوید باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

من ایجاد می‌کنم، این فرمان من است که به دست امام داده‌ام. امام این قدرت را دارد که به اذن خدا می‌تواند ایجاد و اعدام کند، زمین را به آسمان و آسمان را به زمین، زن را به مرد و مرد را به زن تبدیل کند. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام امام شد ولی همه انبیاء که امام نبودند. امام چنین است می‌گوید این دریا به راه و جاده تبدیل شود. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام

اراده می‌کند و دریا به جاذبه و راه تبدیل می‌شود، کوه را به چشمه خروشان تبدیل می‌کند. کوه، دریا می‌شود دریا، کوه می‌شود. اینها کار امام است. فرمان دست آنها است. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ با فرمان ما هدایت می‌کنند، کارها در دست آنها است. امام شدن به این سادگی نیست.

مفهوم عصمت انبیاء و اولیای حق

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم. جمله سوّم آیه عصمت است. هم من او را معین کنم، فرمان من در دست او باشد و هم این که باید معصوم باشد. هیچ گناهی ممکن نیست از او صادر بشود، حتّی فکر انجام گناه هم نمی‌کند تا چه برسد که گناه کند. نه اینکه نمی‌تواند اگر نتواند که کمالی نیست. دیوار هم نمی‌تواند گناه کند. خیر، پیغمبر و امام می‌توانند گناه کنند ولی گناه نمی‌کنند. چون بشر هستند:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱

بشر همه چیز دارد؛ شهوت و غضب در درجه اعلی و عقل در درجه اعلی، همه را دارد.

پیغمبر در شهوت، در غضب و در عقل، کامل است، آن وقت معصوم است. در عین حال که می‌تواند گناه کند نمی‌کند. چون ساختمان او طوری ساخته شده است که کمال معرفت به خدا را دارد و خود را در محضر خدا می‌بیند. این خیلی فرق می‌کند با ما که اصلاً خود را در محضر خدا نمی‌بینیم. ما یک چیزی می‌فهمیم، می‌گوییم خدا هست، پیغمبر هست، معذک پیش خدا گناه هم می‌کنیم ولی امام خیر، خود را در محضر خدا می‌بیند.

مثلاً الآن ما در محضر یکدیگر هستیم آیا ممکن است کسی لخت مادرزاد بشود و پشتک بزند؟ می‌تواند ولی این کار را نمی‌کند چون در محضر مردم است، چشم‌ها او را می‌بینند، مگر اینکه دیوانه باشد. اگر عاقل باشد این کار را نمی‌کند. پیغمبر و امام در

محضر خدا هستند. آن گونه که ما در محضر مردم هستیم و لخت نمی شویم آن ها هم در محضر خدا هستند و هیچ ممکن نیست که فکر گناه بکنند. در ذهنش خطور نمی کند تا برسد به اینکه انجام بدهد، چون در محضر خداست. چون معتقد است خدا نه تنها در جسم بلکه در فکر حاضر است، در نیت حاضر است. پس پیغمبر و امام به این معنا معصومند.

بنا بر این جمله اول آیه این شد که منصب امامت، منصب آسمانی و جعل الهی دارد. جمله دوم اینکه فرمان خدا در دست آن ها است. قدرتشان نافذ و علمشان محیط است. همه چیز را می دانند و همه کار می توانند انجام بدهند البته به اذن خدا نه اینکه مستقلاً.

جوشش خیرات از وجود امام علیه السلام

جمله سوم هم اینکه:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

ما در ساختمان وجودشان فعل خیرات را قرار داده ایم.

طهارت از آن ها می جوشد، از جانشان خیرات می جوشد؛ نماز، زکات، تقوی. آخر آیه هم می فرماید: «وَكَاْنُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ آن ها عابد بودند، واقعاً بنده ما بودند. جوان های عزیز متوجه باشند پایه اول همه کمالات، عبادت است. چون آن ها فقط ما را عبادت می کردند ما این کار را کردیم؛ امامت به آن ها دادیم، فرمان ایجاد کردن به دست آن ها دادیم و هم اینکه آن ها را معصوم از خطا قرار دادیم.

پس امامت به نظر ما شیعه امامیه یک منصب آسمانی است، جعل الهی دارد، ساختنی نیست، اینکه مردم دور هم جمع شوند و خلیفه و امام بتراشند و بگویند این امام است این که حرف نشد. خیر، من خدا جعل امامت می کنم. من فرمان دست آن ها می دهم. و اینکه آن ها معصومند. ما کسی را امام قرار می دهیم که وقتی در رجم مادرش بود، دشمن بت بود.

از فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که گفته است من وقتی علی

را حامله بودم هرگاه به مسجد الحرام می رفتم که در آن زمان کعبه بت خانه بود، وقتی به بت ها می رسیدم و کعبه را طواف می کردم درد در دلم می پیچید. شدیداً دلم درد می گرفت. وقتی از آنجا رد می شدم، آرام می شدم. این مسئله چندین بار تکرار شد و من فهمیدم که این بیچّه در رَجَم من با این بت ها دشمن است و از آن ها متنفر است.

چنین کسی را می گوئیم امام. همان زمان که در رَجَم مادر بود دشمن بت بود. وقتی از مادر متولد شد، هنوز لب به پستان مادر نزده خود را به آغوش پیغمبر ﷺ انداخت. در آغوش پیغمبر شروع به خواندن قرآن کرد. هنوز قرآن نازل نشده و پیغمبر به نبوّت مبعوث نشده، ده سال بعد پیامبر مبعوث خواهد شد، علی در آغوش پیغمبر شروع به خواندن قرآن کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»؛ یعنی

من امیرالمؤمنین هستم، مثل دو یار قدیمی و دو دوست دیرینه به هم رسیده اند.

بازگوازنجد و از یاران نجد تا درودیوارا آری به وَجْد^۲

بودم آن روز من از طایفه دُزدِ کشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاکشان^۳

خلقت امامان معصوم قبل از آفرینش عالم

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم که: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»؛

خدا شما را به صورت انواری آفرید و گرداگرد عرش خود قرار داد.

ما معتقدیم خداوند قبل از اینکه عالم را خلق کند شما امامان را خلق کرده است،

شما را محیط بر عرش خودش قرار داده است. آنجا پیامبر اکرم و حضرت علی علیه السلام

همدیگر را شناخته اند و اینجا با هم تجدید خاطره می کنند. آنجا همدیگر را دیده اند حالا

در عالم طبیعت به آغوش پیغمبر افتاده و می گوید من همان رفیق دیرین شما هستم که با

هم بودیم. قرآن را قبل از اینکه جبرئیل امین بیاورد من آوردم. این در زمان نوزادی است.

۱- سوره مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

۲- شیخ بهایی، نان و حلوا.

۳- جامی.

بعد وقتی بزرگ می شود در بالای منبر می فرماید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقُدُونِي»؛ قبل از این که مرا از دست بدهید هر چه می خواهید از من پرسید.

این قدر احاطه علمی به همه جا دارد که می فرماید: مردم! تا من در میان شما هستم و تا مرا از دست نداده اید که دنبالم بگردید و پیدایم نکنید هر چه می خواهید از من پرسید، من راه آسمان را بهتر از زمین می شناسم. این جملات را مکرر می گفت. هر کسی بعد از ایشان این جمله را گفت رسوا شد. چون این کلام لقمه ای است که در دهان هر کسی نمی گنجد. هر کس به غیر از علی علیه السلام این لقمه را برداشت در گلویش گیر کرد و به دست و پا زدن افتاد و رسوا شد.

رسوایی مقاتل بن سلیمان

نوشته اند که مقاتل بن سلیمان از علمای سنی بسیار معروف و خیلی دانشمند و سخنور و حاضر جواب بوده است. مغرور شد و خیال کرد که همه چیز را می داند و چون این سخن حضرت امیر علیه السلام را شنیده بود او هم گفت: «سَلُونِي عَنْ مَادُونِ الْعَرْشِ»؛ یعنی از عرش پایین تر هر چه می خواهید از من پرسید. یکی از میان مردم برخاست و پرسید: حضرت آدم علیه السلام وقتی می خواست حج خود را به جا آورد موقع تراشیدن موی سر، چه کسی سر او را تراشید؟ دیگری برخاست و پرسید مورچه که جذب غذا می کند این غذا را از راه روده جذب می کند یا از راه دیگر؟ اگر از راه روده است روده مورچه کجا قرار دارد؟ مقاتل بعد از سرافکندگی گفت: این سؤال ها را خدا به ذهن شما انداخته است، خدا خواسته این دو سؤال را از من پرسید تا من رسوا بشوم و حد خودم را بشناسم، پایم را از گلیم خود فراتر دراز نکنم.

افسوس دانشمندان اروپایی از نشاختن مقام امام علی علیه السلام

در کتابی خواندم یکی از دانشمندان اروپایی که اهل نجوم و ستاره شناسی بود. گفته است: امروز ما به فکر تسخیر فضا و کرات آسمان افتاده ایم ولی در پیدا کردن راه آسمان ها به مشکل برخورد کرده ایم. بعد گفته بود: افسوس که روزگار ما را عقب انداخت،

نتوانستیم دست به دامان امام علی ابن ابیطالب برسانیم، او گفته بود: «سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ فَإِنِّي أَخْبَرُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ از راه‌های آسمان از من بپرسید که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌ترم، بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید.

هر چه از عمر بشر می‌گذرد و دانشمندتر می‌شود بیشتر به مقام امام علی علیه السلام پی می‌برد و انگشت حسرت به دندان می‌گردد، دنیای آن روز نتوانست حضرت علی علیه السلام را بشناسد، امروز هم نشناخته است و تا آخرین روز عمر بشر هم نخواهد شناخت. دنیا کوچک‌تر از این است که مقام حضرت علی علیه السلام را در خود بگنجاند و او را نشان بدهد. یک پادشاه بزرگ در یک دهکده شناخته نمی‌شود. چه بسا یک کدخدا در نظر اهل ده از شاه بزرگتر جلوه کند. چرا؟ چون ده ظرفیت ندارد آن شکوه و عظمت را نشان بدهد. در ده که نمی‌شود نشان داد شاه لشکر دارد، سپاه دارد. عظمت شاه در ده نمی‌گنجد.

حضرت علی علیه السلام آن شاه بزرگ است و جهان طبیعت آن دهکده کوچک که نمی‌تواند او را در خود بگنجاند. اساساً ولایت ظِلِّ أُولُوهُيَّتٍ وَ رُبُوبِيَّتٍ است. همان‌طور که ادراک کُنه ربوبیت بر بشر ممکن نیست، درک کُنه ولایت هم بر بشر ممکن نیست و نمی‌تواند آن را بشناسد. به همین جهت است که بشر درباره حضرت علی علیه السلام در دو قطب مخالف قرار گرفته است؛ یکی او را خدا می‌داند و دیگری او را کافر می‌خواند. چرا؟ چون انسان در شناختن حضرت علی علیه السلام متحیر است. آن کس که خدا می‌خواندش اشتباه می‌کند و آن کس که کافر می‌نامدش او هم اشتباه می‌کند. این است که:

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نام شه مُلک لاقتی را

حالا ما هر چه بگوییم قطره‌ای در مقابل اقیانوس بیکران او هم حساب نمی‌شود.

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست که ترکمن سرانگشت و صفحه بشمارم

موعظه تکانه‌دهنده علی علیه السلام به سَویْدُ بنِ غَفَلَه

یک جمله به عنوان موعظه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از سوید بن غفله که از اصحاب ایشان است عرض می‌کنم. او می‌گوید در زمان حکومت امام علی علیه السلام به منزل ایشان رفتم دیدم چیزی در خانه‌اش نیست. یک تکه حصیری روی زمین انداخته و روی آن نشسته است. تعجب کردم و گفتم: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْدَكَ بَيْتُ الْمَالِ وَلَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ»؛ بیت المال در دست شماست ولی در خانه شما چیزی که به آن احتیاج دارید وجود ندارد.

از برکت شما مردم به نوایی رسیده‌اند ولی شما در خانه‌تان فرشی ندارید. ایشان زمام‌دار مملکت است و حکومت مطلقه دارد، مجموعه‌ای از چند کشور، یک کشور اسلامی را تشکیل می‌داده است. سوید می‌گوید امیرالمؤمنین نگاهی به من کرد و فرمود: «يَا بْنَ غَفَلَةَ إِنَّ اللَّيْبَ لَا يَنَاقُثُ فِي دَارِ الثَّقَلَيْنِ»؛ ای پسر غفله! خردمند و عاقل در خانه‌ای که می‌خواهد آن را ترک کند اثاثیه جمع نمی‌کند.

آدم مسافر خانه موقت را تجملی نمی‌کند. من در این عالم مسافر و این خانه، خانه موقت من است خانه موقتی که آراستن نمی‌خواهد. فرش‌های فراوان و پرده‌های الوان و امثال اینها که برای خانه موقت نیست.

«وَلَنَا دَارٌ قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَإِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ»؛ ما خانه دیگری داریم که بهترین متاع و اثاث خود را به آنجا می‌فرستیم و به همین زودی به آن خانه می‌رویم.

آیا عاقل آن نیست که آنجا را آباد کند؟ حالا می‌گوییم یا علی! اگر تو عاقلی، عقل ما پاره‌سنگ برمی‌دارد. اگر ما عاقلیم بی خود دنبالت را گرفته‌ایم و یا علی یا علی می‌گوییم. نه فکر ما فکر علی است و نه کار ما کار علی است. می‌فرماید: ای مردم! شما خانه موقت را با خانه دائمی اشتباه گرفته‌اید. شما خانه دائمی را ویران کرده‌اید و خانه موقت را آباد کرده‌اید. آیا این کار عقلایی است؟ چنان این خانه موقت را محکم ساخته‌اید و برج‌های بلند ساخته‌اید که انسان با دیدن آن خنده‌اش می‌گیرد ولی آن خانه دائمی را خراب

کرده‌اید. مگر انسان چقدر می‌خواهد در این دنیا زندگی کند؟ شما اینجا را با آنجا اشتباه گرفته‌اید.

اشتباه دوم اینکه شما خود را با غیرخود اشتباه گرفته‌اید. شما دائماً غیرخود را می‌آرایید به خود توجهی ندارید. همه‌اش به اضافات خود می‌رسید. همه‌اش می‌گویید خانه من، فرش خانه من. پرده‌های خانه من. مقام و منصب من، مرکب من، مسکن من، مقامات من، پس خود «من» کجاست؟ خود «من» واقعاً گم شده است. مرده‌پرستی می‌کنیم. اینها مرده‌اند؛ مسکن مرده، مرکب مرده، بدن هم می‌میرد و ما فقط همین‌ها را ترو خشک می‌کنیم. اصل آن «من» است، همه اینها فرع هستند. اصل او است که زنده است بقیه مرده‌اند. ما اصل را رها کرده و به فرع چسبیدیم. زنده را کشتیم مرده را زنده کردیم. این بدن مُردنی است آن چیزی که زنده است جان و روح من است که به آن توجه نمی‌کنیم و از بین رفته است.

من انسان در احاطه مرده‌ها

نوشته‌اند یکی از روشندانِ هوشمند تنها بر سر خاکی نشسته بود و غرق در فکر بود. یکی رسید و گفت: آقا! حال شما چطور است؟ گفت: چگونه خواهد بود حال آن کسی که مرده‌ای روی سرش نشسته؟ مرده‌ای روی دوشش نشسته، مرده‌ای پاهایش را بغل گرفته، مرده‌ای همه بدنش را گرفته، من شبیه مرده‌ها هستم. من را در میان مرده‌ها ترو خشک می‌کنند.

آن مرد وحشت کرد و گفت: من که اینجا مرده‌ای نمی‌بینم. گفت: این‌که بالای سر من است (کلاه یا عمامه‌ای بوده)، این اول نباتی بوده زنده بوده ولی حالا مرده شده. این کفش من بدن حیوانی بوده زنده بوده ولی حالا مرده و پای مرا بغل گرفته. این لباس‌های من از نباتات و حیوانات بوده که مرده‌اند و مرا بغل گرفته‌اند. من اندر بغل مرده‌ها هستم و مرده‌پرستی می‌کنم.

مولای ما هم فریاد می‌زند: «يَا بَنَ غَفْلَه» ای غفلت زده‌ها! ای خواب رفته‌ها! تا کی خواب؟ تا کی مرده‌پرستی؟ تا کی بدبختی؟ سر بیرون بیاورید و خود را بشناسید و خانه

آینده را آباد کنید. آن چیزی را که همراه می برید آن را درست کنید. آن چیزی که همیشه با شما همراه خواهد بود اعمالتان است. آن را درست کنید. بقیه همه چیز رفتنی است. این است که حضرت می فرماید: من مسافر، در خانه مسافر تجمل نمی کنم. خانه دیگری دارم و آنجا را آباد کرده ام.

ولایت مهمترین سرمایه ما در این عالم

ما سرمایه بزرگی داریم، سرمایه قرآن و عترت، ولی قدر نمی دانیم و نمی شناسیم. در این دنیا هر کسی سرمایه ای دارد؛ یکی به دارایی اش می نازد و می گوید من پول دارم. من زور دارم، نیروی نظامی دارم قبیله یا فامیل مشخص دارم. یکی از ما می پرسد که شما چه دارید؟ با کمال افتخار می گوییم ما هم پدری مانند علی امیرالمؤمنین داریم، مادری مانند زهرا ی اطهر داریم، دو گوشواره عرش عظیم مانند حسن و حسین داریم، امام باقر و امام جعفر صادق و امام زمان علیه السلام داریم.

اولئک آبائی فحُتِنی بِمِثْلِهِمْ إِذَا جَمَعْتَنَا یَا جَرِيرَ الْمَجَامِعِ

ای جریر! اینها پدران و نیاکان منند اگر می توانی در آن هنگام که در مجمعی گرد آمدیم همانند آن ها را برای خود بر شمار.

ما اینها را داریم. امیدواریم ان شاء الله فردای محشر هم که از خاک برخاستیم، در آن غوغای و انفسا که همه دنبال پناهگاه می گردند ما با صدای بلند فریاد بزنیم:

يَا بَنِي الزَّهْرَاءِ أَنْتُمْ عُدَّتِي وَبِكُمْ فِي الْحَشْرِ مِيزَانِي رَجَحَ

ای فرزندان حضرت زهرا علیه السلام! شما سرمایه من هستید و روز قیامت به واسطه ولایت شما ترازوی اعمال من سنگین می شود.

یک عمر سر به آستان شما نهاده بودم؛ یا علی و یا زهرا می گفتم. حالا به دادم برسید. ان شاء الله آن روز هم این صدا به گوشمان می رسد که:

﴿بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۲

۱- دلائل الصدق، جلد ۵، صفحه ۴۴.

۲- الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۸۳.

۳- سوره حدید، آیه ۱۲.

بشارت باد بر شما امروز به بهشت‌هایی که نه‌رها از پای درختان آن جاری است،
جاودانه در آن خواهید ماند.
حالا دست به دامن آن‌ها نهاده‌ایم و ان شاء الله بعد از مرگ هم به یا بَنی الزَّهْرای ما
جواب مثبت عنایت می‌کنند.

و السَّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روح دیانت
شناخت امامت و ولایت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ
الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٢﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای
نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کنند.

انبیاء فاضل و افضل دارند

شب چهارده خرداد مصادف با بیست و چهارمین سالگرد ارتحال امام راحل (خمینی) علیه السلام است، هدیه می‌کنیم به روح مقدس آن بزرگوار و ارواح همه انبیاء، همه علما و مروّجین اسلام و قرآن، ثواب قرائت فاتحه مع الصلوات.

چون فردا شب، شب شهادت امام ابوالحسن الکاظم، امام موسی بن جعفر علیه السلام و دو شب بعد آن مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که منبع همه برکات و خیرات است به این تناسب به نظر رسید که بحث تفسیر هفتگی به بحث امامت و نبوت تبدیل بشود.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند. در آیات قبلی خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السلام و چند نفر دیگر از انبیاء اسم برده، این آیه به آن آیات قبلی اشاره دارد: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً»؛ ما آن‌ها را یعنی همان انبیایی که اسم بردیم ما آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کنند. می‌دانیم که انبیاء علیهم السلام همه از جهت فضیلت و معنویت در یک ردیف نیستند، آن‌ها فاضل و افضل دارند که در آیات قرآن داریم:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۱

بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲

بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

ما پیغمبران و رسولان را نسبت به هم تفضیل دادیم، بعضی فاضل و بعضی افضلند، مراتبشان متفاوت است. بعضی از انبیاء فقط نبوت دارند رسالت ندارند، بین نبی و رسول باید فرق گذاشت؛ نبی فقط از حقایق آسمانی با خبر است به او وحی می شود که وقتی با مردم صحبت می کند آن ها را در معرض آن اخبار قرار دهد. و منظور از رسول پیامبرانی هستند که رسالت و مأموریت دارند علاوه بر نبوت، انذار و تبشیر کنند و به مردم ابلاغ کنند.

مقام امامت برخی از پیامبران

بعضی از پیامبران، مقام امامت هم دارند یعنی علاوه بر نبوت و رسالت دارای مقام امامتند. امامت، آخرین مرحله سیر تکاملی مقربان درگاه خداست. نبی «ارائه الطریق» می کند یعنی راه را نشان می دهد، می گوید این برنامه زندگی شماست، این راه بهشت است و آن راه جهنم است. اختیار دست شماست، در انتخاب راه مختار هستید.

اما امامت «ایصال إلى المطلوب» می کند یعنی جان بشر را پرورش می دهد، روح بشر را می پروراند و بذر عبادت را در دل ها رشد می دهد. نبی کارش ارائه الطریق است، راهنمایی می کند اما امام نورانیت به جان بشر می دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نبی هم رسول و هم امام است یعنی همه مراتب را دارد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نبوت، آخرین مرحله نبوت و در رسالت، آخرین مرحله رسالت و در امامت، آخرین مرحله امامت را دارد. او همه مقام ها را دارد؛ هم ارائه الطریق می کند هم دل و جان بشر را می پروراند.

ما می دانیم که ما فقط این بدن نیستیم، خیلی زشت است که انسان نفهمد حقیقتش چیست. حقیقت من روح و جان من است نه این بدن من، این بدن من مرکب من است، من مقام خیلی بالاست، بدانیم که ما به این دنیا آمده ایم فقط برای اینکه

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲- سوره اسراء، آیه ۵۵.

نورانیّت در جان تحصیل کنیم. خیلی زشت است انسان یک عمر زندگی کند آخر نفهمد که وظیفه‌اش در این دنیا چه بوده برای چه به اینجا آمده است؟

آن خدایی که برای زندگی مادّی ما خورشید قرار داده، امام قرار داده، نبوّت و امامت برای این همان خدا در عالم جان ما خورشید قرار داده، امام قرار داده، نبوّت و امامت برای این است که جان ما را روشن کند، بفهمیم که حق کجاست، باطل کجاست. خورشید، این آفتاب فقط زندگی مادّی ما را روشن می‌کند تا چاه را از راه تشخیص بدهیم و در چاه نیفتیم، این بدن ما را شاداب می‌کند اما امام آمده که جان ما را روشن کند، نورانیّت به جان ما بدهد، سرمایه اصلی ما نوری است که با خود می‌بریم. روز قیامت هم:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾^۱

مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و از سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند.

روز قیامت افراد با نوری که دارند حرکت می‌کنند، ما اگر با خود نور نبریم در ظلمت جهنّمیم، هر کسی با آن نور پیش می‌رود، آن نور را باید از اینجا ببریم، آنجا منافقین گدایی می‌کنند به مؤمنین می‌گویند به ما نوری بدهید تا ما هم پیش برویم، مؤمنین می‌گویند اینجا نمی‌شود ما نور را از دنیا آورده‌ایم، اگر می‌توانید به دنیا برگردید و از آنجا نور بیاورید ولی دیگر نمی‌شود.

افسوس که تاریک بمیریم

الآن که ما فرصت داریم حیف است که عمر ما تمام بشود و نفهمیم چه کرده‌ایم. فردا با ظلمت بمیریم و آنجا از دیگران گدایی کنیم، بگوییم از آن نور به ما بدهید و جواب بشنویم، نمی‌شود، اینجا جای نور دادن نیست، ما این نور را از دنیا آورده‌ایم.

آن خدایی که در عالم دنیا این آفتاب را قرار داده است که زمین را روشن می‌کند، می‌پروراند، گلستان می‌کند. آن خدا در عالم جان ما امام قرار داده نور می‌دهد جان ما را زنده می‌کند، روشن و شاداب می‌کند، بذر عبادت را در جان ما می‌پروراند. الآن کار امام

زمان ^{فیلو} اروزاختا همین است.

شئون امامت

چون امام دارای چند شأن است؛ یکی اینکه مرجع دینی مردم باشد، از او درباره حرام و حلال و واجب سؤال می‌کنند. دیگر اینکه اگر توانست و شرایط موجود بود و مردم آمدند بر مردم حکومت کند، اگر مردم نیامدند که امیرالمؤمنین بیست و پنج سال در خانه نشست چون مردم نیامدند، علی علیه السلام می‌خواست به امر الهی بر مردم حکومت و زعامت داشته باشد ولی محقق نشد.

یک کار عمده امام تنویر جان بشر و پرورش دادن بذر عبادت در دل‌هاست. این آفتاب که بخواهد زمین را گلستان کند هر زمینی که برای این کار قابل نیست، زمین برای گلستان شدن چند شرط می‌خواهد؛ یکی اینکه زمین نرمی باشد، شوره‌زار و سنگلاخ نباشد. وای بر ما اگر زمین شوره‌زار باشیم. دوم اینکه بذری که در زمین افشاند می‌شود سالم باشد، بذر پوسیده نباشد. سوم اینکه آفتاب بر آن بتابد و باران بر آن بیارد. اگر آفتاب نتابد و باران نبارد، این بذر در دل زمین می‌خشکد و می‌پوسد فایده ندارد.

زمین جان ما این‌گونه است؛ زمین جان ما باید شوره‌زار نباشد، ایمان بیاوریم به ما عقل داده‌اند، با عقل تحقیق کنیم؛ خدا یعنی چه؟ پیغمبر یعنی چه؟ خدا و پیغمبر را بشناسیم تا زمین جان ما پاک باشد.

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾

زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید.

امامت، پروراندن بذر عبادت زمین جان پاک باشد بعد بذر عبادت؛ نماز بخوانیم، روزه بگیریم. اول زمین پاک باشد؛ شوره‌زار و سنگلاخ نباشد بعد عبادت؛ نماز می‌آید، روزه می‌آید، حج می‌آید، اینها همه می‌آید باز هم کافی نیست، باید خودم را به دامن امام بیفکنم، آفتاب امامت بر زمین جان من بتابد تا نماز من رشد کند، روزه من رشد کند و الا می‌پوسد.

یکی از دلائل جدایی ما از مذاهب دیگر همین است، آن‌ها قبول ندارند که امامت نور است و باید بتابد. آن‌ها می‌گویند امام یعنی حاکم، زمامدار. می‌گویند اگر بعد از پیغمبر اکرم همین قدر کسی باشد که بر مردم حکومت داشته باشد کافی است دیگر چیزی نمی‌خواهند. و حال آنکه این طور نیست. وقتی پیغمبر از دنیا رفت جانشین او باید امام باشد یعنی همان کاری را بکند که خود پیغمبر داشت و رشد می‌داد. برای این کار باید علی علیه السلام بیاید و جان‌ها را رشد بدهد.

تنویر جان با عنایت امام زمان علیه السلام

امام زمان علیه السلام الآن چنین کاری را به عهده دارد، امام زمان الآن مرجع دینی مردم نیست، اکنون بین مردم نیست که پاسخگوی مسائل شرعی مردم باشد. مرجع و حاکم نیست، الآن قدرت ندارد حکومت کند، دنبال او نرفتند. پس چه کاری به عهده اوست؟ کار او همان تنویر جان‌های آماده است، جان‌های آماده را تنویر می‌کند. اگر ما راست می‌گوییم شیعه باشیم الآن زمین جان ما زیر شعاع آفتاب امام زمان قرار گرفته، او می‌تابد و زمین جان ما را روشن می‌کند. اگر خود را به دامن امام زمان نیفکنیم خورشید او بر زمین جان ما نمی‌تابد، ما رشد نمی‌کنیم. دیگران که قبول نکردند همین است.

الآن در مسجد الحرام غوغایی از جمعیت است طواف می‌کنند، نماز خوب می‌خوانند، روزه می‌گیرند، قرآن بهتر از ما تلاوت می‌کنند، همه چیز خوب است اما زیر آفتاب امامت نرفته‌اند، آفتاب امامت بر آن‌ها نمی‌تابد، ابر امامت بر آن‌ها نمی‌بارد. راه ما که از آن‌ها جداست به خاطر همین است و الا حکومت و زمامداری را همه قبول دارند، این کافی نیست. نه مرجعیت دینی تنها کافی است نه حکومت تنها کافی است. شعاع امامت و ولایت باید بر زمین جان‌ها بتابد. ولذا آیه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

ما آن کسانی را به عنوان امامت قرار داده‌ایم که با فرمان ما هدایت می‌کنند جعل امامت ویژه مقام حضرت احدیت مذاهب دیگر «جَعَلْنَا» را قبول ندارند یعنی قبول ندارند که خدا امام را انتخاب کرده می‌گویند ما خودمان این را درست می‌کنیم. آن‌ها

می‌گویند پیغمبر که از دنیا رفت ما خودمان در سقیفه بنی ساعده جمع شدیم و خلیفه تعیین کردیم. ما می‌گوییم مگر می‌شود؟ خدا می‌گوید من باید جعل کنم خلیفه را من جعل می‌کنم:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ﴾

به یاد آر هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم.

از همان اول خدا به ملائکه فرمود من باید خلیفه جعل کنم، من او را معین می‌کنم، شما خلیفه‌تراشی نکنید. خلیفه کیست؟ نماینده خداست، آن کسی که کار خدا را انجام می‌دهد. کار خدا چیست؟ خودش فرمود: این خداست که جان‌ها را منور می‌کند، خدا ربّ ماست، ربّ ما چکار می‌کند؟ ما را از ظلمات بیرون می‌آورد:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ﴾

خدا ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.

حق تعالی می‌گوید من ولی مردم مؤمنم، بر آن‌ها ولایت دارم، تصرف و تدبیر می‌کنم، مردم مؤمن را از ظلمت جهل و کفر و نفاق بیرون می‌آورد و به نور معرفت و محبت خودش منور می‌کند. ولی بشر منحصر به سه نفر در آیه دیگر به پیغمبر خودش گفته کار تو هم این است که مردم را از ظلمت‌ها بیرون بیاوری به نور برسانی:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ﴾

کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون آوری. بعد از پیغمبر چه کسی ولی شما می‌شود؟ در مورد ولی هم قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ ۚ﴾

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۱.

۴- سوره مائده، آیه ۵۵.

ولّی و سرپرست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

منحصراً ولّی شما سه نفر بیشتر نیستند؛ یکی الله، دیگری رسول و یکی هم آن کسی که در حال رکوع نماز زکات داده است. این را همه گفته اند که علی علیه السلام است، شیعه و سنی متفقند که آن نفر سوّمی را این آیه نشان می دهد. او کسی است که در حال رکوع نماز زکات می دهد، او ولّی شماست. این آیه ولایت را منحصر می کند، غیر خدا، رسول و علی کسی ولّی نیست. بعد برای اینکه اولاد علی هم بیایند آیه دیگر می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر را که از شما هستند اطاعت کنید.

این آیه هم نشان داده که بعد از علی فرزندان او هستند که اولی الامرند، آن ها در ردیف خدا و رسولند، همه معصوم از خطا هستند. پس معلوم می شود ولایت با آن ها است. انتخاب خلیفه رسول خدا فقط با خداست
خدا می گوید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲

من باید خلیفه را انتخاب کنم. خلیفه یعنی جانشین من، یعنی کسی که کار من را انجام می دهد، مردم را از ظلمت ها به نور می آورد. مثالی عرض کنم: استاد دانشگاهی می خواهد به مسافرت برود، چه کسی را جای خودش می نشاند؟ مگر می شود حمّال ها جمع شوند برای او جانشین معین کنند؟ خود او باید معین کند، شکی در آن نیست. عقلاً می گویند استاد دانشگاه در غیاب خود باید کسی را معین کند که بتواند کار او را انجام بدهد. لذا خودش معین می کند. اگر حمّال ها که هیچ سر رشته ای از کار ندارند بیایند استاد معین کنند این روش عقلایی نیست.

پیغمبر از طرف خداوند ولّی است، می خواهد برود ولّی معین می کند. آن ها می گویند پیغمبر رفت اصلاً ولّی معین نکرد ما خودمان انجام می دهیم. مثل استاد دانشگاه، خودش

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

رفت حَمَالِها جمع شدند استاد معین کردند. این که معنا ندارد و عقلانی نیست. خدا می گوید من کارم این است از ظلمت ها به نور می آورم، پیغمبر تو هم کارت این است، بعد از پیغمبر هم علی و فرزندان علی به همین شیوه ادامه می دهند. این عقلایی است.

آقایان جوان ها و اهمّیت امام شناسی

آقایان جوان ها متوجّه باشید مبانی مذهبی ما مورد هجوم دشمن قرار گرفته به تحکیم اعتقادات خود بپردازید، مذهب خود را خوب بشناسید که ما با چه مبنایی شیعه هستیم، فرق ما با دیگران چیست؟ اختلاف در جعل خلیفه است. خدا می گوید خلیفه جانشین من است، من باید او را معین کنم، به شما مربوط نیست، شما چرا باید معین کنید، من خودم معین کردم:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

ما شیعیان همه چیز را از قرآن می گیریم، می گوئیم خدا گفته است من جعل خلیفه می کنم. درباره ابراهیم می گوید:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱

من تو را برای مردم امام قرار دادم. به داوود گفتیم:

﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۲

ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم.

اینجا هم می گوید: «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً»؛ ما آنان را امام قرار دادیم. همه اش جعل الهی است، تعیین خداست، یعنی کار امامت جَعَلَش با خداست. و گفتیم امامت تنها حکومت نیست که کار هر کسی باشد، امامت دارای چند شأن است هم باید مرجع دینی باشد، هم اگر مردم آمدند حکومت کند و اگر نیامدند تنویر جان ها می کند، دل ها را روشن می کند، نورانیت می دهد، بذر عبادت را در دل ها می پروراند آن طور که آفتاب، بذرها را می پروراند و گلستان می کند.

امام زمان علیه السلام حالا حکومت ندارد، مرجعیت دینی هم ندارد اما کار خودش را

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

انجام می دهد جان ها را تنویر می کند، ولی باید آماده باشند و خودشان بیایند. ما با ابوجهل کار نداریم او را رها کن. با ابوذر کار داریم، شما دنبال من بیا، من شما را روشن می کنم. وظیفه ما در حال حاضر این است که امامان خود را بشناسیم، بدانیم که کار ما چیست.

امام معصوم و جوشش خیرات و برکات از درون او

در اینجا حرف زیاد است مثلاً همین آیه که فرمود:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم.

یکی از امتیازاتی که ما شیعیان داریم همین است، می گوئیم آن امامی که ما معتقدیم و باید بر ما حکومت کند او کسی است که همه خیرات از درونش می جوشد. خدا می گوید من ساختمان وجود امام را طوری ساخته ام که از خودش می جوشد اصلاً نیازمند به دیگری نیست.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

امام وحی تکوینی دارد، تکویناً ساختمان وجود امامان طوری ساخته شده که از درونشان علم و معارف و خیرات می جوشد، ممکن نیست از وجود آن ها گناه بجوشد یا کار اشتباهی از آن ها سربزند. نه اینکه مجبورند. نه، اختیار دارند، بشرند بشر مختار است منتهی بشر مختاری است که خدا ساختمانش را طوری ساخته که از آن، خیرات و برکات می جوشد.

هیچ امامی پیش کسی درس نخوانده حتی نزد پیغمبر و یا پیش پدران خود هم درس نخوانده اند. امام قبلی که از دنیا رفت خداوند یکجا همه امور را در قلب امام بعدی جا می دهد. اگر چه کودک باشد. مگر در قرآن نیامده است که یحیی بچه بود من نبی اش کردم:

﴿آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾

در حالی که کودک بود فرمان نبوت به او دادیم.

درباره حضرت عیسیٰ علیه السلام مطلب این است: او نوزاد بود چون مادرش شوهر نداشت او را متهم می کردند می گفتند این بچه را از کجا آورده ای؟ ولذا عیسیای نوزاد در دامن مادر خود این چنین سخن گفت:

﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۱

از همان اول چند مطلب را خاطر نشان کرد؛ بعد از این کسانی می آیند که مرا خدا یا پسر خدا می دانند، حالا خودم می گویم من نه خدا هستم نه پسر خدا، من عبد اللّهم، بنده خدا هستم: «آتَانِيَ الْكِتَابَ»؛ به من نبوت خواهد داد. بچه است می گوید من پیغمبر خواهم شد، انجیل بر من نازل خواهد شد. بعد می خواهد بگوید مادر مرا متهم نکنید:

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾^۲

مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است.

یعنی من فقط مادر دارم، پدر ندارم، من مأمورم از مادرم احسان داشته باشم. او با نوزادی اش نشان داد که مادرش پاکدامن است. ما همه معارف خود را از قرآن می گیریم.

حضرت امیر علیه السلام و تلاوت قرآن به هنگام نوزادی

حضرت امیر علیه السلام را ببینید، جلسه قبل گفته شد نوزاد است تازه متولد شده است، از خانه کعبه بیرون آمده، بغل مادرش است هنوز چشم باز نکرده، پستان نگرفته بین این جمعیت، خودش را در آغوش پیغمبر اکرم انداخت و قرآن خواند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۳

علی علیه السلام قرآن نیامده را می خواند. عرض کردم یعنی می گوید یا رسول الله! من زبان گویای تو و عصای دست توأم. عصای موسی سحره فرعون را بلعید، من عصای تو هستم، دشمنان تو را با زبان خودم کوبید. ولذا می گوئیم امام نهم، امام جواد علیه السلام نه ساله بود امام شد، درسی پیش کسی نخوانده پیش پدرش هم نخوانده، تمام علوم در او پیدا شده است. و یا امام دهم علیه السلام هشت ساله بود امام شد. امام زمان علیه السلام پنج ساله امام شده

۱- سوره مریم، آیه ۳۰.

۲- سوره مریم، آیه ۳۲.

۳- سوره مومنون، آیات ۱ و ۲.

است. منطق شیعه این است یعنی مراقب باشیم امتیازات ما از دیگران همین هاست. امامی لازم داریم، خورشیدی که بر زمین جان ما بتابد و به ما نورانیت بدهد و بذریعۀ عبادت را در دل‌ها رشد بدهد. همه‌اش جعل الهی است، در اینجا حرف زیاد است بقیه می‌ماند.

باطن بیمار و انحراف از حجت پروردگار

به مناسبت شهادت امام کاظم علیه السلام عرض می‌کنم: وقتی مردمی عقلاً و فکراً بیمار شدند هیچ لذتی را غیر از خوش خوردن، خوش خوابیدن، اشباع شهوات کردن و به جان و مال و ناموس دیگران تعدی کردن درک نمی‌کنند. اکثر مردم این چنینند. این گونه مردم در میان خودشان از معاویه خوششان می‌آید، معاویه را می‌پسندند و روی سرشان می‌نشانند. از هارون عباسی خوششان می‌آید. اما فرق امام علی علیه السلام را می‌شکافند، از او خوششان نمی‌آید. امام کاظم علیه السلام را هفت یا چهارده سال در زندان نگهداری می‌دارند. به قول آن شاعر عرب که می‌گوید:

بَلَادٌ مَا أَرَدَتْ وَجَدَتْ فِيهَا وَلَيْسَ يُفَوِّتُهَا إِلَّا الْكِرَامُ^۱

ویران باد آن شهر و دیاری که در میان مردمش همه چیز محترم است، هر زن رقاصه‌ای و هر دمبک‌زنی محترم است مگر رجالِ علم و مردان تقوا و فضیلت که منفورند. جای آن است که خون موج زند دردل لعل زین تغابن که خَزَف می‌شکند بازارش

توطئه هارون عباسی برای به زندان افکندن امام موسی بن جعفر علیه السلام

هارون عباسی به نام خلیفه پیغمبر، به نام حاکم اسلامی چند کشور پهناور اسلامی تحت حکومتش بود حتی به ابر آسمان می‌گفت هر جا که می‌خواهی برو بیار، از قلمرو حکومت من خارج نمی‌شوی. این هارون با این همه عظمت و سلطنت از اینکه امام کاظم علیه السلام در مدینه مورد محبت مردم است و مردم از امام راضی هستند ناراحت بود و رنج می‌برد، دنبال فرصت می‌گشت که او را از مدینه به بغداد بیاورد و زیر نظر خودش نگه دارد، تمام سعی او این بود ولی موفق نشد.

خود هارون به بهانه حجّ به مدینه آمد اما در واقع برای دستگیری امام کاظم بود. مردم از او استقبال با شکوهی کردند، به مدینه وارد شد خواست تقدّسی نشان دهد اول به حرم پیغمبر اکرم برای زیارت آمد، مردم هم وارد شدند. امام کاظم علیه السلام در مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود. این مرد با کمال بی حیایی مقابل قبر پیغمبر اکرم ایستاد خطاب به حضرت با صدای بلند گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْهِ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخَذَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَأَحْبِسَهُ»؛ ای رسول خدا! به خاطر تصمیمی که گرفته‌ام از شما معذرت می‌خواهم، آمده‌ام عذرخواهی کنم، من می‌خواهم پسر شما موسی بن جعفر را دستگیر و زندانی کنم.

«لَإِنِّي قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُلْقَى بَيْنَ أُمَّتِكَ حَرْبًا تُسْفِكُ فِيهَا دِمَاؤَهُمْ»؛ زیرا می‌ترسم در بین امت شما جنگ به وجود بیاورد و خون‌ریزی کند.

من برای اینکه مردم را نگه دارم و دین شما را حفظ کنم به اینجا آمده‌ام. منظورش این بود که ببیند مردم چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهند، اگر بین مردم سروصدایی ایجاد شد و از امام دفاع کردند نرم‌تر می‌شویم و از تصمیم خود برمی‌گردیم، این کار را نمی‌کنیم. اگر دیدیم که مردم سکوت کردند و اعتراضی نکردند مراد ما حاصل شده خوشحال می‌شویم. دید سروصدایی نشد، مرده‌دلان عکس‌العملی نشان ندادند، خوشحال شد دستور داد سر نماز امام کاظم علیه السلام را دستگیر کردند.

بعد دستور داد دو تا محمل فراهم کردند، در یکی امام را قرار دادند، یکی را به بصره بردند، دیگری را به بغداد بردند که مردم نفهمند امام کجاست. امام را به بصره بردند، یک سال در زندان فرماندار بصره زندانی کردند. بعد حضرت را به بغداد منتقل نمودند، آنجا حضرت را به زندان فضل بن ربیع تحویل دادند. از آنجا تحویلش گرفتند به فضل بن یحیی تحویل دادند. مرتّب از این زندان به آن زندان، بعد امام را به سِنْدِی بن شاهک یهودی سپردند و سرانجام در زندان او مسمومش کردند. حالا ما در زیارتشان هم می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَى الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظَلَمِ الْمُطَامِرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ

بِحَلَقِ الْقُبُودِ»

سلام ما بر آن آقا و مولایی که در قعر زندان‌ها و سیاه چال‌ها زیر شکنجه و اذیت و آزار بود و ساق‌های پایش با حلقه‌های زنجیر کوبیده شد.

سلام دیگر ما به آن آقای مظلومی که تابوت نیاوردند جنازه‌اش را ببرند. روز بیست و پنجم ماه رجب در زندان باز شد تابوت آوردند جنازه امام کاظم علیه السلام را بیرون بردند. اما آن آقای مظلومی که ما سراغ داریم تابوت نیاوردند جنازه‌اش را ببرند بلکه نیزه آوردند، سر بی تنش را بالای نیزه زدند، تن بی سرش را هم زیر سم اسب‌ها لگدمال کردند.

الْأَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سعادت دو جهان
فقط با نور مقام ولایت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ
الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای
نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کنند.

عالم دنیا، عالم اختلاط و امتزاج

جلسه قبل به لحاظ تقارن با شهادت امام کاظم علیه السلام و مبعث این آیه مورد بحث قرار گرفت، این جلسه هم به تناسب ایام ولادت امام سیدالشهداء و ولادت حضرت ابوالفضل و ولادت امام سجّاد علیه السلام مجدداً این آیه مورد بحث قرار می‌گیرد. مقدمه عرض می‌کنم: این عالم ماده و طبیعت بنا بر مصلحت حکیمانه خدا براساس اختلاط و امتزاج نهاده شده است. در این عالم حق و باطل با هم مخلوطند. نور و ظلمت توأمند. نوش با نیش توأم است. گل در آغوش خار قرار گرفته است. دنبال روز روشن، شب ظلمانی فرامی‌رسد. در همین وجود انسان عقل و شهوت میدان جنگی به وجود آورده‌اند رو در روی هم ایستاده‌اند عقل که مظهری از نور است و شهوت که مظهر ظلمت است علی‌الدوام با هم در جنگ و نبردند. پنجه در پنجه هم افکنده‌اند؛ گاهی نور عقل غالب می‌شود و انسان سراپایش نور می‌شود، گاهی ظلمت شهوت چیره می‌شود و انسان در ظلمت فسق و فجور و فساد غوطه می‌خورد.

در این عالم حق خالص و نور محض دیده نمی‌شود تا اینکه روز قیامت برپا شود:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾^۱

آن روز، روز فصل و جدایی است. جدایی حق از باطل، جدایی نور از ظلمت.

در این عالم پوست به مغز نمی خورد و صورت، کاشف از سیرت نمی باشد. جمال به نسبت کمال جلوه نمی کند. چه بسا می بینیم؛ قامت افراشته ای، صورت آراسته ای، چشم و ابرو مشکین، لب و دندان نمکین اما پشت سر این قامت و صورت، اخلاق آکنده از گند و عفونت و جنایت و رذالت و خیانت است. چون در این عالم بدن بالای روح خیمه زده لذا ما ظاهر را می بینیم فریفته می شویم از باطن حق و حقیقت بی خبریم. اما در قیامت روح بالای بدن خیمه می زند و تمام دارایی روح و زشتی و زیبایی اش بر ملا می شود. آن روز پوست مناسب با مغز جلوه می کند، آن روز صورت، کاشف از سیرت می باشد، آن روز جمال به نسبت کمال به معرض نمایش قرار داده می شود. قرآن می فرماید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^۱

آن روزی که این بدن انسان می لرزد و آنچه در باطن دارد بیرون می ریزد. زیبایی یا زشتی، فضائل و رذائل بیرون می ریزد و می بینید که أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرُودٌ مُرْدٌ؛ بهشتی ها با چهره های زیبا وارد محشر می شوند که هر کدامشان هزارها برابر از یوسف دنیایی زیباترند. آدم نگاه می کند عجب! این همان پیرمردی است که در دنیا قد او خمیده و صورتش چین و چروک افتاده بود، حالا جوانی آمده خوش قامت و زیبا، از آن طرف هم جهنمی ها: «يُخْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورَةٍ تَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرَدَةُ وَالْخَنَازِيرُ»؛ هر کدام وارد محشر می شوند آن قدر زشت رویند که از خرس و خوک دنیا منفورترند. حالا این عالم ماده و طبیعت اختلاط دارد حق و باطل با هم مخلوط است. در این دنیا، هم به علی عليه السلام گفتند یا امیرالمؤمنین هم به معاویه گفتند یا امیرالمؤمنین. این پستی دنیا را می رساند.

نیازمندی ما به تدارک نور از این دنیا

و لذا ما در این دنیا نیاز به نور داریم تا حق را از باطل تشخیص بدهیم. از کجا نور را بگیریم؟

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

۱- سوره زلزله، آیات ۱ و ۲.

۲- علم الیقین، جلد ۲، صفحه ۹۰۱.

۳- سوره نور، آیه ۳۵.

خود الله نور آسمان‌ها و زمین است. آن‌که عدم را وجود آورده، عدم نیستی است، ظلمت است، ظلمتِ عدم را تبدیل به نور وجود کرده او نور است. او باید بدهد، او باید در این عالم نوری به ما بدهد که تشخیص حق از باطل بدهیم. از طرفی همه افراد بشر که نمی‌توانند با ذات اقدس او ارتباط برقرار کنند و از او کسب نور کنند، ما که نمی‌توانیم، لذا لازم است حتماً خداوند حکیم فردی را از همین انسان‌ها برگزیند، او را انسان کامل قرار بدهد. هادی مردم و چراغ روشن بر سر مردم قرار بدهد که هم جنبه بشری داشته باشد هم جنبه الهی داشته باشد. با جنبه الهی نور را از خدا بگیرد و با جنبه بشری به میان مردم برود، قاعده این است. باید نور باشد. حق تعالی خودش فرموده است:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱

من برای شما نور فرستادم، رسول نور است، کتاب همراه اوست.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۲

ای پیامبر! ما تو را شاهد و بشارت دهنده و انذار کننده فرستادیم. و تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و چراغ روشنگر قرار دادیم.

من تو را فرستاده‌ام چند عنوان به تو داده‌ام. در این آیه عنوان‌های پیغمبر را نشان می‌دهد که او چه شئونی دارد، چه کارهایی می‌کند. او هم نبی و هم رسول است. جلسه پیش عرض شد که نبی با رسول فرق‌هایی دارند. ای پیامبر! تو هم نبی هستی هم رسول و هم شاهد. من به تو چشم بینایی دادم که اعمال مردم را مشاهده می‌کنی. باید مراقب باشیم پیغمبر شاهد اعمال ماست.

خدا، رسول خدا و ائمه هدی شاهدان اعمال

تمام اعمالی که ما انجام می‌دهیم خدا که می‌بیند پیغمبر هم می‌بیند او شاهد اعمال ماست، فرمود: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»؛ ما او را شاهد قرار دادیم. او روز قیامت به اعمال من شهادت می‌دهد. اگر اعمال مرا در این دنیا نبیند چگونه فردای قیامت شهادت می‌دهد؟ باید در این دنیا ببیند که من چه می‌کنم که فردا بگویند این کار را کرد. او باید

۱- سوره مائده، آیه ۱۵.

۲- سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

بداند که الآن من نشسته‌ام با چه نیتی حرف می‌زنم. او باید بداند که من ریا کارم یا مخلصم. هم پیغمبر و هم امام زمان شاهدند. امام زمان علیه السلام شاهد اعمال ماست، می‌بیند من چه می‌کنم به چه فکر می‌کنم، از فکرم و از اخلاقم با خبر است، چون با خبر است روز قیامت شهادت می‌دهد. آیه دیگری داریم که می‌فرماید:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾

به مردم بگو هر کار می‌خواهید بکنید اما بدانید که هم خدا هم پیغمبر و هم امام اعمال شما را می‌بینند.

منظور از مؤمنون ائمه علیهم السلام هستند. هر سه می‌بینند شما چه می‌کنید؛ نگاه شما را می‌دانند، گوش شما چه می‌شنود می‌دانند، از افکار شما با خبرند. مراقب باشید این حقیقت کار را برای ما خیلی مشکل می‌کند. اگر واقعاً به این اعتقاد داریم خیلی باید بترسیم. ولی درستی آن را باور نکرده‌ایم.

فرمود: ای پیغمبر! تو شاهی. بعد فرمود: مبشّری. او بشارت می‌دهد که آینده خوب کاران چه خواهد بود. اگر نبیند نمی‌تواند بشارت بدهد. پیغمبر باید بداند که آدم گنه‌کار چه عاقبتی دارد تا او را انداز کند. پس پیغمبر هم شاهد هم مبشّر و هم نذیر است. بشارت دهنده نیکان و انداز کننده بدان است. پیغمبر دارای شئون گوناگونی است؛ آینده را شهود می‌کند، می‌داند هر کسی چه آینده‌ای دارد؛ جهنمی کیست و بهشتی کیست. بشارت می‌دهد و انداز می‌کند.

بالاترین مقام انبیاء، دعوت الی الله

﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللّٰهِ يَٰذَنِّهِ﴾

تو را دعوت کننده به سوی خدا قرار دادم. بالاترین مقامی که انبیاء و امامان دارند این است که دعوت به خدا می‌کنند. این کار آسانی نیست، اول باید خدا را خوب بشناسد از عظمتش با خبر باشد و بداند از چه راهی باید ببرد و اینکه سر راهش چه راهزنی‌هایی هست، باید بداند تا بتواند بالا ببرد. حالا ما دعوت می‌کنیم، همان چیزی را که یاد گرفتیم

می‌گوییم. ما کاره‌ای نیستیم. ما کی دعوت الی‌الله می‌کنیم؟ دعوت الی‌الله کار پیغمبر است. اوست که الله را خوب می‌شناسد، راهش را هم خوب می‌داند، راهزن‌ها را هم خوب می‌شناسد، دعوت می‌کند ولی بِإِذْنِهِ، هر کسی در دعوت مأذون نیست. اِذن برای نبوت و امامت است.

«وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ ای پیغمبر! من تو را چراغ روشن‌گر قرار دادم. تو پیغمبری هستی که نور افشانی می‌کنی. جان شما را نورافشانی می‌کند، فضای قلب شما را روشن می‌کند، شما را با خدا آشنا می‌کند. عمده همان چراغ منیر است او جان‌ها را تربیت می‌کند، افکار و اخلاق انسان را جلو می‌برد.

در این آیه دیدیم که چند شأن برای پیغمبر معین شده تمام این شئون بعد از پیغمبر متعلق به امام است. پیغمبر که از دنیا رفت آیا چراغ خاموش شد؟ نه، خدا به جای او چراغ دیگری روشن کرده است، باید باشد، اگر نباشد عالم خراب می‌شود. اگر بگوییم خدای حکیم این سراج منیر را فقط برای آن بیست و سه سالی که پیغمبر بود قرار داده اینکه لغو است. او بیست و سه سال بوده تمام شد، آیا میلیون‌ها سال بعد همه آزادند؟ نه، نور دارند.

ضرورت وجود نور امام علیه السلام در زندگی مؤمنان

در عالم انسان همان‌طور که آفتاب برای همیشه هست، برای چند سال که نبوده تا انسان هست آفتاب هست، می‌تابد بدن انسان را چاق می‌کند، بذرها را رشد می‌دهد. امام هم باید باشد، خورشیدی باشد در میان مردم، بر جان مردم بتابد جان‌ها را روشن کند چون حقیقت ما جان ماست نه این بدن ما. این بدن ما را خورشید دنیا شاداب و روشن می‌کند. آن خورشیدی که باید بر جان انسان بتابد، ابدیت به او بدهد و به خدا نزدیکش کند او خورشید ولایت و امامت است، او این کار را می‌کند.

خداوند خودش را معرفی می‌کند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾

خدا ولیّ مؤمنان است. همانی که سرپرستی و تدبیر می‌کند، جان‌ها را می‌پروراند.
مدبّر امور است، چه می‌کند؟

﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. کدام ظلمت؟ ظلمتِ کفر، ظلمتِ جهل، ظلمتِ نفاق، ظلمتِ رذائل، اینها ظلمت است از آن بیرون می‌آورد به نور می‌برد. نور چیست؟ نور معرفت خدا، محبت خدا، اطاعت خدا، اینها نور است. خدا این کار را می‌کند. عین همین کار را به پیغمبر داده فرموده است:

﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱

ای پیغمبر! من قرآنی بر تو نازل کرده‌ام که به واسطه آن مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون آوری.

مردم را از ظلمت‌ها نجات بدهی، نه ظلمت زندگی مادی، از ظلمت جانشان، از ظلمت جهل و کفر و نفاق و شرک و حسد نجات بدهی. هم خدا این کار را می‌کند هم پیغمبر، باید امامی هم باشد و این کار را بکند اگر نباشد لغو می‌شود. خدا پیغمبر را آورده او که رفته آیا هیچ کسی را نداریم ما را از ظلمت نجات بدهد؟ چرا، امام معین شده است.

معرفی اولیای مؤمنان از نگاه قرآن

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاجِعُونَ﴾^۲

ولیّ و سرپرست شما فقط خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

خداوند در این آیه منحصرأً سه نفر را به عنوان ولیّ معین می‌کند؛ اول الله، دوم رسول، سوم علی علیه السلام، همان کسی که در حال رکوع نماز زکات داده است، آیه شریفه هم به همین مطلب اشاره دارد. همه از شیعه و سنی می‌گویند علی علیه السلام است که در حال رکوع نماز زکات داده است. بعد برای اینکه بفهماند بعد از علی علیه السلام فرزندان او ولیّ هستند

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر را که از شما هستند اطاعت کنید.

پس خود علی هم ردیف خدا و رسول است و بعد از علی فرزندان معصوم او اولی الامر هستند. جان و روح ما که حقیقت ماست همانی که بعد از مرگ و پوسیدن بدن زنده است و ابدیت دارد او باید روشن بشود؛ الله و رسول و علی روشن‌گرند. ما با آقایان سنی‌ها، هم مشترکات داریم هم مفترقات داریم. مشترکات ما این است که همه می‌گوییم خدا، همه می‌گوییم پیغمبر، تازه در همین هم اگر دقت کنیم خیلی فرق داریم که حالا جای صحبت آن نیست. بسیار خوب! همه می‌گوییم الله، همه می‌گوییم پیغمبر، همه می‌گوییم معاد. اما آن‌ها می‌گویند بعد از پیغمبر همه چیز تمام شد. فقط پیغمبر مبشر و نذیر بود و شئونات دیگر را داشت بعد از او همه چیز رفت فقط قرآن ماند و ما به چیز دیگر محتاج نیستیم.

انتخاب امام معصوم فقط کار خداست

پیغمبر اکرم در روزهای آخر عمر خود می‌خواست بیان کند که بعد از من چه کسی خلیفه است. فرمود: برای من قلم و دواتی بیاورید که بگویم بنویسید. سر دستۀ آن‌ها گفت نمی‌خواهد، اَعُوذُ بِاللَّهِ گفت پیغمبر مریض است هذیان می‌گوید رهاش کنید. «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ قرآن برای ما بس است. در حالی که این حرف ضد قرآن است. قرآن گفته است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آن‌ها روشن سازی.

ای پیغمبر! من قرآن را به تو نازل کردم که مبین باشی یعنی خود قرآن کافی نیست.

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره نحل، آیه ۴۴.

قرآن، مبین می‌خواهد. تا وقتی که هستی مُبیین خودت می‌باشی، بعد از تو علی‌السلام و فرزندانِش مبین قرآنند. قرآن می‌گوید مبین لازم دارم. ما هم می‌گوییم مبین قرآن بعد از پیامبر به حکم عقل و آیات قرآن علی‌السلام است. آن‌ها می‌گویند مبین لازم نیست ما خودمان قرآن را می‌فهمیم. قرآن را به دست ابوحنیفه و احمد حنبل و امثال آن‌ها دادند.

پس ما با آن‌ها خیلی فرق داریم ما می‌گوییم باید جانشین پیغمبر در میان مردم، امامی باشد که جان‌ها را بیروراند. خورشیدی بر جان انسان‌ها بتابد حیات بدهد و بذر عبادت را برویاند. منظور اینکه تعیین امام جعل الهی دارد، خدا گفته من جعل می‌کنم: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

این کار من است، امام را من باید معین کنم به شما مربوط نیست. شما خلیفه تراشی نکنید. من معین کردم پیشوایانی که هادی به امر من هستند. کدام امر؟ فرمانش کتبی و لفظی نبوده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند فقط به آن می‌گوید باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

آن فرمان من که هرچه را بخواهم ایجادش کنم موجود می‌شود این را به امام دادم: ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛ فرمان من دست آن‌هاست، آن‌ها می‌توانند ایجاد کنند اعدام کنند. بذر خیرات را در دل‌ها بیروراند:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

قبلاً گفتیم که خداوند فرمود در ساختمان وجودی معصومین‌السلام خیرات را قرار دادیم، خیرات از جانشان می‌جوشد. ساختمان وجودی امام به گونه‌ای است که کمالات از خودش می‌جوشد از کسی نمی‌گیرد. از خدا ذاتی است اما آن‌ها مخلوقند خدا امام و پیغمبر را این‌طور ساخته است که خیرات از جانشان می‌جوشد. آن‌ها معصومند یعنی هیچ ممکن نیست از آن‌ها شری تراوش کند تماماً خیرات است.

ما که شیعه هستیم معتقدیم پیغمبر و امام باید معصوم باشند تا بتوانیم حرفشان را

بپذیریم، تا اطاعتشان واجب باشد. معنا ندارد فردی که جایزالخطاست اطاعتش واجب باشد. این که معقول نیست. مُطاع مطلق آن کسی است که معصوم باشد.

بندگی شرط ارتقاء به درگاه خدا

آخر آیه می فرماید: «وَكَاْنُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ این امام ها عابد من بوده اند. فقط مرا عبادت می کردند. چون بنده بودند آن ها را به آنجا رساندم. و این نکته مهمی است شما هم تا بنده نباشید به جایی نمی رسید. این را مطمئن باشید باید بنده باشید. آن قدر بندگی لازم است که وقتی می خواهید پیغمبر را به معراج ببرد می فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^۱

بنده اش را به آسمان برده یعنی چون بنده بود به آسمان برده نگفته: «أَسْرَى بِرَسُولِي يَا بَنِيَّ» بلکه فرموده: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ»؛ پیغمبر هر چه دارد از عبودیت من دارد. چون بنده من بوده و تسلیم محض پیش من بوده او را به آسمان بردم. در اوّل سورۀ کُهِف می خوانیم:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾^۲

حمد مخصوص خدایی است که قرآن را به عبدش نازل کرده چون بنده بوده به او نازل کرده است. مراقب باشید تا عبودیت نباشد شما به هیچ چیزی نمی رسید.

گرتو خواهی خُری و دل زندگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی کن^۳

آن ها که انبیاء و امام هستند جای خود، در بین همین بزرگان از علمای ما فراوان بوده اند کسانی که پیغمبر و امام نبوده اند اما واقعاً عبد بوده اند چون عبد بوده اند به مقامات عالیه رسیده اند. مردم گاهی می شنوند مرحوم آقا سید علی آقای قاضی خیلی دارای کرامات بودند صاحب نفَس بودند. می گویند یک ذکری، وردی به ما یاد بدهید ما هم مثل آن ها بشویم. به آن ها باید گفت با ذکر و ورد کسی به جایی نمی رسد. او بندگی کرده متقی بوده از اوّل جوانی مراقب خودش بوده بنده بوده واجب و حرام سرش می شده تا به آن مقام رسیده نه اینکه ذکری، وردی خوانده، آن ذکر و ورد آخر کار بوده از وجود او

۱- سورۀ اسراء، آیه ۱.

۲- سورۀ کُهِف، آیه ۱.

۳- مثنوی معنوی.

ذکر و ورد جوشیده نه اینکه با ذکر و ورد درست شده خیر، اول خودش را با تقوا با بندگی درست کرده بعد نفسش مؤثر شده است.

خدا روی بنده بودن تکیه دارد: «وَكَاْنُوا لَنَا عَابِدِينَ» این امامانی که من آن‌ها را اختیار کردم و هادی به امر من هستند و فعل خیرات از وجودشان می‌جوشانم، چون بنده بودند. شما هم اگر می‌خواهید به جایی برسید باید بنده باشید. بخوایم با تنبلی و با هوا و هوس، آقای بزرگوار و صاحب نفس بشویم، این شدنی نیست.

شرط سعادت تمسک به قرآن و عترت

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي»؛ من می‌روم ولی دو ثقل بزرگ نزد شما باقی می‌گذارم، اگر به این دو چنگ بنزید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی قرآن و دیگری عترت من، اهل بیتم. مراقب باشید از اینها دست برندارید که گمراه می‌شوید. قرآن ثقل اکبر است و عترت ثقل اصغر است. برای اینکه ما وجود اهل بیت را از قرآن می‌گیریم، اگر قرآن نبود ما نمی‌دانستیم که چرا امام حجت است چون قرآن گفته:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند. چون قرآن گفته که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

ولی شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی (چون علی بن ابیطالب) که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

جز این نیست که خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

۱- الإرشاد، جلد ۱، صفحه ۲۳۳.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۳.

اگر قرآن نبود ما نمی شناختیم که علی امیر علیه السلام چه کاره است. پس ثقل اکبر قرآن است با قرآن حُجَّتِ امام روشن می شود. اگر قرآن نبود ما عترت و امام را نمی شناختیم. قرآن گفته:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز (با نصب علی بن ابیطالب به امامت) دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. چون قرآن گفته: علی را نصب کرده اند، اسلام و ایمان تکمیل شد. حالا ما وظیفه داریم از هر دو ثقل تبعیت کنیم. مقداری کار برای ما مشکل می شود. ما خیلی گرفتاری داریم.

تذکر سعدت ساز امام سید السّاجدین علیه السلام

چند نفر از امام سجاد علیه السلام مسائلی پرسیدند، حضرت جواب داد. دوباره خواستند بپرسند حضرت گفتند بس است همان را که به شما یاد دادم عمل کنید. تا به آن دانسته ها عمل نکرده اید دنبال علم تازه نروید. افزودن سواد روی هم چه فایده ای دارد. ما می خواهیم ملاً باشیم مرتّب درس بخوانیم و معلومات خود را انباشته کنیم این که فایده ندارد. اگر عمل در کار نباشد این علم بی عمل عذاب انگیز است. قبلاً هم عرض شد در جهنّم بدترین عذاب ها مربوط به عالمان بی عمل است، آنان که می دانند و عمل نمی کنند. پس علم تنها کافی نیست. امام سجاد علیه السلام به آن ها فرمود: «لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْمَلُونَ وَلَمَّا عَمِلْتُمْ بِمَا عَمِلْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۲؛ مادامی که به آنچه می دانید عمل نکرديد دنبال علم تازه نروید زیرا اگر به علم عمل نشود شما را از خدا دور می کند.

من می خواستم با این علم به خدا نزدیک بشوم ولی از خدا دور شده ام، چون به این علمی که داشته ای عمل نکردی از خدا دور شده ای. پس برای رشد، خود علم کافی نیست. فرق اساسی بین منطق دین و منطق دنیایی همین است. منطق دنیای روز فقط به دنیا می چسبد؛ خوب خوردن و خوش خوابیدن و اِعمال شهوات کردن و با دیگران

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۸.

جنگیدن، همین شده است. در حالی که دین این گونه نیست. دین می گوید: اول خدا و آخرت، عمده این است اگر دنیای شما در راه آخرت صرف شد خوشا به حال شما. برای هر کلمه ای که گفتید در آخرت درجاتی خواهید داشت.

قدر فرصت های آخرت ساز دنیا را دانستن

از یکی از صلحا نقل شده که گفته است: رفیق صالحی داشتم خیلی با ایمان بود از دنیا رفت. شب او را در خواب دیدم خیلی خوب و خوشحال بود. گفتم الحمد لله عمری به سلامت گذراندی و با گوهر ایمان از دنیا رفتی. گفت اگر بدانی من چقدر آرزومندم همه دنیا را از من بگیرند یک نفس به من بدهند بگویم الحمد لله بعد بمیرم. یعنی آن قدر لحظات عمر دنیا در آخرت ارزش دارد که هر لحظه اش درجاتی برای شما می آورد. یک کلمه از خدا بگوئید برای شما درجاتی خواهد بود. یک کلمه بد گفتی جهنم خواهد بود. او گفت تو نمی دانی در بازار آخرت لحظات عمر دنیا چقدر ارزنده است. مراقب باش خودت را ارزان نفروشی. بعد گفت وقتی که مرا دفن کردید یکی از تشییع کننده ها ایستاد دو رکعت نماز خواند، من آن نماز را که دیدم آتش حسرت در دلم بالا کشید. گفتم ای کاش همه دنیا مال من بود من آن را می دادم چند لحظه ای زنده می شدم دو رکعت نماز می خواندم. یعنی عمر آن قدر ارزنده است.

گهر عمر بدین خیرگی از دست مده آخرین دُر گرانمایه بهایی دارد^۱

مولای ما فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»؛ برای جان شما بهایی جز بهشت نیست جز به آن نفروشید. این جان شما ارزشمند است مراقب باشید آن را با بهشت معامله کنید، با خدا معامله کنید. کار مشکلی است که انسان زندگی اش را با دین تطبیق کند که آخرت هدف اصلی باشد. در اینجا حرف زیاد است ولی حالم مساعد نیست. برای اینکه جلسه تعطیل نشود آمدم، برایم حرف زدن آسان نیست.

درهای بهشت تحت الشعاع باب الحسین علیه السلام

گفته اند درهای بهشت متعدد است از هر دری گروهی وارد می شوند که مطابق

آن در عمل کرده‌اند؛ در صبر، در نماز، در روزه، در جهاد. منتهی هر گروهی از در خود وارد می‌شوند. بعضی از در صبر وارد می‌شوند، بعضی از در نماز وارد می‌شوند، بعضی از در جهاد وارد می‌شوند، ما به حساب خود برسیم. برای خودم عرض می‌کنم، می‌ترسیم که اصلاً محروم باشیم و ما اهلش نباشیم. آن نمازی که من می‌خوانم آنی نیست که خدا خواسته است، جلوی منکرات را نمی‌گیرد. می‌ترسم نماز، نماز نباشد. روزه، روزه نباشد. روز قیامت به هر دری که برسیم بگویند نماز تو معیوبه، روزه تو معیوبه، حج تو معیوبه، متحیر و سرگردان می‌مانیم. در آن لحظات غم ما را می‌گیرد که چکار کنیم؟

ناگهان دری به چشمانمان می‌خورد عجب! آنجا شلوغه، فوج فوج از آن در وارد می‌شوند. آنجا کجاست؟ می‌گویند: هذا باب الحسین. تا چشم این در را می‌بیند جان در بدن تازه می‌شود، زنده می‌شویم همان‌طور که الآن اسم حسین که برده می‌شود دل تکان می‌خورد، اشک از دیده‌ها می‌ریزد. آن روز هم دیدن باب الحسین تکانمان می‌دهد، زنده‌مان می‌سازد. آن روز هم از عمق جان فریاد می‌کشیم الامان، الامان، یا مولانا یا حسین!

روزی که هرکسی به پناه وسیله‌ایست ما را وسیله‌ای نه بغیر ولایت اوست

هر کسی سرمایه‌ای دارد به اتفاق سرمایه‌اش وارد بهشت می‌شود. مولای ما! ما هیچ سرمایه‌ای نداریم جز ولای تو. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. باب الحسین، بابی است که همه درهای بهشت تحت الشعاع آن هستند. اگر باب الصبر است در مقابل باب الحسین خاضع است. اگر باب الجهاد است بالاترین درجه‌اش باب الحسین است. اگر باب الصلاة و الصیام است علت مبقیه و سرپا نگهدارنده‌اش باب الحسین است. راستی آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. یا حسین! از چیزی فروگذار نکردی و در میدان عبودیت و بندگی جا برای کسی باقی نگذاشتی. آن قدر صبر کردی که صبر را به زانو درآوردی.

حالا به بنده خرده نگیرید که شب ولادت امام حسین است ذکر مصیبت چه جایی دارد؟ می‌گویم من چه کنم؟ در روز سوّم شعبان روز ولادت امام حسین این دعا را می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ

وَلَدَتْهِ؛ خدایا! از تو درخواست می‌کنم بحق این نوزادی که قبل از ولادت، صحبت از شهادتش به میان آمده بود.

هنوز به دنیا نیامده انبیاء برای او گریه کردند. آدم ابوالبشر برای او گریه کرده حتی خود جدّ بزرگوارش پیغمبر اکرم برای او گریه کرده، روزی که به دنیا آمد خانه پیغمبر اکرم عزاخانه شد. داخل هر خانه‌ای که بچه به دنیا می‌آید همه خوشحالند شاد و خرمند اما روز ولادت امام حسین وقتی که آسماء بنت عُمیس قناده‌اش را پیش پیغمبر اکرم آورد حضرت نگاهی به چهره‌اش انداخت اشک از چشمانش سرازیر شد. یعنی ای حسین! تحمل این مصیبت بر من خیلی دشوار است. آسماء تعجب کرد. یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ نوزادتان که سالم است. حضرت فرمود: بیاید آن روزی که سرش را از تن جدا می‌کنند.

در آن آخرین لحظاتی که صدا به گوش نمی‌رسید با قلب شکافته، بدن غرق در جَرَح و جراحت، با دل سوخته و جگر از سوز عطش گداخته صورت روی خاک زمین گذاشته زبان خشک خود را به سختی در دهان می‌چرخاند و می‌گفت: الهی رِضاً بِرِضَائِكَ، صَبْرًا عَلَىٰ بَلَائِكَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

قوم لوط
سقوط در سقوط

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

قصه لوط را برای مردم بیان کن که ما به او حکم و علم دادیم و او را از شهری که مردم آن کارهای زشت انجام می دادند نجات دادیم، به راستی که آن ها مردم بد و فاسقی بودند. ما او را در رحمت خاص خود داخل کردیم برای اینکه او از صالحان بود.

حضرت لوط علیه السلام مبلغ شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام

﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الْقَرِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾

در این سوره بخش‌هایی از شرح زندگی انبیاء علیهم السلام ذکر شده که آیات مربوط به حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم السلام بیان شد، این آیه مربوط به قصه حضرت لوط علیه السلام است. حضرت لوط هم از پیغمبران بزرگوار پروردگار است که با حضرت ابراهیم علیه السلام معاصر بوده است. قرابتی هم با حضرت ابراهیم داشته خواهرزاده یا برادرزاده ایشان بوده و از انبیای تبلیغی است. در یک زمان ممکن است انبیاء متعدد باشند منتهی نبی‌ای که صاحب شریعت است یکی بیش نیست.

در آن زمان ابراهیم علیه السلام صاحب صُحُف و شریعت بوده و از انبیای اولوالعزم است بقیه انبیایی که در زمان ایشان بودند انبیای تبلیغی بودند، یعنی همان شریعت ابراهیم علیه السلام را تبلیغ می‌کردند و حضرت لوط علیه السلام از انبیای تبلیغی معاصر با ابراهیم علیه السلام است. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام با خواست خودش تبعید شد، از سرزمین بابل که نمرود و نمرودیان بودند به سرزمین فلسطین بیت المقدس هجرت کرد و حضرت لوط علیه السلام هم که مدتی همراه ایشان بود به امر خدا و به دستور ابراهیم علیه السلام برای تبلیغ و ارشاد و هدایت مردم به شهر

سدوم رفت.

شهر سدوم یکی از پنج شهر مُعْتَفِکات است که متعلق به قوم لوط است. آن‌ها در آن پنج شهر که بزرگ و عظیم و حاصلخیز و پربرکت بود زندگی می‌کردند. آن‌ها مردمی فاسد و تبه‌کار بودند و حضرت لوط علیه السلام به شهر سدوم که شاید در میان آن شهرها مرکزیت داشته رفت. مُعْتَفِکات که تعبیر می‌شود یعنی شهرهای واژگون شده چون بلا آمد و آن‌ها را واژگون کرد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾

آن شهر را زیر و رو کردیم. به هر حال حضرت لوط به آن شهر رفت و آنجا مشغول دعوت و ارشاد و هدایت مردم شد.

فساد قوم لوط از زبان قرآن

قرآن کریم از فساد قوم لوط به این کیفیت توصیف می‌کند:

﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

به اصطلاح اهل ادب «وَلُوطًا» یعنی «أَذْكُرُ لُوطًا»؛ قصه لوط را برای مردم بیان کن که ما به او حکم و علم و فرمان نُبَوِّت دادیم و علم به حقائق و شرایع به او عطا کردیم:

﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ﴾

و او را از آن شهری که کارهای زشت انجام می‌دادند نجات دادیم. در اصطلاح قرآن و روایات، قریه یعنی آبادی؛ چه شهر باشد یا روستا فرقی نمی‌کند. آن آبادی که حضرت لوط در آنجا بود قریه‌ای بود که:

﴿كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ﴾

کارهای زشت انجام می‌دادند. قرآن کریم اعمال زشت را به خود قریه نسبت داده شاید مبالغه‌ای در کار باشد، کنایه از این‌که آن آبادی سراپا خبائث و رذالت و پلیدی و پستی بود، گویی که از در و دیوار آن شهر پلیدی می‌بارید. و لذا کارهای زشت را به خود شهر نسبت داده و حال آنکه اهل آن قریه «تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» بودند، خود در و دیوار که کار زشتی مرتکب نمی‌شدند، مردم آن مرتکب می‌شدند منتهی به خود شهر نسبت داده شده

است.

در قرآن تعبیر مشابه داریم. می فرماید: «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ»؛ از آن شهر پیرس. در بین اهل ادب معروف است که «اهل» در تقدیر است. «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ» یعنی «وَسَلِّ أَهْلَ الْقَرْيَةَ»؛ از اهل قریه پیرس.

«كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ»

این «كَانَتْ» هم اشاره به این است که کارِ مستمرّ آن ها این بود، آن ها مستمرّاً مرتکب خبائث می شدند. خبائث به معنی زشتی و پلیدی است.

فرق بین سُوء با سَوَاء

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَاسِقِينَ﴾

به راستی که آن ها مردم بد و فاسقی بودند. دو تعبیر آمده هم فاسق بودند و هم بد بودند. البته «سوء» با «سَوَاء» فرق دارد؛ «سوء» یعنی بدی ولی «سَوَاء» یعنی بد. «قَوْمَ سَوَاءٍ»؛ آن ها مردمی بد بودند، ولی این تعبیر «فَاسِقِينَ» اشاره دارد به کار نامشروع، کاری که در شریعت مُجاز نبود. فاسق آن آدمی است که خارج از مرز عبودیت، کار نامشروع انجام می دهد. و اما «سَوَاء» اشاره به این است که علاوه بر اینکه کار نامشروع انجام می دادند کارشان برخلاف شرف انسانی بود.

گاهی کارهایی انجام می شود که خلاف شرع است ولی خیلی به کرامت انسانی لطمه نمی زند، اما بعضی گناهان علاوه بر اینکه خلاف شرع است از شرف انسانی هم به دور است به کرامت انسانی لطمه می زند «قَوْمَ سَوَاءٍ»؛ آن ها بد مردمی بودند. این بد گفتن شاید اشاره به این باشد که کارشان کاری بود که با کرامت انسانی منافات داشت. بر فرض هم که شرع در بین نبود بد مردمی بودند. اگر شرعاً هم بر فرض این کار ممنوع نشده بود خود کار از جهت جنبه انسانی هم منفور است. فلذا آن ها مردم بدی بودند و فاسق بودند و از مرز شریعت آسمانی خارج شده بودند. «الْخَبَائِثَ» جمع آمده معلوم می شود که آن ها یک کار بد نداشتند بلکه کارهای بد زیاد داشتند. کارهای زشت و پلیدی مرتکب می شدند.

قوم لوط و ارتکاب انواع منکرات

به نقل از مرحوم محدث قمی رحمته الله علیه در کتاب سَفِينَةُ الْبَحَارِ روایت داریم که می‌فرماید: «قِيلَ كَانَتْ مَجَالِسُهُمْ تَشْتَمِلُ عَلَى أَنْوَاعِ الْمُنَاكِيرِ مِثْلُ الشَّئْرِ وَالسَّخْفِ وَالصَّفْعِ»؛ گفته شده است قوم لوط مردمی بودند که اصلاً مجالس آن‌ها مملو از زشت کاری‌ها بود، به یکدیگر دشنام و فحش‌های رکیک می‌دادند، صفع ظاهراً به معنی پس‌گردنی‌زدن است که به پشت هم می‌کوبیدند.

«وَالْقِمَارِ وَضَرْبِ الْمِخْرَاقِ وَخَذْفِ الْأُحْجَارِ عَلَى مَنْ مَرَّ بِهِمْ»؛ قمار داشتند و بازی‌های بچه‌گانه که با مرد بودن مناسب نیست انجام می‌دادند، سنگ به عابران پرتاب می‌کردند. «وَضَرْبِ الْمَعَازِفِ وَالْمَزَامِيرِ وَكَشْفِ الْعَوْرَاتِ وَاللَّوْاطِ»؛ انواع آلات لهو و لعب؛ ساز و تنبور و تنبک داشتند، در مجالس عورات خود را کشف و لواط می‌کردند. معلوم می‌شود آن‌ها به کلی از مسیر انسانیت منحرف شده بودند وقتی بی‌حیایی و بی‌شرمی آمد روز به روز دایره‌اش وسعت پیدا می‌کند.

«تَعْمَلُ الْخَبَائِثُ»؛ زشتی‌هایی مرتکب می‌شدند که در رأس آن زشتی‌ها عمل انحراف جنسی و هم‌جنس‌گرایی بود و به اصطلاح لواط در بینشان شایع بود و این عمل زشت در دین ما خیلی تقبیح شده و بسیار روی آن شدت نشان داده شده است، هم از جهت حکم وضعی‌اش هم از جهت حکم تکلیفی‌اش، هم عقوبت دنیوی‌اش هم عقوبت اخروی‌اش، زیاد روی آن تکیه و تأکید شده است.

زشتی گناه قوم لوط از نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

از نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زشتی و قبح گناه لواط در حدّی است که فرمودند: «لَمَّا عَمِلَ قَوْمُ لُوطٍ مَا عَمِلُوا بَكَتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى السَّمَاءِ»^۱؛ وقتی که قوم لوط آن کارها را کردند زمین در پیشگاه خدا گریه کرد، به قدری گریه کرد که اشک زمین به آسمان رسید.

گریه کردن زمین کنایه است از این‌که گناه خیلی شدید و بزرگ است. ما نمی‌دانیم

۱- سفینه البحار، جلد ۷، صفحه ۶۱۵.

۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صفحه ۲۶۴.

گریه زمین یعنی چه و به چه نحوی است؟ اینها واقعیاتی است منتهی ما با آن واقعیات انس نداریم.

«وَبَكَتِ السَّمَاءُ حَتَّىٰ بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى الْعَرْشِ»؛ آسمان هم گریست تا این که ناله اش به عرش خدا رسید.

ناله زمین به آسمان رسید، ناله آسمان به عرش خدا رسید. اینجا بود که: «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى السَّمَاءِ أَنْ أَحْصِيَهُمْ وَأَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ أَنْ أَحْصِيَنِي بِهِمْ»؛ خداوند به آسمان فرمان صادر کرد که اینها را سنگباران کن و به زمین هم فرمان رسید که شکافته شو و اینها را در دل خود فرو ببر.

هم از آسمان بر سرشان سنگ بارید، هم زمین شکاف برداشت و اینها را در دل خود فرو برد. طوری که آن پنج شهر «مُعْتَفِكَات» واژگون شدند. در قرآن هم دارد که:

﴿فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا﴾

ما بالا را پایین آوردیم و پایین را بالا آوردیم (زیر و رو کردیم)، این نشان دهنده بزرگی این گناه است.

کیفر سنگین و تکان دهنده لواط گر

برای نشان دادن شدت گناه لواط، این تعبیر هم شده که هر کس مرتکب این گناه بشود روز قیامت با جنابت خواهد آمد:

«مَنْ جَامَعَ غُلَامًا جَاءَ جُنُبًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْقِئُهُ مَاءُ الدُّنْيَا»؛ هر کس با پسر نوجوانی آمیزش جنسی کند روز قیامت ناپاک وارد محشر می شود بطوری که آب دنیا او را پاک نمی کند.

«وَوَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ و خداوند بر او خشم می کند و از رحمت خویش دور می دارد و دوزخ را برای او آماده می سازد و چه بد سرانجامی است.

هم تعبیر به لعنت شده، هم تعبیر به غضب خدا شده و هم تعبیر به این که اصلاً

آب دنیا پاکش نمی‌کند و هم جهنم برایش آماده شده است. این تعبیرات درباره این گناه رسیده و کیفر تعیین شده کیفر سنگینی است یعنی وقتی برای حاکم شرع ثابت شد او وظیفه دارد چنین آدمی را بکشد. اما نحوه کشتنش چند گونه است که بسته به نظر حاکم شرع دارد، هر طوری که تشخیص داد و مصلحت دید یکی از این چهار راه را انتخاب می‌کند و لواط‌گر را به آن کیفیت می‌کشد؛ یا باید با شمشیر گردن او را بزنند. یا باید در میان آتش او را بسوزانند. یا از بالای بلندی مثلاً از کوه بلندی یا ساختمان بلندی پرتابش کنند که بیفتد و بمیرد. و یا اینکه زیر دیواری او را بگذارند و دیوار را بر سرش خراب کنند که زیر آوار بماند.

این چهار نوع عقوبت و کیفری است که بعد از اینکه ثابت شد، حاکم شرع باید این کار را انجام بدهد. این عقوبت دنیوی او است. عقوبت اخروی‌اش را هم گفتیم که با آن کیفیت وارد محشر می‌شود. و حکم وضعی‌اش که معلوم است شدت را می‌رساند و آن این که اگر چنین کاری واقع شد مادر و خواهر و دختر آن مفعول نسبت به فاعل، حرام ابدی می‌شود که آن فاعل نمی‌تواند با مادر و خواهر و دختر آن مفعول ازدواج کند. این حکم وضعی کاشف از شدت و پلیدی این عمل زشت است. و حکم تکلیفی آن هم این که عقوبت و کیفر و عذاب اخروی دارد که همه کاشف از بزرگی گناه است.

رنج عمیق و گسترده لوط علیه السلام از رفتار قومش

به هر حال حضرت لوط علیه السلام این شخصیت عظیم آسمانی و بزرگوار در میان چنین مردمی گرفتار بود و از اعمال زشت و غیر انسانی آن‌ها بسیار رنج می‌برد و خیلی برایش دردناک بود. قباح و خبائث قومش به جایی رسید که عاقبت محکوم به عذاب شدند. و لذا می‌فرماید: «نَجَّيْنَاهُ»؛ ما نجاتش دادیم. این «نَجَّيْنَاهُ» نشان می‌دهد که حضرت لوط علیه السلام در میان آن مردم واقعاً گرفتار بوده و رنج می‌برده لذا ما او را نجات دادیم. این یک مطلب، مطلب دیگر اینکه:

﴿وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾

ما او را در رحمت خاص خود داخل کردیم برای اینکه او از صالحان بود. معلوم می شود این پیغمبر بزرگوار در بین این مردم خیلی مانده و مجاهده و ارشاد و هدایت کرده و لو اینکه اثر نبخشیده در عین حال خیلی فداکاری کرده و لذا ما او را نجات دادیم و در رحمت خاص خود داخل کردیم. «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ او نزد ما از بندگان صالح و شایسته است. هر کسی صلاحیت هر کاری را ندارد او بنده ای صالح بود و برای دریافت فرمان ثبوت و ادخال در رحمت خاص ما آمادگی داشت.

فرق اساسی انبیاء و اولیاء با مردم عادی

اینجا نکته ای قابل توجه است و آن اینکه:

﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

یعنی ما به انبیاء از جانب خود حکم و علم عطا کردیم، همه انبیاء چنین هستند کما اینکه در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾

آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند و انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم.

ما ساختمان وجود انبیاء را ممتاز از دیگران قرار داده ایم. اینها مانند شما بشرنند:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۱

بگو جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم، (امتیازم این است که) به من وحی می شود.

این «يُوحَىٰ إِلَيَّ» از زمین تا آسمان بین ما و انبیاء فرق ایجاد می کند. من پیغمبر با شما و در بین شما و به صورت شما هستم؛ مانند شما غذا می خورم، راه می روم، ازدواج می کنم، تولید نسل می کنم، اما فرق بین من و شما بسیار است: «يُوحَىٰ إِلَيَّ»؛ در ساختمان وجود من یک دستگاه گیرنده وحی آسمانی قرار داده شده که در شما نیست، از این رو با شما خیلی فرق دارم. و لذا علم انبیاء و امامان علیهم السلام لدنی است:

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

﴿عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۱

از سوی خود علم فراوانی به او آموخته بودیم.
از جانب خدا به آن‌ها داده می‌شود. احاطه علمی به همه حقایق عالم دارند و در ساختمان وجودشان هم، طهارت و قداست هست.

ضمن اینکه علم انبیاء با علم دیگران فرق دارد. علم بشر عادی، علم اکتسابی است، بشر اگر بتواند باید با رنج به گنجی برسد، رنجی بکشد و به علمی برسد که چه بسا با جهل و اشتباهات فراوان آمیخته است. ولی انبیاء گنج بی رنج دارند آن گنج را خودشان آورده‌اند، احتیاج به رنج ندارند که رنجی بکشند و به علمی برسند. رنجی بکشند و به طهارتی برسند. خیر، آن‌ها عصمت و طهارت را در ساختمان وجود خود دارند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

جز این نیست که خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

اراده تکوینی خدا بر این تعلق گرفته و اصلاً شما اهل بیت را طوری خلق کرده که طهارت در ذات شماست رِجس و پلیدی اصلاً به ساحت قدس شما راه نمی‌یابد. و این، ارزش انسان را نشان می‌دهد. یعنی این انسان به قدری بزرگ است و هدف خلقتش به قدری عظیم است که خدا باید مُطَهِّرین را برای ارشاد او مبعوث کند که دیگر هیچ‌گونه بهانه‌ای نداشته باشد. کسانی را برای هدایت شما فرستاده‌ایم که علمشان با متن واقع مطابق است، هیچ اشتباهی در واقعیات ندارند و هیچ‌گونه خطا، معصیت و لغزشی در آن‌ها نیست. مطمئن باشید آنچه می‌گویند عین واقع را می‌گویند و هیچ ممکن نیست مقهور هوس واقع بشوند، ابداً ریاست طلبی، سودجویی، شهوت پرستی و دنیاداری در آن‌ها نیست. آن‌ها هم مُطَهِّرند و هم عالمند، علم را همراه خود آورده‌اند.

۱- سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳.

کمال واقعی نزد کیست؟

گاهی مردمی خام و جاهل پیدا می‌شوند فکر می‌کنند کسی که برای چیزی رنج می‌کشد تا آن را به دست بیاورد کمال است اما آن کسی که از اول به دست آورده کمال نیست. این یک اشتباه بزرگ و جاهلانه است، خیال می‌کنند رنج کشیدن خودش کمال است، البته رنج چون مقدمهٔ گنج است مطلوب است و الا خود رنج که کمال نیست. مگر عملگی کمال است؟ مگر جهل داشتن و مرتب گدایی کردن و از این نوشته و آن نوشته چیزی به دست آوردن کمال است؟ کمال آن است که خودش همراهش آورده است.

خدا کمال ذاتی دارد. او هم رنج نبرده پس کمال نیست؟ خدایی که ذاتش عین علم و عین کمال است چون رنج نبرده پس او گنج ندارد؟ پس او را کمالی نیست؟ همچنان که خداوند ذاتش عین علم و قدرت اوست، همین‌طور سُفَرای او، ائمهٔ دین و انبیاء علیهم‌السلام، هر کدام در حدّ خود و امامان در حدّ اعلی، مظهر کمال الهی هستند یعنی آنچه آورده‌اند نسبت به بشر از خود دارند ولی نسبت به خدا از او گرفته‌اند: «مَوْهَبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛ لطف و بخششی از طرف خداست. ولی به مادون خود هیچ احتیاجی ندارند، کمال همان است.

فرض کنید مرد ثروتمندی با صدها میلیون ثروت مُرد، بچه‌ای دارد که هنوز در رحم مادر است. این بچه وقتی به دنیا می‌آید وارث ثروت کلانی است، آیا این کمال نیست؟ اگر بنا شد که ثروت معیار سعادت باشد او معیار سعادت را با ولادت همراه خود آورده است. فرض بفرمایید او آدم خوبی هم باشد بعد که بزرگ شد با همین ثروت به دیگران می‌رسد، مستمندها را دستگیری می‌کند خیرات و انفاقات دارد و آخرتش را هم تأمین می‌کند. آیا این کمال نیست؟

فرد دیگری از پدری فقیر متولّد شده او باید رنج بکشد، عملگی کند تا معاش خود را تأمین کند. کدام کمال است؟ آن که با میلیون‌ها ثروت به دنیا آمده و می‌تواند با همین ثروت، خیرات، انفاقات و احسان‌ها داشته باشد و دنیا و آخرتش را تأمین کند این بهتر است یا آن کسی که تازه آمده می‌خواهد با رنج ثروتی به دست بیاورد؟ شخصی از

اول که به دنیا آمده با گنج علم به دنیا آمده این کمال است یا کسی مثل بنده که جاهل به دنیا آمده و باید از این کتاب و از آن کتاب، از این گوینده از آن گوینده یک چیزی به دست بیاورد انبار خود را پر کند، معلوم نیست چقدر آن اشتباه و چقدر دروغ است. کدام بهتر است؟ کمال همان است که با علم به دنیا آمده، کمال همان است که با طهارت از مادر متولد شده مُنتَهی نه اینکه نتواند گناه کند.

معنا و مفهوم عصمت

مکرر عرض شده مسئله جبر نیست، نه اینکه قادر به گناه نباشد، او به محیط و به حقایق، علم و معرفت دارد و گناه را خوب می شناسد و تبعات گناه را هم خوب می داند ولی از شکم مادر که آمده است با طهارت و با علم متولد شده است:

﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

فلذا خیلی جهل و ناپختگی می خواهد که بگویی اگر به ما هم می دادند ما هم مثل آن ها می شدیم، حالا که ندادند چه باید کرد؟ مسئله اینجا به خود بالیدن که نیست. خدا انبیاء و اولیاء را خلق کرده که برای بشر آماده باشند تا این بشر عذری نیاورد و نگوید کسانی نبودند که مطمئن باشم علم به حقایق دارند. نگویید که من به زهد آن ها مطمئن نبودم. خیر، ما کسانی را آوردیم که واقعاً زاهد به تمام معنا و بی اعتنای به دنیا هستند، علم و احاطه مطلق به همه چیز دارند:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾

انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم.

من برای شما ارزش قائل شده ام که مطهرین را راهنمای شما قرار داده ام، به جای این که دنبالشان بروید و دست به دامنشان بزنید و از مشعل فروزان شان راه بیابید می گوید: بله، اگر به ما هم می دادند ما هم چنین بودیم. چرا چنین کرده اند؟ این حرف ها نشانه ناپختگی و خامی است، انسان باید کمال را بشناسد و دست به دامن او بزند پس:

﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

درباره همه انبیاء علیهم السلام است یعنی ما به آن‌ها حکم یعنی فرمان نبوت دادیم که عالم به حقایق اند و علم به شریعت را به آن‌ها دادیم که اینها راهنمای شما باشند.

اشک جانسوز مولا در کنار قبر حضرت زهرا علیها السلام

این شب‌ها انتساب به صدیقه کبری علیها السلام دارد نقل شده است: «فَلَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ جَزَعَ عَلَى جَزَعًا شَدِيدًا»؛ وقتی صدیقه کبری از دنیا رحلت فرمود امیرالمؤمنین بی تاب شد آن هم بیتابی شدید.

خیلی عجیب است، مردی مانند حضرت امیر علیه السلام برای از دست دادن همسر جزع کند. معلوم می‌شود همسر او یک همسر معمولی نبود که ما خیال کرده‌ایم و تنها کسی که در این عالم تا روز قیامت بتواند همسری با علی علیه السلام کند و کفو او باشد زهرا اطهر بود. و لذا علی علیه السلام: «جَزَعَ جَزَعًا شَدِيدًا»؛ خیلی بی تاب می‌کرد. این جمله مولای متقیان کنار قبر معروف است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می‌کند: «قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَرَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي»؛ ای رسول خدا! صبر من از مفارقت دختر برگزیده‌ات کم شد و طاقتم از دست رفت.

وقتی علی علیه السلام بگوید صبر من کم شد معلوم می‌شود مصیبت خیلی عظیم است. صبر من در فراق صَفِیه و محبوبه‌ات کم شد. بعد وقتی که آن جسد رنج‌دیده را در میان قبر گذاشت، خاک روی بدن مطهر ریخت بعد دست‌های خود را از خاک زمین تکاند یعنی کار تمام شد.

«فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ»؛ هنگامی که حضرت دست‌های خود را از خاک زمین تکاند حُزن و اندوه مولا را فرا گرفت.

امواج حزن و دریای غصه و اندوه بر قلب علی علیه السلام سرازیر شد. کنار قبر نشست و گریه کرد. قطرات اشک بر چهره‌اش جریان پیدا کرد، لازم است کسی بیاید زیر بغل مولا را

۱- عوالم العلوم، جلد ۱۱، صفحه ۱۱۲۸.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۳.

۳- امالی شیخ طوسی، صفحه ۱۰۹.

بگیرد و از کنار قبر بلند کند. عباس عموی پیامبر آمد زیر بازوی علی علیه السلام را گرفت. اما در روز عاشورا کسی نبود بیاید زیر بغل امام حسین علیه السلام را بگیرد.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سبب قضاوت متفاوت

حضرات داوود و سلیمان علیهم السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾

و داوود و سلیمان را (یاد کن) هنگامی که درباره باغی قضاوت می کردند که گوسفندان آن قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند، ما قضاوت آن ها را شاهد بودیم. ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم و هر یک را حکم و دانش عطا کردیم و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم که با او تسبیح می گفتند و ما کننده این کار بودیم. و صنعت زره بافی را به خاطر شما به داوود تعلیم دادیم تا شما را از خطرات جنگ مصون نگه دارد، آیا شما در مقابل نعمت های خدا شاکر هستید؟

امتیازات ویژه حضرات داوود و سلیمان علیهم السلام

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾

داود و سلیمان را (یاد کن) هنگامی که درباره باغی قضاوت کردند که گوسفندان آن قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند و ما قضاوت آن‌ها را شاهد بودیم. در ادامه ترجمه و توضیح آیات سوره انبیاء به آیه ۸۷ رسیدیم. در این سوره بخشی از حالات انبیاء ذکر شده است، از جمله انبیاء که در این سوره نامشان برده شده حضرات داوود و سلیمان علیهم السلام می باشند که به این دو پیامبر بزرگوار پدر و پسر علاوه بر مقام نبوت، مقام سلطنت و حکومت هم عطا شده بود. در سوره ص آیاتی داریم که نشان می دهد حضرت داوود ملک هم بوده است.

﴿وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لِّدَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱

بنده ما داوود را که دارای قدرت بود یاد کن، او بسیار رجوع کننده به خدا بود.

﴿وَسَدَدْنَا مَلَكُوهَ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾^۲

حکومتش را استوار کردیم و به او حکمت و داوری قاطعانه عطا کردیم.

۱- سوره ص، آیه ۱۷.

۲- سوره ص، آیه ۲۰.

در سوره نمل هم می خوانیم که:

﴿وَوَرِّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾^۱

سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیزی به ما عطا کرده اند، این فضیلت آشکاری است.

یا در سوره سبأ خداوند فرموده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالتَّنَّالُ الْهَدِيدَ﴾^۲

ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ عطا کردیم، (و گفتیم): ای کوه ها و ای پرندگان! با او هم آواز شوید، و آهن را برای او نرم کردیم.

تسبیح موجودات عالم همنوا با حضرت داوود علیه السلام

در همین سوره انبیاء حق تعالی می فرماید:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۳

کوه ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم که با او تسبیح می گفتند، و ما کننده این کار بودیم.

در عالم همه چیز در تمام اوقات در حال تسبیح هستند حالا چه حضرت داوود بخواهد یا نخواهد و یا زبور را بخواند یا نخواند. برای حضرت داوود علیه السلام این چه کمالی بود؟ با نبود ایشان تسبیح موجودات بوده لیکن امتیاز ایشان این بود که تسبیح تکوینی آن ها را به معرض بروز بیاورد و آشکار کند تا دیگران بشنوند چون در حال حاضر تسبیح موجودات را کسی نمی شنود:

﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۴

هیچ موجودی نیست مگر اینکه همراه با ستایش تسبیح او می گوید ولی شما تسبیح

آن ها را نمی فهمید.

۱- سوره نمل، آیه ۱۶.

۲- سوره سبأ، آیه ۱۰.

۳- سوره انبیاء، آیه ۷۹.

۴- سوره اسراء، آیه ۴۴.

شما تسبیح موجودات را نمی فهمید ولی به داوود این قدرت را دادیم که می توانست صدای آن ها را آشکار کند تا مردم هم بشنوند. درباره رسول اکرم ﷺ هم نقل شده هنگامی که سنگریزه به دست می گرفتند مردم صدای تسبیح آن سنگریزه ها را می شنیدند. آری پیامبر خدا قادر بود که صدای تسبیح موجودات را به گوش مردم برساند و تسبیح درونی آن ها را بیرون بیاورد (تسبیح باطنی را ظاهر بسازد). هنگامی که داوود علیهما السلام زبور را تلاوت می کرد به قدرت تصرف او صدای تسبیح کوه ها بلند می شد و مردم هم می شنیدند.

﴿لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۱

آیا ندیدی که هر که در آسمان ها و زمین است و پرندگان بال گشوده خدا را تسبیح می گویند، هر یک نماز و تسبیح خود را می داند.

پرنده ها در حال تسبیحند، حتی موجودات در حالات خود علم به صلات و تسبیح خود دارند و در عین حال دیگران با این تسبیحات آشنایی نداشتند اما جناب داوود علیهما السلام این صداها را به گوش دیگران می رساند. امام صادق علیهما السلام در حدیثی که در آن داستان داوود علیهما السلام را ذکر می کرد فرمود: «أَنَّهُ خَرَجَ يَقْرَأُ الزُّبُورَ وَكَانَ إِذَا قَرَأَ الزُّبُورَ لَا يَبْقَى جَبَلٌ وَلَا حَجَرٌ وَلَا طَائِرٌ إِلَّا جَاوَبَتْهُ»^۲؛ داوود در حالی که زبور را تلاوت می کرد بیرون آمد و هر گاه او زبور را تلاوت می کرد هیچ کوه و سنگ و پرنده ای نمی ماند مگر آنکه او را جواب می گفت.

تعجب حضرت لقمان از نرم شدن آهن در دستان حضرت داوود علیهما السلام

جناب داوود آهن را همان گونه که در کارگاه آهنگری اتفاق می افتد با قدرت دستان خود نرم می کرد و مفتول های باریک می ساخت و با آن ها زره جنگ می بافت. اولین زره را که می بافت جناب لقمان حکیم وارد شد و دید حضرت داوود علیهما السلام مشغول کار است و با آهن چقدر راحت چیزی شبیه لباس می بافت. برای اولین بار این کار را دیده بود، معمولاً در جنگ ها قطعات آهن را به خود می بستند ولی با آهن لباس نمی بافتند و زره نساخته بودند. اولین کسی که زره ساخت حضرت داوود علیهما السلام بود، لقمان حکیم دید اما سؤال

۱- سوره نور، آیه ۴۱.

۲- کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۵۲۴.

نکرد، شتاب زده نشد و عجله نکرد تحمل کرد، همین طور نگاه می‌کرد ببیند کار به کجا می‌رسد. این‌ها از حکمت‌های او بود، تعجب کرد اما سوال نکرد. سرانجام جناب داوود علیه السلام آن را مثل یک لباس پوشید. بعد فرمود: این خوب لباسی برای میدان جنگ است که از آلات قتاله دفاع کند. اینجا بود که جناب لقمان متوجه حقیقت امر شد. بعد فرمود: «الصَّمْتُ حِكْمَةٌ وَقَلِيلٌ فَاِعِلْهُ»؛ سکوت و خاموشی حکمت است اما متأسفانه کم هستند کسانی که این حکمت را داشته باشند.

به هر حال طبق آیات قرآن حضرت داوود علیه السلام، هم دارای مقام نبوت، هم سلطنت و هم حکومت بود.

مسئله قضاوت دو پیامبر در قرآن کریم

در سورة انبیاء به مسئله قضاوتی اشاره شده که این دو پیامبر بزرگوار در یک مسئله‌ای انجام دادند. و آن اینکه بین دو نفر مرافعه‌ای پیش آمد برای ختم خصومت به حضرت داوود علیه السلام مراجعه کردند، یکی صاحب باغ انگور بود و دیگری حشم دار بود یعنی گله گوسفند داشت. گوسفندهای این شخص وارد باغ دیگری شدند و باغ را خراب کردند، انگورها و برگ‌ها را خوردند.

در فقه و روایات ما آمده است: کسی که گوسفنددار است شب‌ها وظیفه دارد مراقب گوسفندان خود باشد تا به دیگران لطمه نزند اما اگر روز باشد صاحب باغ باید مراقب باغ خود باشد.

شب بود و صاحب گوسفندان باید مراقب می‌بود ولی مراقبت نکرد و گوسفندان شبانه درون باغ رفتند و خرابی به بار آوردند و این دو نفر برای ختم خصومت به محضر حضرت داوود علیه السلام آمدند. حکمی که حضرت داوود علیه السلام صادر کرد این بود که صاحب گوسفند تمام گوسفندان خود را به صاحب باغ بدهد. فرض بفرمایید پانصد دینار صدمه زده قیمت گوسفندها هم پانصد دینار است. بعد حضرت سلیمان علیه السلام چنین حکم کرد که گوسفندان را باید به مدت یک سال به صاحب باغ بدهد در اختیار او باشد تا از منافع

یک سال آن‌ها بهره ببرد؛ از شیر و پشم و هرچه منفعت داشت بگیرد و اصل گوسفندان را پس از یک سال به صاحبش پس بدهد، صاحب باغ هم باغ را به صاحب گوسفندان بدهد تا آبادش کند و به حالت قبل در بیاورد و به صاحبش برگرداند.

سبب تفاوت قضاوت حضرت داوود با حضرت سلیمان علیه السلام

فراموش نکنیم که هر دو پیامبر معصومند و اجتهاد در کار نیست که بگوییم امکان اشتباه از ناحیه یکی وارد است. نه، چون انبیاء کارشان اجتهاد و استنباط نیست بلکه کارشان مبتنی بر وحی است، اینجا چطور دو حکم مخالف هم از دو پیامبر صادر شده است؟ بحث بین مفسرین زیاد است. آیه شریفه این است که:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفِثَتْ فِيهِ غَمَرُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ

شاهِدِينَ﴾

قصه داود و سلیمان را یاد کن هنگامی که درباره آن باغ که گوسفندان قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند، قضاوت می کردند و ما قضاوت آن‌ها را شاهد بودیم.

«حرث» غالباً به مزرعه گفته می شود ولی به معنای باغ انگور هم آمده و در سوره قلم درباره باغ انگور به کار رفته است. در آیه «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمَا» ندارد. «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ» شاهدین؛ این تعبیر یعنی اینکه ما حکم انبیاء را شاهدیم، انبیاء در حضور ما حکم می کنند، آنچه واقع است حکم می کنند. داوود علیه السلام آنچه که در مشهد ما بود حکم کرد و حضرت سلیمان هم آنچه که در مشهد ما بود حکم کرد: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ» شاهدین؛ ما حکم انبیاء را می بینیم یعنی آنچه می گویند واقع را می گویند، از آن جهت که پیامبر هستند در محضر ما حکم می کنند. بعد می فرماید:

﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعَلَّمَا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا

فَاعِلِينَ﴾

ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم و به هر دو حکم و دانش عطا

کردیم و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و ما کننده این کار بودیم.

حکم یعنی درک حقایق هستی و علم هم علم شرایع است

کسی توهم نکند که حضرت داوود علیه السلام آشنا به حکم واقعی نبوده فقط سلیمان آشنا بوده نه، «وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ هم شریعت را هر دو می‌دانند که حکم ما چیست هم حقیقت را درک می‌کنند. کسی توهم نکند اینها مخالف درآمدند، از قرآن استفاده می‌کنیم قضاوت هر دو پیغمبر مطابق وحی خدا بوده و در محضر خدا حکومت کردند و قضاوت کردند و آنچه واقع بوده گفته‌اند. حالا چطور شده اختلاف درآمده؟ فرموده‌اند: که مسئله حضرت داوود علیه السلام، حکم او حکم نهایی نبود او به عنوان پیشنهاد به پسرش حضرت سلیمان علیه السلام ارائه کرد و منظورش این بود که وصی خودش را به مردم معرفی کند، چون فرزندان زیادی داشت و خواست از میان اولاد خود او را به عنوان وصی برحق معرفی کند و نحوه داوری او را به مردم ارائه کند، این است که اول حکم نهایی صادر نمی‌کند به عنوان پیشنهاد است، گفت اگر به این کیفیت بگوییم آیا چگونه می‌شود؟ مثلاً بگوییم صاحب گوسفندها همه گوسفندها را به صاحب باغ بدهد آیا به این کیفیت درست است؟ مقصودش این بود که حکم نهایی از زبان جناب سلیمان صادر بشود. خداوند فرمود: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»؛ چون جناب داوود هدفش این بود که وصی خودش را ارائه و معرفی کند ولذا ما هم حقیقت مطلب و قضاوت را از طریق وحی به سلیمان تفهیم کردیم و سلیمان در جواب پدرش گفت: گوسفندها یک سال در اختیار صاحب باغ باشد و از این گوسفندها بهره‌برداری کند و صاحب گوسفندها باغ را به حال اولش برگرداند. نتیجه همان می‌شود، اگر قیمت همه گوسفندها پانصد دینار است به صاحب باغ بدهند، آن منافعی که در یک سال می‌برد آن هم پانصد دینار است نتیجه یکی است. منتهی نحوه اجرایش به عنوان پیشنهاد است که اگر ما این کار را به این کیفیت عملی کنیم آیا درست است یا نه؟ او هم جواب داد نه، به این شکل عملی شود.

لطف خاص خداوند به حضرت داوود علیهما السلام

بنا بر این حکم نهایی داوود علیهما السلام همان حکمی است که از جناب سلیمان صادر شده منتهی حکم جناب داوود علیهما السلام حکم آزمایشی بود پیشنهادی بود که جناب سلیمان علیهما السلام حکم واقعی را بیان کند و وصی او معرفی بشود. در خود آیات هم قرائنش همین است: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»؛ ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم.

﴿وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾

ما قضاوت آن‌ها را شاهد بودیم.

﴿وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

ما به هر یک حکم و علم عطا کردیم:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ﴾

و از جمله الطافی که به جناب داوود علیهما السلام شده بود و فضائلی که داشت این بود که کوه‌ها و پرندوها با او در حال تسبیح بودند.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾

و صنعت زره بافی را به خاطر شما به داوود تعلیم دادیم تا شما را در جنگ‌تان محافظت کند، آیا شما در مقابل نعمت‌های خدا شاکر هستید؟

موعظه امام هادی علیهما السلام

ایام مختص امام هادی علیهما السلام است، چند جمله از مواعظ ایشان را عرض کنم: «السَّهْرُ الَّذِي لِمَنَامٍ وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ»؛ شب بیداری خواب را لذیذتر می‌کند و گرسنگی طعم غذا را می‌افزاید.

اگر می‌خواهید مزه غذا را خوب بچشید قبلاً گرسنگی به خود بدهید، و اگر می‌خواهید لذت خواب را بچشید اول بیداری را تحمل کنید. این جمله تشویق به شب زنده‌داری است. در این ایام، خصوصاً ایام ماه رجب و شعبان که در روزهای زمستانی است. فرمودند: زمستان بهار مؤمن است. روزها کوتاه و شب‌ها بلند است، می‌توان اندکی

۱- سوره انبیاء، آیه ۸۰.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۹.

از شب را خوابید و سپس برای مناجات بیدار شد. مثل شب‌های بهار نیست که شب‌ها کوتاه باشد و انسان به اندازه کافی نخوابد. در زمستان به قدر کافی استراحت می‌کنید و دو ساعت انتهای شب را برای مناجات و عبادت برنامه‌ریزی کنید. روزها هم کوتاه و خنک است و انسان می‌تواند روزه بگیرد و احساس گرسنگی و ضعف هم نکند.

«اذْكُرْ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيَّ أَهْلِكَ وَلَا طَبِيبَ يَمْنَعُكَ وَلَا حَبِيبَ يَنْفَعُكَ»؛ فراموش نکن آن هنگام که در بستر بیماری در حال احتضار میان خانواده‌ات افتاده‌ای، نه طبیعی به دادت می‌رسد و نه دوست و آشنایی نفعی به حالت دارد.

یادت نرود که یک انسان عاقل نباید یک حادثه حتمی الوقوع را نادیده بگیرد بلکه به فکر آن حادثه‌ای که حتماً پیش خواهد آمد هست. و من نمی‌دانم به محض این‌که نفسم بند آمد داخل گودال آتش خواهم افتاد یا در باغی از باغ‌های بهشتی خواهم رفت؟

«الْقَبْرِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّارِ»؛ قبر باغی از باغ‌های بهشت یا چاهی از چاه‌های دوزخ است.

عجیب است که درباره قوم نوح می‌فرماید:

﴿اعْرِضُوا فَأَدْخِلُونَا﴾^۱

یعنی در آب غرق شدند اما در آتش افتادند. از آب درون آتش افتادند. انسان عاقل نمی‌تواند این اتفاق‌ها را نادیده بگیرد.

«النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ»؛ مردم در دنیا با اموالشان جلوه می‌کنند اما در آخرت با اعمالشان دیده می‌شوند.

مسلمان شدن طیب نصرانی با عنایت امام هادی علیه السلام

علامه مجلسی رحمته الله علیه از اسماعیل ابن احمد کاتب نقل می‌کند که او گفته است: من روزی از کوچه‌های سامرا عبور می‌کردم با یک طیب نصرانی معروف به نام یزداد مواجه

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۰.

۲- امالی مفید، صفحه ۲۶۵.

۳- سوره نوح، آیه ۲۵.

۴- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۸.

شدم که از خانه یکی از اشراف خارج می شد و شاگرد بختیشوع، طبیب مخصوص خلیفه متوکل عباسی بود. چون همدیگر را می شناختیم مقداری با هم راه آمدیم تا به نزدیکی خانه امام هادی علیه السلام رسیدیم. این طبیب نصرانی به من گفت: می دانی این خانه کیست؟ گفتم بله منزل علی بن محمد، ابن الرضا علیه السلام است ولی به شما چه ربطی دارد؟

گفت من داستان عجیبی با این آقا دارم ولی به این شرط می گویم که تا زنده ام برای کسی نقل نکنی چون من پزشک مخصوص دربار هستم و شغل رسمی دولتی دارم و معاش من از اینجا تأمین می شود، اگر بویبرند مدح و ثنایی از ایشان کرده ام مطرود واقع می شوم. چون من می دانم این مرد را برای چه از حجاز به اینجا آورده اند. خلیفه با تمام قدرتی که دارد مرعوب این شخص است، از او ترس و وحشت دارد، چون دل های مردم را به سوی او می بیند، لذا او را اینجا آورده و تحت نظر قرار داده است.

بعد گفتم: من روزی از جایی عبور می کردم دیدم مردم جمع شده اند. گفتم چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا می خواهد به دربار برود و همه برای تماشای ایشان جمع شده اند. حضرت هادی را دیدم سوار بر مرکب سیاهی است و عمامه سیاهی بر سر دارد، لباس سیاه هم پوشیده، من هم ایستادم و اظهار ادب کردم ولی از ذهن خود گذراندم که چرا همه چیز سیاه؟ عمامه سیاه، لباس سیاه، مرکب سیاه، سیاه اندر سیاه. وقتی ایشان آمد از مقابل من عبور کند نگاه تندی به چهره من انداخت و فرمود: تمام این سیاهی ها را با چشم سیاه دیدی اما نفهمیدی که دل بیننده از راکب و مرکوب سیاه تر است. فهمیدم او از مافی الصمیر من خبردار است. از خود بی خود شدم و حالت اضطرابی در من به وجود آمد و متحیر شدم که از کجا به فکر من پی برده است؟

راوی گوید به او گفتم متنبه شدی یا نه؟ گفت: خدا می داند. چند روزی گذشت، طبیب نصرانی کسی را فرستاد دنبال من که مریض شده ام بیا عیادت و من به عیادت طبیب مخصوص متوکل رفتم. گفت: خواستم بگویم آن دل سیاه سفید شد و آن قلب تاریک به نور اسلام و ایمان منور شد، همان روز به عظمت او ایمان پیدا کردم و الآن اظهار می کنم و می گویم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلَى ابْنَ أَبِي

طالب حُجَّةُ اللَّهِ». و بعد با همان مرض از دنیا رفت و من بر جنازه اش نماز خواندم.

خدایا! به حرمت امام هادی علیه السلام ما را مورد عنایت خاص خود قرار بده.

امروز که روز شهادت امام هادی علیه السلام است دیدند امام عسکری بر بدن پدر نماز خواند و در همان منزل خودشان دفن شدند. بدن امام را کمی در بین کوچه ها تشییع کردند اما دیدند امام عسکری خسته شد مرکبی آوردند و حضرت را سوار کردند اما عصر روز عاشورا هم مرکب آوردند ولی چه مرکبی؟

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



از سلیمان نبی
تا امامت امام علی و آل علی علیهم السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ
عَالِمِينَ ﴿٨١﴾ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ
حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

و تندباد را مسخر سلیمان کردیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربركت کرده
بودیم حرکت می داد و ما به همه چیز علم داریم. و گروهی از شیاطین را مسخر او قرار
داده بودیم که برایش غواصی می کردند و غیر از آن نیز کارهایی برای او انجام می دادند و
ما نگهبان آنان بودیم.



باد، مسخر حضرت سلیمان علیه السلام

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾

و تندباد را مسخر سلیمان کردیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می داد و ما به همه چیز علم داریم.

در سوره انبیاء قسمت هایی از حالات انبیاء علیهم السلام بطور اجمال ذکر شده از جمله انبیاء علیهم السلام که ذکرش در این سوره آمده حضرت سلیمان علیه السلام است. جلسه قبل درباره حضرت داوود علیه السلام و جناب سلیمان ذکر شده بود و این آیه هم باز مربوط به حضرت سلیمان است که می فرماید: از جمله مواهبی که ما به سلیمان دادیم که از معجزات و خوارق عادات هم هست این بود که باد را مسخر فرمان او کرده بودیم، باد تحت فرمان او بود به هر جهتی که او اراده می کرد باد او را حرکت می داد با آن بساطی که داشت می بُرد. البته مسئله این که بساطی باشد و روی آن نشسته باشد و بعد حرکت کند در خود قرآن نیامده اما در روایاتی که در ذیل آیات هست نقل شده که حضرت بر بساطی می نشست با اعوان و انصار و یارانش، باد آن ها را حرکت می داد. قرآن همین مقدار اشاره دارد که ما باد تند را مسخر فرمانش کرده بودیم. عاصفه یعنی تندباد و طوفان شدید. ما این تندباد را

مسخّر فرمانش کرده بودیم.

﴿وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾

به فرمان سلیمان علیه السلام این تندباد آن‌ها را حرکت می‌داد به همان زمین مبارکی که ما آنجا را پربرکت قرار داده‌ایم (سرزمین شامات).

این دو آیه با هم منافاتی ندارد

در سوره ص آیه ۶۳ آمده که حضرت سلیمان به هر جا که می‌خواست باد او را

می‌برد:

﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُجَاءَ حَيْثُ أَصَابَ﴾

ما باد را مسخّر او ساختم که به فرمان او هر جا که می‌خواست به نرمی روان می‌شد. در سوره انبیاء فقط زمین مبارک اسم برده شده. احتمالاً چون آن زمین پایتخت حکومتش بوده از این نظر مورد ذکر واقع شده ولی در سوره ص بطور مطلق است: «حَيْثُ أَصَابَ»؛ هر جایی که او می‌خواست باد او را می‌برد. فرقی که در سوره انبیاء با سوره ص هست این است که در سوره انبیاء می‌فرماید: «عَاصِفَةً»؛ تندباد مطیع فرمانش بود. در سوره ص دارد که: «رُجَاءَ» یعنی با آرامش، نرم و ملایم. این دو آیه به حسب ظاهر با هم منافات دارند. کلمه «رُجَاءَ» در سوره ص با «عَاصِفَةً» در سوره انبیاء به حسب ظاهر سازگار نیست.

اگر تأمل بشود منافاتی ندارند برای اینکه سرعت حرکت، منافات با این ندارد که در حرکت سریع و تند باشد ولی در عین حال آرامش داشته باشد و اضطراب در آن نباشد. الآن ما در هواپیما می‌نشینیم با سرعت حرکت می‌کند ولی ما آرامیم هیچ‌گونه اضطراب در داخل هواپیما نداریم. لیوان آبی که در دست ماست هیچ حرکتی ندارد ولی در عین حال حرکت تند است. اگر انسان سوار الاغ بشود بیشتر حرکت و اضطراب دارد تا هواپیما. یا در ماشین اضطراب دارد ولی در هواپیما با اینکه سریع هم هست آرامشش محفوظ است. با سرعت می‌رود اما سرنشینانش آرام هستند و هیچ اضطرابی ندارند. انسان به راحتی خوابش می‌برد و کمترین تشویشی ندارد و اصلاً متوجّه نمی‌شود چطور این مسیر را طی کرد.

پس در عین حال که تندباد را مسخر فرمانش کرده بودیم با سرعت حرکت می کرد ولی آرام و ملایم بود پس «رُخَاءً» در سوره ص با «عاصِفَةً» در سوره انبیاء با هم منافات ندارند و ناسازگار نیستند. در سوره ص آمده است که: «حَيْثُ أَصَابَ»؛ هر جا که حضرت سلیمان می خواست باد او را می بُرد. در سوره انبیاء می فرماید:

﴿إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾

او را به آن زمین پربرکت می بُرد. عرض شد این هم منافاتی ندارد. بله، هر جا که می خواست می برد منتهی این زمین مبارک از آن نظر که پایتخت حکومتش بوده مورد اختصاص ذکر قرار گرفته برای شدت اهتمامی که به آنجا داشته است.

دنباله آیه می فرماید:

﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾

البته ما به همه چیز علم داریم.

علم ما محیط به تمام حقایق است، قدرت ما هم دنبال علم است:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

آیا کسی که موجودات را آفریده نمی داند؟ در حالی که او باریک بین و آگاه است.

آن کسی که قدرت ایجاد دارد قبل از قدرت، علم به ایجاد دارد و لذا:

﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾

تکیه گاه این اعجاز و خرق عادت جناب سلیمان علیه السلام علم و قدرت ماست. ما

عالم به همه رموز و قوانین و مقررات نظامات هستی که خود به وجود آورده ایم هستیم.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾

آن کسی که خود می سازد آیا نمی داند چه می سازد؟ ما هم عالمیم و هم قادر بر

ایجاد معلوم خود هستیم. و از جمله مواهبی که به جناب سلیمان داده شده اینک:

﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ﴾^۲

ما گروهی از شیاطین را مسخر فرمان او قرار داده بودیم که برایش غواصی می کردند

۱- سوره ملک، آیه ۱۴.

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۲.

و غیر از آن نیز کارهایی برای او انجام می دادند.

آن ها را تسخیر کرده بود و آن ها را واهی داشت که در عمق دریاها می رفتند و برای او جواهرات و یا انواع و اقسام چیزهایی که لازم داشت بیرون می آوردند و کارهای دیگر هم می کردند منحصر به غَوَاصی نبود. در سوره سبأ می فرماید:

﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ﴾^۱

گروهی از جنّ را وادار کرده بودیم تحت نظارت او کار می کردند..

اگر یک جا تعبیر به جنّ شده و جای دیگر تعبیر به شیطان شده فرقی نمی کند. برای اینکه شیاطین از جنّ هستند شکی در آن نیست:

﴿إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ ۖ﴾^۲

ابلیس از گروه جنّ بود. منتهی شیاطین گروه شرور جنّ هستند. چون جنّ مانند انس، کافر و مؤمن و فاسق و متقی دارند. آن ها هم موجوداتی هستند که دارای عقل و شعورند، تکلیف دارند، آن ها هم بهشتی و جهنمی دارند:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۖ﴾^۳

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم.

گروهی از جنّ شیاطین هستند که موجوداتی شرورند، گروهی هم مؤمن و متقی هستند، خوبند. آن گروه شیاطین سرکشند آن ها فرمان نمی برند ولی ما آن ها را مسخر او کرده بودیم. جناب سلیمان گروهی از آن ها را تسخیر کرده بود منتهی گروهی را به زنجیر کشیده بود، آن هایی که قدری متمرد بودند و گردن شقی می کردند.

﴿وَأَخْرَيْنَ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۖ﴾^۴

و گروه دیگری از شیاطین را در غُل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم.

جناب سلیمان یک گروه از شیاطین متمرد را به زنجیر کشیده بود و گروه دیگر را که تسلیم بودند استخدام کرده بود و به کارهایی گمارده بود. یکی از کارهایشان غَوَاصی بود و

۱- سوره سبأ، آیه ۱۲.

۲- سوره کف، آیه ۵۰.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- سوره ص، آیه ۳۸.

بعضی کارهای دیگر انجام می دادند که در سوره سبأ اسم برده شده:

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ﴾^۱

گروه جنّ برای سلیمان هر چه می خواست می ساختند از معبدها، مجسمه ها، ظروف بزرگ مانند حوض ها و دیگ های ثابت.

﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ﴾

شیطان هایی که مستخدم بودند و تحت فرمان او بودند برایش غواصی می کردند، غیر عمل غواصی هم کارهای دیگر می کردند و ما نگهبان آنان بودیم.

قدرت اینکه تمرد نکند نداشتند، به سلیمان علیه السلام این قدرت را داده بودیم که با اراده خود آن ها را تسخیر می کرد. جنّ و انس و وحش و طیر و... همه تحت فرمان جناب سلیمان بودند و باد هم تحت فرمان و مسخر او بود. در سوره انبیاء همین مقدار آمده است. البته در بعضی تواریخ که جنبه تفسیری و روایی هم دارند در مورد جناب سلیمان علیه السلام قصّه هایی نقل می کنند که به افسانه نزدیک تر است و شاید خیلی هم اساس نداشته باشد. در روایاتی هم که شاید به اعتبار نزدیک تر باشد بیش از این ذکر نشده، فعلاً در مقام بیان آن نیستیم.

تفاوت اساسی انبیاء و اولیاء الهی با سایر افراد بشر

به هر حال آن چیزی که لازم است بدانیم این که خداوند سبحان برای انبیاء و اولیاء علیهم السلام امتیازاتی قائل شده است، به حسب ظاهر آن ها با سایر افراد بشر مشابه هستند. از نظر ظاهر «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» اما فرقشان «يُوحَىٰ إِلَيَّ» است. از زمین تا آسمان با افراد دیگر فاصله دارند. مثل قرآن، قرآن به حسب ظاهر مانند سایر کتاب ها است یعنی با همان حروفی که سایر کتاب ها نوشته می شود با همان حروف نوشته می شود؛ الف، ب، ... اما تفاوت میان قرآن و سایر کتاب ها، تفاوت میان خالق و مخلوق است. همان طور که خالق از مخلوق بطور لایتناها فاصله دارد، قرآن هم با سایر نوشته ها به همین کیفیت فاصله دارد و لو به حسب ظاهر با همان حروف نوشته شود. امام هم با مردم به همین کیفیت است.

پیغمبر و امام علیه السلام با سایر افراد بشر به حسب صورت با همین اعضا و اجزایی که ما داریم ساخته شده‌اند. امام عصر ارواحنا فداه بدنی دارد؛ چشم و گوش و دست و پایی دارد، در همین عالم زندگی می‌کند، از همین هوا استنشاق می‌کند اما تفاوت او با سایر افراد بشر مثل تفاوت خالق و مخلوق است، خیلی فاصله است. مثل همان قرآن، قرآن چقدر با سایر کتب فاصله دارد ظاهراً همان حروف است، امام علیه السلام با سایر افراد بشر به همین صورت است اما خیلی فرق است میان او و سایر افراد بشر. این جمله در بیان امام صادق علیه السلام هست که می‌فرماید: «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ - عَلَى مُشَارَكِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرَكِيبِ - فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ»؛ در عین حال که پیغمبران و امامان در خلقت ظاهری و ترکیب بدنی با مردم مشابهند ولی در هیچ کدام از حالات با آن‌ها مشابه نیستند.

از جهت معنا و مرتبه امامت و ولایتشان با مردم مشابه نیستند خیلی با هم فاصله دارند ولی در عین حال «عَلَى مُشَارَكِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرَكِيبِ»؛ در خلقت ظاهری و ترکیب بدنی مشابهند اما از جهت معنا و باطن کار با مردم مشابهت ندارند. «يُوحَى إِلَيْ» بیان همین فاصله است.

تعبیر غلط رایج خداگونه، حسین گونه، علی گونه

در نهج البلاغه آمده است: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَةِ أَحَدٌ»؛^۱ احدی را نمی‌شود با امام که آل محمد عليهم السلام است در حد مقایسه و سنجش قرار داد، ممکن نیست. «لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا»؛ هرگز ولی نعمت با ریزه خوارِ خوانِ نعمت برابر نخواهد بود. او ولی نعمت است او بِإِذْنِ اللَّهِ کار می‌کند، چطور می‌شود ریزه خوارِ خوانِ نعمتش با خودش برابر باشد. آن کسی که نَفْسش به اراده او بسته است آیا این با او برابر می‌شود که مرگ و حیاتش به دست اوست؟

تمام عوالم امکان هرچه که هست از عرش گرفته تا مادون در پرتو نور وجود امام علیه السلام به برکات هستی می‌رسند، همه اینها در پرتو وجود نور اقدس اوست. عالم در طول ولی الله وجوداً قرار می‌گیرد نه در عرض او که همدوش و برابر او باشد:

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲.

«بِیْمَنِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَیُوجِدُهُ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»؛ به برکت او به خلائق روزی می‌رسد و به وجود او زمین و آسمان برجاست.

وقتی همه ریزه‌خوار خوان نعمت او باشند و به دست او به برکات هستی برسند چطور می‌شود که اینها برابر و همدوش باشند؟ گاهی تعبیراتی می‌شود؛ حسین‌گونه، علی‌گونه، این تعبیرات مناسب با ادب اسلامی نیست. حتی گاهی خداگونه هم تعبیر می‌کنند و حال این که قرآن صریحاً فرموده:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۲

خدا اصلاً مانند ندارد.

این معقول نیست. ولی تَخَلَّقَ به اخلاق الهی مطلبی است یعنی در مرتبه امکان، آن اخلاقی که حسنه است و کمال حساب می‌شود در خود به وجود بیاورد اما گونه داشتن صحیح نیست. چون گونه یا همگون یعنی مانند و این صریح قرآن است که: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ چیزی نمی‌شود که مانند او باشد. وقتی او مانند ندارد ولی او هم مانند ندارد. بله، اگر افراد بشر خیلی هنر کنند بتوانند شیعه آن‌ها بشوند، دنباله‌رو آن‌ها باشند، پیروشان باشند، این مطلبی است اما هرگز نمی‌توانند همدوش و کنار آن‌ها باشند. در طول ولی‌الله هستند هیچ ممکن نیست در عرض ولی خدا قرار بگیرند و مانند و شبیه او باشند، معقول نیست چون او ولی است و اینها «مُوَلَّى عَلَيْهِ» هستند.

بیان امام صادق علیه السلام در شناخت شخصیت امام علیه السلام

این حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ»^۳؛ خداوند ما را خلق کرده و خلقت زیبا و ممتازی به ما داده، خدا به ما صورت داده، صورتی که ممتاز و حَسَن است، ما چشم بینای خدا در میان بندگانش هستیم. «وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ»؛ ما زبان گویای خدا در میان خلقش هستیم. «وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ»؛ و آن دست مهر و

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدلیه.

۲- سوره شوری، آیه ۱۱.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۴۴.

رحمت گشوده بر سر بندگان خدا ما هستیم. یعنی آن دستی که یدالله است و باید با آن دست کار انجام بشود.

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱

منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز به دست اوست.

دست او در عالم کار می‌کند و ملکوت هر چیزی به دست اوست. علی علیه السلام فرمود:

«أَنَا یدالله»؛ یدالله منم.

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۲

دست خدا بالای دست آنهاست.

دردنباله روایت امام صادق علیه السلام دارد: «وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن وجهه اللهی

که باید همه به سمت او بیایند تا به خدا نزدیک بشوند ما هستیم. چون هر کسی با صورتش شناخته می‌شود. ما بخواهیم به هرکس رو بیاوریم به صورتش رو می‌آوریم که او را می‌شناسیم. کسی بخواهد رو به خدا بیاورد باید رو به علی و آل علی علیهم السلام بیاید، آنها را بشناسد با شناسایی آنها خدا را بشناسد. و آنها را دوست بدارد تا خدا را دوست بدارد. «مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ

اللَّهُ»^۳؛ هرکس شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هرکس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هرکس با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأَيْنَعَتِ الثِّمَارُ»؛ اگر درخت‌ها

میوه می‌دهند به برکت وجود ماست اگر میوه‌ها به حد رسیدن می‌رسند به دست ماست.

«وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ وَبَنَاتُ يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ»؛ به وسیله ما نهرها در عالم جریان پیدا می‌کنند و

باران به وسیله ما از آسمان نزول می‌کند. «وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ»؛ گیاهان و هر چه که در

عالم هست به برکت وجود ماست.

علم امام مولود طبیعت نیست، او باید رهبر طبیعت باشد. علم امام اکتساب از

۱- سوره یس، آیه ۸۳.

۲- سوره فتح، آیه ۱۰.

۳- زیارت جامعه کبیره.

طریق حسّ و تجربه و عقل و تفکر نیست، این کار افراد عادی است، ما هستیم که حقایق را از طریق حواسّ ظاهری و عقل و فکر صید می‌کنیم. ائمه علیهم السلام فوق اینها هستند آن‌ها حقایق هستی را با چشم دیگری می‌بینند، با گوش دیگری می‌شنوند. آن‌ها مصونیت آسمانی دارند اما بقیّه اشتباهات دارند، با عقل هم اشتباه می‌کنند.

منشأ اختلاف دانشمندان عالم با یکدیگر

آن‌هایی که تمام کارشان با ابزار عقلی بوده اشتباهات دارند. آن‌ها که فلاسفه هستند فقط با عقل کار می‌کنند ابزارشان عقل است در عین حال که ابزارشان عقل است اشتباهات دارند. اشتباهات اساسی هم دارند. یکی با ابزار عقل کار می‌کند و پیش می‌رود، می‌گوید: روح انسان «جسمانیّة الحُدُوث» است. دیگری هم که با همین ابزار عقل پیش می‌رود می‌گوید: روح انسان «روحانیّة الحُدُوث» است. این قدر با هم اختلاف دارند. با این‌که ابزار هر دو عقل است اگر بنا بود عقل اشتباه نکند نباید اینها اختلاف داشته باشند همه دانشمندان و بزرگان هرچه اختلاف دارند دلیل آن این است که طریقتشان طریق حسّ و تجربه و عقل و تفکر است ولی علم پیامبر و امام مولود طبیعت نیست:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱

آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. (فرشته) بسیار نیرومند به او تعلیم داده است.

لذا علم آن‌ها اکتساب از طریق حسّ و عقل و فکر نیست. بلکه علم امام شعبه‌ای از خزانه علم الهی است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۲

خزائن همه چیز تنها نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم. بزرگی چنین تعبیر کرده است می‌گوید: می‌شود گفت ذهن مقدّس امام علیه السلام دفتر فهرست ممکنات است یعنی او برای پی بردن به حقایق جز اینکه به صفحه ذهن خودش مراجعه کند به چیزی نیاز ندارد. برای درک حقیقتی فقط به صفحه ذهن خود مراجعه

۱- سوره نجم، آیات ۴ و ۵.

۲- سوره حجر، آیه ۲۱.

می‌کند. «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ»؛ امام هر گاه بخواهد بداند می‌داند. و اگر این نباشد یک کودک نوزاد چطور می‌شود به محض اینکه از مادرش متولد شده قوه عاقله اش کار کند، تعقل کند، حقایق آسمانی را درک کند و بگوید:

﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲

من بنده خدایم او به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.
کودک نوزاد و تازه به دنیا آمده زبان باز کند و اخبار از حقایق آسمانی کند، این به عقل مربوط نیست، این نه به حس مربوط است نه به عقل و فکر مربوط است.

تلاوت قرآن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شکم مادر

کدام نوزادی است که فکر و عقلش کار کند و درک حقایق کند. این مطلب دیگری است اصلاً به عقل و فکر و حس مربوط نیست. یا جنین در رحم مادر کی می‌تواند تلاوت قرآن کند که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شب ولادتش، حکیمه خاتون که در کنار نرجس خاتون مادر حضرت بوده او می‌گوید موقع زایمانش برادرزاده‌ام به من فرمود: عمه سوره قدر را بخوان. من شروع کردم به خواندن سوره قدر، دیدم کس دیگری هم با من همراهی می‌کند ولی در اتاق نیست، درست دقت کردم دیدم بچه‌ای که در رحم مادر است با من همراهی می‌کند و سوره قدر را تلاوت می‌کند. جنین در رحم مادر مگر قوه عاقله اش و فکرش کار می‌کند که با تعقل، با تفکر و با تجربه بخواهد به حقایق برسد، این هم مطلب دیگری است.

امام جواد علیه السلام و ارائه جلوه‌ای از عظمت مقام امامت

امام جواد علیه السلام که امروز روز ولادت با سعادتشان بود وقتی طفل دو ساله بود جریانی پیش آمد، زمان امام جواد علیه السلام به خاطر اضطراباتی که در شیعه بود لازم بود امام علیه السلام گاهی از اوقات گوشه‌ای از آن قدرت الهی شان را نشان بدهند. طفل دو ساله‌ای که دست او به دست مادرش بود از کوچه‌ای می‌گذشتند، در آنجا جمعیتی بودند مقتضی شد که امام

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.

۲- سوره مریم، آیه ۳۰.

جواد علیه السلام گوشه ای به آن ها نشان بدهد و لذا ایستاد و بنا کرد به سخنرانی کردن، کودکی که بیست و پنج ماه از عمر شریفش گذشته بود. جملا تی دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَنَا أُمَّةً عَلَى خَلْقِهِ وَ وَحِيهِ»؛ حمد خدا را که ما را از نور با عظمتش آفرید، ما را از میان همه مخلوقاتش برگزید، ما را امین بر خلقش و امین بر روحی اش قرار داد. «أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا بْنُ مُوسَى الْكَاظِمِ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى علیه السلام أَجْمَعِينَ»

عرض شد به اقتضای شرایط لازم بود حضرت اثبات کند من فرزند امام ابوالحسن الرضا علیه السلام هستم. ابن موسی الکاظم، ابن جعفر الصادق، همین طور تا رسید به رسول الله صلی الله علیه و آله، بعد فرمود: «إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ مَا فِي سَرَائِرِهِمْ وَ خَوَاطِرِهِمْ»؛ بدانید به خدا قسم! من از آنچه در دل دارید و خطوراتی که در ذهن شما می گذرد باخبرم. «وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ النَّاسَ أَجْمَعِينَ بِمَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ»؛ به خدا قسم! من از همه مردم داناتم که کار مردم به کجا منتهی می شود.

«أَقُولُ حَقًّا وَأُظْهِرُ صِدْقًا عِلْمًا قَدْ نَبَّأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ بَعْدَ بِنَاءِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ»؛ سخنی حق و راست است که از روی اطلاع می گویم خداوند متعال مرا پیش از تمام مردم و پس از آفرینش آسمان ها و زمین ها باخیر نموده است (این علم ما اکتسابی نیست).

«وَإِنَّمَا اللَّهُ لَوْ لَا تَنَظَّاهُ الْبَاطِلُ عَلَيْنَا وَ غَوَايَةُ ذُرِّيَةِ الْكُفْرِ وَ تَوَثُّبُ أَهْلِ الشِّرْكِ وَ الشَّكِّ وَ الشَّقَاقِ عَلَيْنَا لَقُلْتُ قَوْلًا يَعْجَبُ مِنْهُ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ»؛ به خدا قسم! اگر چیره شدن اهل باطل و گمراهی کفار و حمله مشرکین و شکاکان و شقاوتمندان مانع من نمی شد سخنی می گفتم که باعث تعجب گذشتگان و آیندگان شود.

«ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اصْمُتْ كَمَا صَمَتَ آبَاؤُكَ وَ اصْبِرْ كَمَا صَبَرُوا لَوْلَا الْعَزْمُ مِنَ الرُّسُلِ»؛ بعد حضرت دست خود را روی دهانش گذاشت و فرمود: ای محمد! ساکت باش آنچنان که پدرانانت سکوت کردند و صبر کن آنچنان که انبیاء اولوالعزم

صبر کردند.

بعد راه افتاد و مردم هم به احترام او کنار می‌رفتند، و راه را باز می‌کردند. بزرگان و مشایخ متوجه او بودند و می‌گفتند:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

خدا می‌داند چه کسانی را برای پیشوایی مردم انتخاب کند.

با چنین حُسن و ملاححت اگر اینان بشنوند زآب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند

تغییر عقیده فردی با عنایت خاصّ امام جواد علیه السلام به او

یکی از افراد که اسم او دقیقاً در خاطر من نیست می‌گوید: قدری در امامت امام جواد علیه السلام وقوفی داشتم، واقفی‌ها کسانی بودند که در امام کاظم علیه السلام وقوف کرده بودند و به امامت امام رضا علیه السلام قائل نبودند. چون می‌گفتند: امام آن است که فرزندی داشته باشد که جای او بنشینند. چون امام رضا علیه السلام تا اواخر عمر خود فرزندی نداشتند. شاید تا سنّ چهل و هفت یا چهل و هشت سالگی فرزند نداشتند و این اضطرابی در بین شیعیان بود و می‌گفتند ایشان امام نیست چون امام باید فرزندی داشته باشد که جای او بنشینند.

و لذا به امام نامه می‌نوشتند که ما چطور شما را امام بدانیم و حال اینکه شما فرزندی ندارید. حضرت می‌فرمودند: شما از کجا فهمیدید من فرزند ندارم؟ من به همین زودی فرزند خود را که حجّت خداست به شما ارائه خواهم کرد. از دنیا نمی‌روم تا فرزند من که فارق بین حقّ و باطل است به دنیا خواهد آمد. این بود که عده‌ای متوقف بودند. این مرد هم می‌گوید من توقّف در امامتشان داشتم. روزی به خانه امام جواد علیه السلام رفتم، دیدم جمعیت زیادی در خانه رفت و آمد می‌کنند من هم وارد شدم دیدم مرد غریبی کناری نشسته من هم کنار او رفتم تا قدری تسکینش بدهم. قدری صحبت کردیم، هنوز امام وارد آن اتاق نشده بودند.

قدری طول کشید نماز ظهر و نماز عصر را آنجا خواندم، بعد از نماز عصر بود که مردم حرکت کردند، معلوم بود که امام جواد وارد شدند، دیدم به حسب ظاهر کودکی

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

است چون مردم برخاستند من هم برخاستم اظهار ادب کردم رفتم دستشان را بوسیدم حضرت نگاه تندی به من کرد فرمود: تو کجا این جا کجا؟ چطور اینجا آمده‌ای، یادی از ما کرده‌ای، حالا که آمده‌ای درست بیا، تسلیم باش. از این حرف تکان خوردم. گفتم: آقا! تسلیمم. در واقع تسلیم نبودم.

بار دوم فرمود: تسلیم باش. باز گفتم: تسلیمم. بار سوم فرمود: «وَيْلَكَ سَلَمَ»؛ وای بر تو تسلیم باش. این جمله اخیر آن چنان تکانم داد که زیرورو شدم، دگرگون شدم، تمام آن شک و شبهه‌ای که در دلم بود به کلی برطرف شد. یک حالت مجذوبیتی نسبت به امام علیه السلام در من پیدا شد و گفتم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و شهادت می‌دهم به این که شما حجت پروردگارید. شما را به امامت قبول کردم و ولایت شما را پذیرفتم. فردای آن روز خدمت حضرت شرفیاب شدم و سؤالاتی پرسیدم. منظور این که ائمه علیهم السلام به حسب ظاهر مشابه با دیگران هستند اما در باطن خیلی فرق دارند، تفاوت از زمین تا آسمان است. و این اعتقادی است که ما بحمدالله در جان خود داریم. امیدواریم ان شاء الله خداوند این اعتقاد را در دل و جان ما راسخ نگه دارد و معتقدیم که تمام عقاید حقّه و تمام اخلاق فاضله و تمام اعمال صالحه ما در شرایطی نجات بخش است که در سایه ولایت و امامتشان و برائت از دشمنانشان قرار گیرد. این دو مطلب (توّلّی و تبرّی) همیشه باید در کنار هم باشد.

جوان عزیز و مراقبت دقیق از اعتقادات خود

غالباً فرصت‌هایی که پیش می‌آید تذکر می‌دهم مخصوصاً برای جوان‌ها و نوجوان‌ها. می‌گویم مراقب باشند اگر گاهی بر حسب مصالح سیاسی کلمه وحدت میان شیعه و سنی گفته می‌شود اشتباه نشود وحدت اعتقادی در کار نیست، وحدت اعتقادی برای ما ظلمت می‌آورد. اگر بگوییم راه آن‌ها با راه ما یکی است. این اشتباه است، این ممکن نیست. بله، اگر دشمن مشترکی داشته باشیم با هم در مقابلشان در صف واحد می‌ایستیم. ولی وحدت اعتقادی هرگز نخواهیم داشت یعنی ما به دوراه معتقدیم؛ یک راه حتماً به جهنم می‌رود و راه دیگر حتماً رو به بهشت می‌رود، همان راهی که راه علی علیه السلام

و راه آل علی علیه السلام است و ما موظفیم دینمان را از آن‌ها بگیریم.

رمز سعادت بشر تبعیت از امامت علی و آل علی علیهم السلام

آنچه مسلم است اینکه قرآن احتیاج به بیان دارد. بیان قرآن از چه کسی باید گرفته شود. از ابوحنیفه، از شافعی، از احمد حنبل، از مالک باید بگیریم یا نه، از امام صادق علیه السلام بگیریم. دوراه است، نمی‌شود بگوییم راه ما یکی است. راه ما یکی نیست. جوان‌ها و نوجوان‌ها این مطلب را اشتباه بگیرند راه دو تا است. ما از این راهی که دنبال علی و آل علی علیهم السلام هستیم می‌رویم، با آن راه قابل جمع نیست. مگر می‌شود علی علیه السلام و عمر با هم بسازند، با هم برادر بشوند؟ این شدنی نیست. ما «أَنَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهُ» هم که داریم اصطلاح مؤمنون هم که در روایات داریم همان کسانی هستند که در مسیر علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام هستند. روایات، مؤمن را به این معنا به ما نشان می‌دهند نه اینکه هر کسی که شهادت به وحدانیت داشته باشد مؤمن باشد. و لذا برادری ما اگر هم باشد از این نظر است که در مبارزه با دشمن مشترکمان وحدت داشته باشیم.

همان‌طور که برای روییدن بذر صالح، تنها یک زمین پاک کافی نیست، باید باران بیارد و آفتاب بتابد. اگر تنها قلب آدم پاک باشد، فرض بفرمایید آدم پاکی هم باشد، خیلی سلیم الاخلاق، صادق، امین و باوفا، همه چیز او درست باشد؛ اخلاقیاتش خوب، اعمال صالحه هم خوب انجام می‌دهد، خیلی خوب نماز می‌خواند، خیلی خوب روزه می‌گیرد، خوب انفاقات می‌دهد. همه اینها درست است اما همین قدر که ولایت مولا را ندارد و برائت از دشمنانش را ندارد هیچ بهره‌ای نخواهد برد. طبق روایات ما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُبْعِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا أَكْبَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»؛ سوگند به آن کس که جانم به دست اوست هیچ کس ما اهل بیت را دشمن ندارد جز اینکه خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند.

برای اینکه ما قرآن را به حکم رسول خدا از عترت باید بگیریم. آن‌ها در روایاتشان به ما نشان دادند تا این مسئله ولایت و برائت از دشمنانشان نباشد اعمال صالحه، اخلاق

فاضله و عقاید حقّه هیچ‌کدام نافع به حال ما نخواهد بود. و لذا ما شاکریم، بحمدالله این نعمت را خدا به ما عنایت فرموده ما در صراط مستقیم «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» حرکت می‌کنیم یعنی حق بر محور علی علیه السلام می‌چرخد. و لذا امروز که روز ولادت امام جواد علیه السلام است و پس فردا هم روز ولادت مولی الموالی، مولی المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام است. خداوند ان شاء الله همه این عیدها را بر ما مبارک بگرداند و لحظه لحظه بر معرفت و محبّت ما نسبت به خاندان عصمت بیفزاید. آن چه واقعاً ما باید از خدا بخواهیم و در واقع سرمایه دنیا و آخرت ماست همین است. معرفت و شناختن پیامبر و عترت او علیهم السلام و گرفتن دین از دست آنها، آن چه آنها بیان می‌کنند دین همان است. این معرفت ماست و برائت از دشمنان شان، در دنیا و آخرت سرمایه اصیل ماست.

پروردگارا! این سرمایه را در دنیا و آخرت برای ما حفظ بفرما.

نسل ما را محبّ اهل بیت و دشمن دشمنانشان قرار بده.

حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

حضرت ایوب
بنده‌ای صابر و شاکر و محبوب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَعِندَنَا وَذَكَرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾

و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد که گرفتاری به سراغم آمده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. ما دعای او را اجابت نمودیم و تمام گرفتاری‌ها که بود از او برطرف کردیم، و خانواده‌اش را به او بازگردانیم، حتی دوچندان به او دادیم تا رحمتی از جانب ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد.

صبر صفت بارز حضرت ایوب علیه السلام

عرض شد در سوره انبیاء قسمت‌هایی از زندگی انبیاء علیهم السلام ذکر شده است، از جمله آن پیغمبران بزرگ که ذکرش در این سوره آمده حضرت ایوب علیه السلام است. شاید در این آیات دهمین پیغمبر باشد که اسم شریفشان در قرآن آمده است. در آن حالی که گرفتار شدائد و مصائب بود مناجاتی با خدا داشته است. حضرت ایوب علیه السلام از بزرگانی است که مظهر یک صفت بزرگی است. البته همه انبیاء و اولیاء علیهم السلام واجد همه کمالات هستند. منتهی هر کدام آن‌ها در شرایطی مظهر یکی از آن صفات کمال واقع شده‌اند. شرایطی طوری بوده که یک صفت در آن‌ها بروز بیشتری کرده نه اینکه این صفت منحصر به یکی باشد و دیگران نداشته باشند.

حضرت ایوب علیه السلام پیغمبر بزرگواری است که صفت صبر در وجود او بیشتر بروز کرده که با آن همه محنت‌ها و شدت‌ها و مصیبت‌ها شکایتی به خدا نکرده و جَزَع و فَرَج نداشته است. تحمل و شکیبایی کرده که این مصیبت‌ها برای افراد عادی قابل تحمل نیست. هر کدام از انبیاء اگر شرایط حضرت ایوب علیه السلام برایش پیش می‌آمد همه همینطور بودند.

قصه حضرت ایوب در چند سوره از قرآن آمده منتهی در سوره ص قدری بیشتر ذکر

شده است. در سورة انبیاء به صورت اجمال آمده است. در سورة ص می فرماید:

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ﴾^۱

بنده ما ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد.

خود کلمه «عَبْدَنَا» لطف خاص خدا را نسبت به حضرت ایوب علیه السلام نشان می دهد. نامی از بنده ما ایوب ببر وقتی که گرفتار شد. «إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ»؛ و با خدا مناجات کرد.

سبب ابتلای حضرت ایوب علیه السلام به انواع بلا

در سبب گرفتاری حضرت ایوب روایت داریم از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که چرا حضرت ایوب علیه السلام گرفتار این همه بلا شد بلا و مصیبت مالی، مصیبت فرزندان، مصیبت بیماری جسمی و از همه سنگین تر مصیبت روحی و روانی و آن شمات و ملامت مردم بود که تحملش خیلی سنگین بود، همه این مصیبت ها بر این پیغمبر بزرگوار وارد شد. آن مرد سؤال کرد که چرا حضرت ایوب علیه السلام این قدر گرفتار شد.

چون معمولاً اگر کسی گرفتار بشود ما می گوییم از پیشگاه خدا منفور شده، خدا او را طرد کرده و او را دوست ندارد از این رو به بلا گرفتار شده است. آن مرد هم چنین فکر می کرد که حضرت ایوب هم کارهایی کرده که نزد خدا نامرضی بوده و خدا هم او را گرفتار کرده است. امام فرمود: این گرفتاری که برای ایوب علیه السلام پیش آمد به خاطر کفران نعمت نبود بلکه از بس شاکر بود گرفتار شد. آن مرد سؤال کرد چطور؟ حضرت فرمود: ابلیس به حضرت ایوب علیه السلام حسد برد، دید او همواره شاکر است. بنده اوابی است. چون خدا او را مدح می کند.

﴿نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۲

خوب بنده ای است، اواب است.

اواب به کسی می گویند که از کسی نمیترسد و پیوسته به دنبال او می رود. اگر به حسب ظاهر از او بدی ببیند، رابطه اش را با او قطع نمی کند و همواره در حال رفتن به در

۱- سورة ص، آیه ۴۱.

۲- سورة ص، آیه ۴۴.

خانه اوست. اَوّاب یعنی انسان پی‌درپی در خانه کسی برود و سلام و احوال‌پرسی و اظهار محبت کند. همیشه همین‌طور است. آری حضرت ایوب با همه این مصیبت‌ها و بلاها باز همیشه در خانه ماست، او در هر حال شاکر بود.

آزمایش حضرت ایوب علیه السلام به اذن خدا

ابلیس به خدا عرض می‌کند اگر ایوب خیلی شکر می‌کند به خاطر این است که او در زندگی رفاه دارد و مرفّه است و انسان مرفّه هم شاکر است، این چیز مهمی نیست، اگر برای او گرفتاری پیش بیاید آن وقت معلوم می‌شود باز هم شاکر است یا نه. خدا برای اینکه به ابلیس بفهماند که او شاکر است و دیگران هم عبرتی بگیرند و او را در زندگی پرمحتشان الگو قرار بدهند به شیطان فرمود: چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفت: اگر اجازه بدهید من بتوانم برای او گرفتاری و مصائبی پیش بیاورم که معلوم شود آیا او شاکر است یا نه؟

خداوند به ابلیس اجازه داد و او با مقدماتی، کاری کرد که مزرعه ایوب علیه السلام آتش گرفت. حضرت ایوب مزارع زیادی داشت که محصول فراوان آن‌ها را در راه خدا انفاق می‌کرد. ابلیس دید او باز هم شاکر است و مرتّب شکر می‌کند. موقع برداشت محصول شاکر بود، حالا هم که مزرعه سوخته باز هم شاکر است. رفت سراغ فرزندانش، فرزندان متعدّد هم داشت. ظاهراً دوازده فرزند داشت آن‌ها جسماً و روحاً خیلی بزرگوار بودند. طوری مقدمات فراهم شد که آن‌ها در اتاقی که بودند سقف فرود آمد همه آن‌ها زیر آوار ماندند و همه یک جا مُردند. خبر به ایوب علیه السلام رسید باز سجده شکر به جا آورد.

ابلیس دید اموالش نفع‌ده، اولادش رفته باز هم شاکر است. گفت اگر من به بدنش آسیب برسانم آنجا گرفتار و مضطرب می‌شود. باز مقدمات فراهم شد طوری شد که حضرت ایوب به بیماری‌های سختی مبتلا شد که قادر به حرکت نبود.

سخنان سخیف درباره بیماری حضرت ایوب علیه السلام

البته بعضی چیزها را شاید به صورت روایت هم نقل می‌کنند که سندش معتبر

نیست، از طریق اهل تسنن نقل می‌شود. گفته‌اند: حضرت ایوب به مریضی سختی گرفتار شد حتی بدنش کرم افتاد و عفونت در آن به وجود آمد بطوری که او را از آن شهر بیرون کردند و به بیابانی بردند. این حرف درست نیست. اگر فرضاً هم در جایی نوشته شده باشد گفت هر نوشته‌ای که متقن و معتبر نیست و کسانی هم که از روی نوشته‌ها برای مردم نقل می‌کنند باید متوجّه باشند که نوشته‌ها مختلف است، گاهی سند و اعتبار ندارد.

ما یک سلسله کلیاتی در عقاید داریم که اگر روایات و مطالب نقل شده با آن کلیات مطابق در نیامد آن را رد می‌کنیم و می‌گوییم درست نیست. ما در مورد انبیاء علیهم‌السلام اعتقاد داریم که هم عقلاً و هم از طریق نقل و روایات، هر پیغمبری در میان مردم باید به گونه‌ای باشد که حالت مُنْفَر نداشته باشد، صفت و حالتی که تنفرانگیز باشد در او نباشد. چون اگر بخواهد اخلاقیاتش، روحیاتش یا جسمانیاتش تنفرانگیز باشد نقضِ غرض می‌شود. چون خدا پیغمبر را فرستاده که جاذب باشد، مردم را جذب و جلب کند و به سوی خدا دعوت کند و تا پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام در میان مردم محبوبیتی نداشته باشند نمی‌توانند مردم را جذب کنند.

عقلاً باید پیغمبر، حالات و صفاتش مُنْفَر نباشد چون نقضِ غرض می‌شود. غرض از بعث انبیاء این بود که جذب کنند، جاذبه داشته باشند، اگر بخواهند طوری باشند که تنفر ایجاد کنند که این غرض الهی نقض می‌شود. بنابراین هیچ وقت پیغمبران، صفات و حالتی در آن‌ها ایجاد نمی‌شود که مردم از آن‌ها دوری کنند. البته می‌جنگیدند و مبارزاتی داشتند ولی مبارزاتشان با مردمی معاند، لجوج، مستکبر و دنیا دار بود، با آن‌ها مبارزه می‌کردند و از آن‌ها دوری می‌جُستند، اما طوری نبود که طبع بشری از آن‌ها متنفر باشد، ابداً. همیشه طبع بشری به آن‌ها متمایل بوده است. می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾

(ای پیامبر!) اگر قرار بود تندخویی یا خشونت در تو باشد مردم از تو می‌گریختند. اما ما صفات تو را جالب و جاذب قرار دادیم تا به دل‌ها بنشیند، مگر دل‌های مستکبری که لجوج و عنودند. ولذا عقلاً و نقلاً ممکن نیست پیغمبری دارای صفات

تنفّرانگیزی باشد. پس آنچه که نقل شده اساس ندارد. اگر همین مقدار مریض و بیمار بشود که قادر به حرکت نباشد اشکالی در آن نیست.

رُهبان بنی اسرائیل ملامت کنندگان حضرت ایوب علیه السلام

اگر مردم هم گاهی از اوقات می آمدند و ملامت می کردند آن ها از رُهبان بنی اسرائیل بودند آن ها خیال می کردند که حضرت ایوب علیه السلام گناهانی مرتکب شده و در نتیجه آن گناهان این طور بلیّات بر او روی می آورد مثلاً مزارعش از بین می رود، اولادش می میرند، خودش هم بدنش مریض می شود و الا این مسئله که حضرت دچار عفونتی تنفّرآور باشد و امثال این مطالب نفی شده است.

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت ایوب شاکر بود ابلیس بر او حسد برد از این راه وارد شد که اموال و فرزندانش و صحت و سلامت بدن را از او گرفتند که هفت سال یا هجده سال اینچنین گرفتار بود. او همسر وفاداری داشت که با همه این مصیبت ها مانند پروانه بر گرد شوهرش می چرخید و هیچوقت به او اظهار ناراحتی نمی کرد تا اینکه عده ای از رُهبان بنی اسرائیل نزد حضرت ایوب علیه السلام آمدند و شماتت کردند و گفتند: بگو چه گناهی کرده ای که این همه بلا به تو روی آورده است؟ این را که گفتند حضرت ایوب دلش به درد آمد تا به اینجا خوب بود، همه مصیبت ها را تحمل می کرد اما شماتت دشمنان برای او خیلی سنگین آمد.

و لذا بعد از این به عافیت برگشت. از او سؤال کردند که کدام مصیبت برای شما سنگین تر بود؟ گفت: «شَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ»؛ شماتت دشمنان برای من قابل تحمل نبود. اینجا بود که: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ»؛ به حال مناجات با خدا درآمد و با تمام وجود در خانه خدا نالید.

انبیاء، پرمحنت ترین مردم

البته در نهج البلاغه داریم: «عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَعِنْدَ نَصَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّحَاءُ»؛ وقتی شدت به نهایت رسید باب فرج باز می شود و وقتی حلقه بلا به هم پیچید کم کم راه وسعت و رفاه باز می شود.

خدا اینچنین مصلحت دیده: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ»؛ «پرمحتترین مردم انبیاء هستند. آن کسانی که از همه مردم بیشتر بلا می بینند انبیاء هستند. «ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»؛ کسانی که به انبیاء نزدیک تر باشند آن ها هم بیشتر بلا می بینند. در رأس همه مردم، انبیاء از همه شدیدالتر هستند. خاتم الانبیاء از سایر انبیاء شدیدتر بلا دید و لذا می فرمود: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلُ مَا أُوذِيَ»^۱؛ هیچ پیغمبری به اندازه من در دنیا رنج نکشیده است.

خاتم الانبیاء که: «أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ» است، محبوبترین خلق رسول خاتم است، از همه انبیاء و از همه اولیاء بیشتر رنج برده است، برای اینکه از همه مصیبت ها بزرگتر همین مصیبت بود که باب ولایت را به روی مردم بستند چون در زمان هیچ پیغمبری، نعمتی مانند علی امیر علیه السلام برای مردم نبود که آن نعمت را از دست مردم گرفتند. ما اکثراً توجّه نداریم که نعمت ولایت چقدر ارزنده است و کنار زدن آن نعمت چه مصیبتی به وجود آورده است. رسول خاتم می دانست آن ها در آینده چه مصیبتی ایجاد خواهند کرد لذا هر وقت آن ها را می دید مسلماً رنج می برد، خون دل می خورد. دیدن آن ها هم برای او مصیبت و مشقّتی بود.

به هر حال انبیاء از همه مردم بیشتر صدمه خوردند سپس شبیه ترین مردم به انبیاء. «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنَازِلَ لَا يُبْلَغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالْإِتِّلَاءِ فِي جَسَدِهِ»^۲؛ در بهشت مقامی است که هیچ بنده ای به آن نرسد جز با بلایی که به بدنش برسد.

ادب مناجات حضرت ایوب علیه السلام با خداوند متعال

به هر حال حضرت ایوب اینچنین گرفتار شد تا اینکه شدّت بلا به آنجا رسید که خدا را ندا کرد: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ»؛ خود ندا هم دلالت بر این دارد که فریاد می کشید، در عین حال که از درونش می جوشید. «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ»؛ مودّبانه با خدا مناجات می کند، شکایت نمی کند. همین قدر می گفت که خدایا! گرفتاری با من تماس گرفته است. نمی گفت مرا

۱- مشکاة الانوار، صفحه ۲۹۸.

۲- کشف الغمّه، جلد ۲، صفحه ۵۳۷.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۵.

گرفتار کردی. خیلی انسان ها می گویند: خدایا! مرا گرفتار کردی. این همه آدم های بی نماز هستند، من نمازخوان را گرفتار کردی. این همه کفار و تارک الصلاة و شارب الخمر هستند من که اهل نماز و مسجدم این طور مبتلا شده ام. نگفت مرا گرفتار کردی. «إِنِّي مَسْنِي الضُّرِّ»؛ گرفتاری به سراغم آمده، باز هم نمی گوید نجاتم بده. می گوید: «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ تو مهربان ترین مهربانانی. یا در آیه دیگر دارد که:

﴿وَإِذْ كُرِعْنَا إِلَىٰ رَبِّهِ إِذْ نَادَىٰ رَبُّهُ إِنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ يُنْصِبُ وَعَذَابٌ ۝۱﴾

بنده ما ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

خدایا! شیطان از این راه به سراغم آمد و این همه گرفتاری که با اذن خدا هم بوده برایم فراهم کرد. البته شیطان این عرضه را نداشت چون خدا اجازه داده، آن هم به خاطر اینکه شاکر بودن ایوب علیه السلام معلوم بشود. «نُصِبَ» همان عذاب و تعب و رنج است. تو أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

بازگشت عافیت و اولاد به حضرت ایوب علیه السلام

همین مقدار که این مناجات شد ندا رسید:

﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۝۲﴾

این پای بیمار خود را بر زمین بمال، از زیر پایت چشمه صحت خواهد جوشید، آبی که برای شست و شو دادن است هم سرد و خنک و هم قابل آشامیدن. پس معلوم می شود آن آبی که انسان خود را با آن می شوید باید آن چنان صاف و زلال و پاک باشد که قابل خوردن باشد که هم خود را شستشو بدهد و هم از آن آب بخورد. شاید بشود استفاده کرد که اگر انسان با آب سرد خود را بشوید به صحت نزدیکتر است کما اینکه می گویند حمام گرفتن با آب سرد منفعت دارد. در دستور دینی هم داریم که وقتی خواستید با آبی غسل کنید اول آن آب را مزمه کنید و از آن آب بخورید. این دستور برای این است که آبی را برای غسل کردن و وضو گرفتن انتخاب کنید که قابل آشامیدن باشد و

۱- سوره ص، آیه ۴۱.

۲- سوره ص، آیه ۴۲.

کاملاً صاف و زلال و پاک باشد.

قصه حضرت ایوب علیه السلام عبرتی برای گرفتاران خردمند

همان قدرتی که از زیر پای اسماعیل شیرخوار آب زمزم را جوشانیده است همان قدرت از زیر پای حضرت ایوب علیه السلام چشمه صحت جوشانید:

﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾

پای خود را بر زمین مالید و از زیر پا چشمه جوشید، آب صاف و زلال بالا آمد و خود را در آن آب شستشو داد و تمام زیبایی ها به او برگشت؛ صحت، سلامت، عافیت و نشاط به او برگشت. بیابانی که آن جا بود به گلستان و گلزار تبدیل شد. حتی وقتی همسرش آمد او را نشناخت. چون هر روز می آمد برایش غذا می آورد. آمد دید بیابان، سبز و خرم شده و یک جوانی هم در آن وسط نشسته. تعجب کرد که چه اتفاقی افتاده، ایوب کجا رفته، تا اینکه خود حضرت گفت: من شوهرت هستم. در ادامه خداوند متعال می فرماید:

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾^۱

ما دعای او را اجابت نمودیم و تمام گرفتاری ها که بود از او برطرف کردیم و خانواده اش را به او بازگردانیم، حتی دو چندان به او دادیم.

گفته اند: دوازده فرزند بودند که از بین رفته بودند، دوازده فرزند زنده شدند و بیست و چهار نفر شدند آیا مراد این است یا اینکه نه، به او اولادی دادیم و نوه هایی آمدند جای رفته ها را پر کردند؟ اقوال مختلف است؛ بعضی ها گفته اند همان اولادی که مرده بودند خداوند آن ها را زنده کرد و به تعداد آن ها که دو مقابل شدند خدا اولاد داد. به هر حال هر دو محتمل است. «رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا»؛ خواستیم رحمت خود را به او نشان بدهیم و هم: «وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ»؛ تذکری برای عبادت کنندگان باشد. در آیه دیگر دارد:

﴿وَذِكْرَىٰ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲

تذکر و یادآوری برای خردمندان و اندیشمندان باشد.

آن ها فکر کنند و هرگز دل به اسباب ظاهر نبندند که اگر اسباب ظاهری از دست

۱- سوره انبیاء، آیه ۸۴.

۲- سوره ص، آیه ۴۳.

رفت مایوس شوند. مسبب الاسباب را نادیده نگیرند.

تمام اسباب و وسایل اگر فراهم است من فراهم کرده ام، اگر هم گرفتم من می گیرم. و بدانند همان کسی که از زیر پای بیمار چشمه صحت می جوشاند و آن کسی که با دم گاو مرده که به بدن انسان مرده زده می شود او را زنده می کند که در سوره بقره داریم:

﴿قُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱

گفتم پاره ای از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد تا بیندیشید.

اوست که:

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۲

زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^۳

شب را در روز و روز را در شب داخل می کند.

ولذا خردمندان همیشه در حال تذکر و انابه به در خانه او باشند، آن چنان که

ایوب علیه السلام بود:

﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۴

همانا ما او را شکوبا یافتیم، چه بنده خوبی بود بسیار بازگشت کننده به سوی خدا

بود.

عابدترین و محبوبترین فرد به درگاه خدا

در قصه ای داریم که حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد که خدایا! من می خواهم عَبْدُ النَّاسِ و أَحَبُّ الْخَلْقِ را بینم، کسی که از همه عابدتر و از همه محبوب تر به درگاه توست را بینم. خطاب رسید برو کنار دریا، آنجا قریه ای هست با این نشانی، او آنجاست. حضرت موسی آمد دید مردی نشسته مرضی جذام و برص او را از پای درآورده

۱- سوره بقره، آیه ۷۳.

۲- سوره روم، آیه ۱۹.

۳- سوره حدید، آیه ۶.

۴- سوره ص، آیه ۴۴.

است و در عین حال مشغول تسبیح و یاد خداست. به جبرئیل فرمود: من دنبال کسی می‌گردم که اَعْبَدَ و أَحَبَّ الخَلْق باشد. جبرئیل گفت آن کسی که دنبالش می‌گردد همین است. این اَعْبَدُ النَّاس و أَحَبُّ الخَلْق است.

حضرت موسی گفت من انتظار داشتم که مرد صَوَّامی، قَوَّامی، شب زنده‌داری، روزها روزه‌داری، دائم در حال رکوع و سجودی را ببینم. این آدم گوشه‌نشین و بینوایی است که قادر بر حرکت نیست، صیام و قیامی ندارد. جواب شنید که آنکه اَعْبَدُ النَّاس و أَحَبُّ الخَلْق اِلَى الله است همین شخص است. بعد جبرئیل گفت حالا بنگر و بشنو که من چه می‌کنم و او چه می‌گوید. گفت من از جانب خدا مأمورم علاوه بر این بلیاتی که دارد؛ مرض جُذام و بَرَص دارد و فلج شده، مأمورم چشمش را هم نابینا کنم. اشاره به چشم‌ها کرد از حذقه درآمد و به رخسارش لغزید. دید دست به دعا برداشت گفت: «رَبِّ أَنْعَمْتَنِي بِهِمَا حَيْثُ شِئْتَ وَ سَلَبْتَنِي إِيَّاهُمَا حَيْثُ شِئْتَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ يَا بَارِئاً وَصُول»؛ پروردگارا! خواسته بودی مرا از این نعمت‌ها برخوردار کردی، حالا هم خواستی نعمت داده را از من گرفتی، شکر می‌کنم ای خدای مهربان و ای خدای نعمت‌بخش.

حضرت موسی علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! من مُسْتَجَابُ الدَّعْوِه هستم. دوست داری دعا کنم همه آن نعمت‌هایی که خدا از تو گرفته به تو برگرداند و سلامت و عافیت برگردد؟ گفت: نه، دوست ندارم: «لَا أُرِيدُ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ اخْتِيَارُهُ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اخْتِيَارِي لِنَفْسِي»؛ من هیچ‌کدام از اینها را که گفتم نمی‌خواهم، آن چیزی را که او برای من می‌پسندد برای من محبوب‌تر است تا آنچه را که خودم برای خودم می‌پسندم.

یکی خودم برای خودم می‌پسندم و یکی او برای من می‌پسندد. او پسندیده نابینایم کند دوست دارم، پسندیده مریضم کند دوست دارم. فرمود که من در دعای تو شنیدم که گفتی: «یا بَارِئاً وَصُول»؛ ای خدای مهربان و ای خدای نعمت‌بخش! حضرت موسی از او سؤال کرد خدا به تو چه مهربانی کرده چه نعمتی داده که این قدر شکر می‌کنی، یا بَارِئاً یا وَصُول می‌گویی؟ گفت در این قریه‌ای که من زندگی می‌کنم هیچ‌کس جز من نیست که خدا را بشناسد و خدا را عبادت کند. آیا این محَبَّت نیست؟ چه محَبَّتی بالاتر از این و

چه نعمتی بالاتر از این، که توفیق معرفتش را و توفیق عبادتش را به من عنایت فرموده و این بزرگترین نعمت برای من است.

چنین کسانی حقیقتاً بندگانِ شاکر و صابر به درگاه خداوند متعال هستند. ما هم در دعای ماه رجب می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ»؛ خدایا! من از تو درخواست می‌کنم آن صبری را که شاکرین دارند.

درعین حال که محنت و گرفتاری دارند مع‌الوصف شاکر هم هستند. اینها نمونه‌هایی هستند که حضرت ایوب عليه السلام هم به عنوان نمونه و اُسوه‌ای در قرآن نشان داده شده است.

پروردگارا! به حرمت قرآن کریم و عترت طاهره عليه السلام به همه ما توفیق صبر و شکر عنایت بفرما.

توفیق تحمّل مصائبی که خودت برای ما تقدیر کرده‌ای عنایت بفرما.

قلب‌های ما را به نور ایمان و تقوا و یقین منور بگردان.

دل‌های ما را به نور محبت اولیائت نورانی بگردان.

حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

و السّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

خشم خوش

سرانجام حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾

از صاحب ماهی (یونس) یاد کن زمانی که با خشم تمام از میان مردم بیرون رفت و معتقد بود که ما بر او تنگ نمی‌گیریم، در میان چند ظلمت ندای او بلند شد که معبودی جز تو نیست، تو از هر عیب و نقصی منزهی، من از ستمکارانم.

حضرت یونس علیہ السلام و ترک اولی

به تناسب آیه‌ای که تلاوت شد آیاتی از سوره صافات را که در مورد حضرت یونس علیہ السلام است تعدادی از آن را در جلسه گذشته ذیل همین آیه ترجمه کردیم.

﴿وَإِنْ يُونُسَ لِمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ. فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

و یونس از پیامبران بود. هنگامی که به سوی کشتی پر از (جمعیت و بار) فرار کرد. و با سرنشینان کشتی قرعه انداخت، قرعه به نام ایشان درآمد. (او را به دریا افکندند) و ماهی بزرگی او را بلعید در حالی که او سزاوار سرزنش بود. و اگر از تسبیح کنندگان نبود. قطعاً تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

گفته شد حضرت یونس علیہ السلام شتاب کرد و زودتر از موعد از میان قوم مُلحد بیرون آمد از این جهت ترک اولی شد و از جانب خدا به خاطر آن ترک اولی مورد ملامت بود.

حضرت یونس در شکم ماهی مشغول به تسبیح شد و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (خدایا!) معبودی جز تو نیست، تو از هر عیب و نقصی منزهی، من از ستمکارانم.

۱- سوره صافات، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴.

منظور قرآن از ماندن در شکم ماهی تا روز قیامت

در اینجا منظور از اینکه تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند چیست؟ آیا ماهی تا روز قیامت زنده می ماند و یونس علیه السلام در شکم ماهی از بین می رفت؟ یا ماهی می مُرد و حضرت یونس علیه السلام زنده می ماند؟ یا این که هر دو تا روز قیامت زنده می ماندند؟ یا منظور این است که قبر او شکم ماهی می شد؟ یعنی هم ماهی می مُرد و هم یونس علیه السلام می مُرد منتهی قبرش شکم ماهی می شد. هرکسی وقتی می میرد تا روز قیامت یک قبری دارد؛ یکی تا روز قیامت در دل خاک می ماند و یکی در شکم دریا می ماند، یکی هم در شکم ماهی می میرد و قبرش تا روز قیامت شکم ماهی می شود.

اینها احتمالاتی است ولی در روایت داریم که هر دو زنده می ماندند. اگر حضرت یونس تسبیح نمی کرد خدا هم ماهی را تا روز قیامت زنده نگه می داشت و هم یونس علیه السلام در شکم ماهی محکوم به حبس ابد می شد و تا روز قیامت زنده می ماند. بله، آن قدرتی که بتواند ماهی را که خودش خلق کرده تا روز قیامت زنده نگه دارد و یونس علیه السلام هم در شکم ماهی بماند، همان قدرت قادر است حضرت ولی عصر علیه السلام را با همین بدنِ عنصری، مصون از هرگونه آفات و حوادث تا روز قیامت نگه دارد.

استبصار عبدالله بن عمر

در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایتی از ابو حمزه ثمالی نقل می کند که گفت من نزد امام سید الساجدین علیه السلام بودم و عبدالله بن عمر خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: یا بن الحسین! از قول شما نقل می کنند که ادعا کرده اید که حبس یونس علیه السلام در شکم ماهی به خاطر این بود که ولایت جدّ شما امیر المؤمنین به ایشان عرضه شد و ایشان در پذیرش ولایت شما کمی توقف و تأمل کرد از این رو محکوم به حبس در شکم ماهی شد. آیا شما این مطلب را فرموده اید؟ فرمودند: «بَلَى ثَكَلْتَكُ أُمُّكَ»؛ بله، مادرت به عزایت بنشیند. «ثَكَلْتَكُ أُمُّكَ» درجایی گفته می شود که فرد مغرور و خیلی خودخواه است برای این که سورت او را بشکنند و نقص او را یاد آور شوند گاهی این تعبیر گفته می شود. فرمود: بله من گفته ام. بعد عبدالله بن عمر گفت: «فَأَرِنِي آيَةَ ذَلِكَ إِنْ كُنْتُ مِنْ

الصَّادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویی نشانم بده. یعنی دلیلی یا برهانی برای این مطلب اقامه کن. ابوحزمه نقل می‌کند که امام فرمود: چشمان خود را ببندید، من و عبدالله بن عمر چشمان خود را بستیم، بعد از مدتی گفتند حال چشمانتان را باز کنید. ناگهان دیدیم که درکنار دریای بیکرانی هستیم، امواج آب روی هم بالا می‌رود و چون کوهی روی سینه آب می‌افتد، غوغایی است و خیلی سر و صداست. بعد عبدالله بن عمر شروع کرد به لرزیدن و گفت: «سَيِّدِي دَمِي فِي رَقَبَتِكَ»؛ سیدی و مولای من! اگر بمیرم خونم به گردن شماست. حضرت فرمود: خودت گفתי نشانم بده. حالا ببین و بشنو.

بعد حضرت خطاب کردند: «يَا أَيُّهَا الْهُوتُ»؛ ای ماهی! ناگهان دیدیم که امواج آب کنار رفت و ماهی بزرگی مانند کوه سر از آب برآورد و گفت: «لَبَّيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ»؛ فرمود که تو کیستی؟ ماهی جواب داد: «أَنَا حُوتٌ يُونسُ يَا سَيِّدِي»؛ من همان ماهی یونس هستم ای آقایم. بعد فرمود: «أَنْبِئْنَا بِالْخَبَرِ»؛ جریان را بازگو کن. ماهی گفت تمام انبیاء که از جانب خدا مبعوث شده‌اند ولایت شما اهل بیت به آن‌ها عرضه می‌شد هر کدام که بی تأمل می‌پذیرفتند به آن‌ها درجات و ارتقاء معنوی عطا می‌شد و هر کدام اندکی تأمل می‌کردند محکوم به بلا می‌شدند.

به یونس علیہ السلام که ولایت شما را عرضه کردند، اندکی تأمل کرد. نه این‌که نخواست بپذیرد کمی تأمل کرد. گفت: «فَكَيْفَ أَتَوَلَّى مَنْ لَمْ أَرَهُ وَلَمْ أَعْرِفْهُ»؛ چگونه تولی داشته باشم نسبت به کسی که تا به حال او را ندیده‌ام و ولایت او را قبول کنم؟ لذا محکوم به حبس شد و به من خطاب شد که: «أَنْ التَّقِيَّ يُونسُ وَلَا تُوهِنِي لَهُ عَظْمًا»؛ او را التقام کن ولی نباید استخوانی از او بشکنی. من هم طبق دستور التقامش کردم، او را بلعیدم. او در شکم من بود و من در اعماق دریاها سیرش می‌دادم تا این‌که در شکم من مشغول تسبیح شد و می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». وقتی که در مقابل خدا تسلیم شد و از آن ترک اولی که اندک تأملی در قبول ولایت شما بود تائب و منیب شد به من خطاب شد که: «فَقَذَّفْتُهُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ»؛ او را به ساحل بیفکن. این بود که من او را سالم به ساحل افکندم.

بعد از این که این خبر را ماهی گزارش داد، حضرت به ماهی فرمود: به جایگاهت برگرد. ماهی هم سر به آب فرو برد. بعد به ما فرمودند چشم‌هایتان را ببندید و ما هم چشم‌هایمان را بستیم و بعد دیدیم در مدینه همانجا که اوّل بودیم هستیم. و عبدالله بن عمر هم در برابر حضرت خضوع کرد و تسلیم شد.

این روایت نشان می‌دهد که اگر حضرت یونس علیه السلام تسبیح نمی‌گفت و تسلیم نمی‌شد هردو، تا روز قیامت زنده می‌ماندند. ماهی زنده می‌ماند و یونس علیه السلام هم در شکم می‌ماند.

چگونگی رهایی حضرت یونس از شکم ماهی

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾^۱

ما او را در حالی که بیمار بود در بیابانی خشک و بی‌آب و گیاه افکندیم.

وقتی از شکم ماهی بیرون آمد موجود ضعیف و ناتوانی بود. آدمی که مدّتی را در شکم ماهی بگذراند مثل جوجه‌ای می‌شود که گوشتش آب شده باشد، مثل اینکه تازه از مادر متولّد شده بطوری که اندک نسیمی آزارش می‌داد، اندک شعاع خورشید اذیتش می‌کرد. ضعیف و ناتوان در کنار دریا افتاده بود.

﴿وَأَنْبَثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾^۲

بوته کدویی کنارش رویاندیم.

بوته کدو، برگ‌هایش هم پهن و هم آبدار است و از دیگر خصوصیات برگ کدو این که مگس روی آن نمی‌نشیند. او که تازه از شکم ماهی بیرون آمده مگس هم آزرده‌اش می‌کند، این بود که بوته کدو کنارش رویاندیم. «یَقْطِین» همان کدو است. بوته کدو کنارش رویید تا در سایه آن از وزش باد و تابش خورشید مصون بماند. در روایت هست که یک بُز کوهی هم مأمور شد که هر روز بیاید و از پستانش به او شیر بدهد. تا این که کم‌کم رشد پیدا کرد و از کدو مستغنی شد، آن بوته کدو هم خشکید.

اینها نشان دهنده این است که تخلف از فرمان خدا اگر اندک هم باشد گرفتاری

۱- سورة صافات، آیه ۱۴۵.

۲- سورة صافات، آیه ۱۴۶.

به بار می آورد و راه نجاتش هم توبه کردن و بازگشتن و انابه به سوی خدا و همه چیز را تحت قدرت خدا دیدن است. به قول آن شاعر که می گوید:

نقش هستی نقشی از ایوان ماست خاک و باد و آب سرگردان ماست

رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما آن می کنند^۱

خیال نکنید این سیل و صاعقه و زلزله که می آید خودش می آید و این حوادثی که ناگهان در عالم پیدا می شود خود به خود اتفاق می افتد نه، این طور نیست. آنچه که فرمان ما صادر می شود طبق آن عمل می کنند. هیچ موجودی در این عالم حرکتی از خود نشان نمی دهد جز با اذن و اراده ما.

رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما آن می کنند

ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج فرمان می دهیم

سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت زاتش ما سوخت هر شمع می که سوخت

قطره ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود

قطرات باران مأموریت دارند. یک قطره باران بدون حساب نازل نمی شود. یک برگ از درخت بی اراده و مشیت خدا و بی اذن خدا و بی مصلحت از درخت نمی افتد، هر چه در این عالم هست با اراده و مشیت خدا و امر خدا و مصلحت خداست.

عنایت خداوند حتی به بندگان گنه کار خود

از بزرگی نقل شده که گفته است: من کنار رود نیل قدم می زدم عقربی را دیدم که با شتاب به سوی آب حرکت می کند تعجب کردم که این عقرب با این عجله کجا می رود؟ و از آن طرف هم دیدم قورباغه ای از وسط آب با شتاب به کنار ساحل می آید. عقرب از این طرف و قورباغه هم از آن طرف، بعد دیدم که قورباغه از آب بیرون آمد و عقرب بر پشت قورباغه سوار شد و دوباره قورباغه با شتاب در میان آب به سمت دیگر حرکت کرد. من گفتم حتماً سُرّی در این کار هست. به دنبال آن ها رفتم دیدم رسید زیر درختی که جوانی

خواهیده و ماری از بالای شاخهٔ درخت آویخته شده درست محاذی صورت این جوان تا بیفتد برای نیش زدن این جوان.

عقرب با عجله آمد از ساقهٔ آن درخت بالا رفت و یک نیش به دم آن مار زد و آن مار به خود پیچید و روی زمین افتاد و مُرد. من آمدم کنار این جوان، دیدم مست است و بوی شراب هم از دهانش استشمام می‌شود. تعجب کردم که خداوند حکیم این جوان را که خواب و از خود بی‌خبر است به عقرب مأموریت داده که قورباغه او را سوار کرده به آنجا برده و دشمن آن جوان را از بین ببرد. من نشستم تا آن جوان به هوش آمد، گفتم این مار را ببین وقتی دید حیرت و وحشت کرد، جریان را برای او بیان کردم. او خیلی تضرع کرد و منقلب شد و از آن گناهانی که داشت توبه کرد و من این ابیات را برای او خواندم.

يَا نَائِمًا وَالْجَلِيلُ يَحْرُسُهُ مِمَّا يُلَاقِي فِي حِنْدِسِ الظُّلَمِ
كَيْفَ تَنَامُ الْعُيُونُ عَنْ مَلِكٍ تَأْتِيكَ مِنْهُ فَوَائِدُ النِّعَمِ^۱

ای به خواب رفته‌ای که خداوند بزرگ تو را از اموری که در تاریکی‌های بسیار شدید برای تو پیش می‌آید حفظ می‌کند، چگونه چشم‌هایت را از توجه به پادشاهی که بهره‌های نعمت‌ها از سوی او به تو می‌آید، می‌بندی و نمی‌بینی؟

قطره‌ای کز جویباری می‌رود از پی انجام کاری می‌رود

ما بسی گم گشته بازآورده‌ایم ما بسی بی‌توشه را پرورده‌ایم

این جوان هم گم گشته‌ای بود و خدا به این کیفیت او را به راه آورد.

میهمان ماست هرکس بینواست آشنا با ماست چون بی‌آشناست

خوشا آن بینوایانی که نوایی جز خدا برای خود نمی‌بینند.

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^۲

حضرت یونس را به سوی قومش فرستادیم که صد هزار نفر یا بیشتر بودند.

عبارت «أَوْ يَزِيدُونَ» برای تردید نیست، اگر به معنای «بَل» گرفته بشود بهتر است.

۱- فلاح السائل، صفحه ۲۷۲.

۲- سوره صافات، آیه ۱۴۷.

او را به سوی مردمی که صد هزار نفر بلکه بیشتر بودند فرستادیم که دوباره آن‌ها را به راه آورد.

خشم حضرت یونس علیہ السلام از قوم جفا کار خود

قوم یونس از اقوامی هستند که درست در هنگامی که عذاب خدا می‌خواست نازل شود اینها به خود آمدند و متنبّه و توبه‌کار شدند و خداوند آن‌ها را مورد مغفرت قرار داد. حضرت یونس علیہ السلام بعد از این که از قوم خود خیلی رنج دید سی و پنج یا چهل سال در میان قوم خود ارشاد کرد و کسی مؤمن نشد. فقط دو نفر که یکی عابدی به نام «تنوخا» بود و دیگری عالمی به نام «روبیل» بود اینها ایمان آورده بودند.

یونس علیہ السلام از خدا برای قومش درخواست عذاب کرد و بعد هم پیشنهاد خود را نزد این دو نفر بیان کرد. آن‌که عابد بود گفت وظیفه همین است و اینها به راه نمی‌آیند و باید از بین بروند. اما آن مرد عالم گفت به نظر من اگر شما در میان قوم بیشتر توقّف و مدارا می‌کردید شاید بهتر بود. جناب یونس علیہ السلام گفت: نه، من از دست آنان رنجیده‌ام و جز اینکه برایشان بلا نازل بشود راهی نیست. نزد قوم آمد و آن‌ها را تهدید کرد که خداوند بلا را حتم کرده و روزش هم معین است و آن روز چهارشنبه نیمه سؤال است هنگام طلوع خورشید بلا نازل خواهد شد.

مردم طبق معمول تمسخر کردند و یونس علیہ السلام هم از میان قوم خود بیرون رفت و آن جریان بلعیده شدن توسط ماهی پیش آمد.

ارشاد مؤثر مرد عالم

ولی مرد عالم در میان قوم ماند و روی کوه بلندی رفت و مردم را صدا زد و مردم چون به او اعتماد داشتند پای کوه رفتند و او مردم را تهدید کرد و گفت: ای مردم! پیامبر خدا از شما ناراحت و خشمگین شده و یقیناً بر شما بلا نازل خواهد شد، به فکر راه چاره باشید. مردم هم از این کلمات او نگران شده گفتند حال که چنین است به ما راه نشان بده، چکار کنیم؟ پیغمبر ما که از میان ما رفته است، راه چاره چیست؟

او گفت: به نظر من این کار را بکنید؛ آن چهارشنبه‌ای که وعدهٔ بلا است همان شب، مرد و زن و کودک، در پای همین کوه اجتماع کنید بعد بچه‌ها را از مادرها جدا کنید و بچه‌های حیوانات را هم از مادرانشان جدا کنید. مادرها و حیوانات در فراق بچه‌ها و بچه‌ها در فراق مادرها بنالند و یک حال تضرع و بیچارگی پیش بیاید و شما توبه کنید تا خداوند توبه‌تان را بپذیرد. آن‌ها همین کار را کردند و همان شب آمدند پای کوه اجتماع کردند و مادرها را از بچه‌ها جدا کردند و لوله‌ای در آن بیابان پیچید.

سپیدهٔ صبح که دمید و مردم منتظر نزول بلا بودند، موقع طلوع خورشید دیدند که آثار بلا پیدا شد؛ هوا منقلب شد و طوفان سهمگین و باد خیلی وحشتناکی وزید و صداهای مهیب از درون ابر شنیده شد. مردم فهمیدند که این مقدمهٔ نزول بلاست. این بود که بر ناله و افغان خود افزودند و شدیداً به حال توبه و استغاثه درآمدند.

سبقت رحمت خدا بر غضبش

در واقع اینجا دریای رحمت خدا و دریای غضب خدا پنجه به پنجه هم انداخته بودند. طوفان، دریای غضب خدا بود و دل‌های توبه‌کار دریای رحمت خدا بود و این دو در حال جنگ با هم بودند تا سرانجام کدام غالب بشود. دریای غضب خدا به جوش آمده بود و می‌خواست این مردم نابکار گنه‌کار را از بین ببرد و مانند لقمه‌ای در کام خود ببلعد. از طرف دیگر دریای رحمت خدا هم که دل‌های توبه‌کار بندگان گنه‌کار بود جلو آمده بود و می‌خواست دریای غضب خدا را عقب بزند. ولی به حکم اینکه همیشه رحمت خدا بر غضبش پیشی دارد: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ اینجا هم رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفت.

کم‌کم مردم دیدند طوفان در حال عقب‌نشینی است. «وَهُوَ عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ خدا در کنار دل‌های شکسته است. دل اگر بشکند و اضطراب پیدا کند تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد:

۱- مهج الدعوات، صفحه ۹۹.

۲- عده الداعی، صفحه ۱۷۷.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۱

خداست که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را بر طرف می‌سازد. مگر می‌شود قلب مضطرب واقعاً دعا کند و او نپذیرد؟ او وعده اجابت داده است. دیدند کم‌کم طوفان فرو می‌نشیند ولی تا زوال ظهر عذاب بالای سرشان بود و نفس‌ها در سینه‌هایشان تنگ شده بود. خلاصه اینکه رحمت خدا غالب شد و مردم دیدند کم‌کم عذاب بالا می‌رود و آسمان منجلی شد و آفتاب از پس ابر بیرون آمد و بنای درخشندگی گذاشت و اینها عمری تازه به دست آوردند و جانی نو گرفتند. مادرها، بچه‌های خود را در آغوش خود فشردند و مردها به گرمی با هم مصافحه کردند و از آن مرد عالم بزرگوار تشکر نمودند که آن‌ها را راهنمایی کرده و به قرب خدا نزدیکشان کرده است. این بود که برای پذیرش حضرت یونس علیہ السلام آماده شدند.

از آن طرف جناب یونس علیہ السلام به خاطر اینکه ترک اولی کرد و از بندگان گنه‌کار خدا زود کناره‌گیری کرد، مدتی در شکم ماهی محبوس بود. هنگامی که او را از دریا نجات دادند فرمودند: برخیز! برخیز برو که ما قوم را برای پذیرش دعوت تو آماده کرده‌ایم. وقتی حضرت به میان قوم خود آمد مردم او را پذیرفتند و با کمال محبت او را در آغوش گرم خود گرفتند و ارشاد شدند. آیه می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲

چرا هیچ شهری نبود که ایمان بیاورد تا ایمانشان به آنان سود دهد؟ مگر قوم یونس، هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا پایان عمرشان آن‌ها را بهره‌مند ساختیم.

مردم گنه‌کار چرا توبه‌کار نشوند تا توبه‌شان مقبول بشود؟ قوم یونس چنین شدند. قوم یونس تبه‌کار و مشرک بودند اما به راه آمدند، وقتی واقعاً مؤمن و خائف شدند ما هم عذاب خزی و ذلت و خواری را از ایشان برداشتیم و آن‌ها را تا دم مرگشان از لذات زندگی

۱- سوره نمل، آیه ۶۲.

۲- سوره یونس، آیه ۹۸.

برخوردار کردیم.

در اینجا مسئله این نبوده که ارادهٔ مرد عالم، ارادهٔ پیامبر بزرگواری را خنثی کرده باشد که او از خدا عذاب خواسته باشد و عالم دفع عذاب کرده باشد. در واقع این نبوده بلکه این یک نقشهٔ الهی بود، به این کیفیت ترسیم شده که پیغمبر بزرگواری در میان قوم خود ارشاد و هدایت کند و عاقبت خسته بشود و از خدا برای آن قوم بلا بخواهد و خدا هم تقاضای او را اجابت کند. بعد هم یک عالمی در میان مردم، آن‌ها را به سمت پیغمبر بزرگوار خدا هدایت کند و آن‌ها را برای پذیرش دعوت او آماده کند و خداوند آن‌ها را پیامرزد.

این یک نقشه بوده که خدا آن را ترسیم کرده تا جناب پیغمبر، دعوت عذاب کند و عالم هم مردم را آماده کند برای اینکه هدایت او را بپذیرند و در نتیجه ارزش وجود عالمان پاک در میان مردم روشن بشود. که آن‌ها آنچنان اثر دارند که رزم شیاطین می‌کنند و واقعاً دل‌ها را برای پذیرش دعوت حق آماده می‌کنند.

عنایت و رحمت خدا به بندگان خود

وقتی جناب یونس علیه السلام از شکم ماهی بیرون آمد بعد زیر درخت کدو مصونیت پیدا کرد تا کم‌کم حال حضرت بهتر شد و بهبود یافت و دیگر نیازی به بوتهٔ کدو نبود. خداوند کرمی بر بوتهٔ کدو مسلط کرد و آن بوتهٔ کدو خشکید. جناب یونس علیه السلام به سبب آنسی که با آن بوتهٔ کدو داشت متأثر و غمگین شد. وحی شد که ای یونس! چطور بوتهٔ کدویی که نه تو آن را کاشته بودی و نه آبش داده بودی برای خشکیدنش متأثر شدی اما چطور روا دیدی صد هزار نفر از مردمی که مخلوق من بودند، من آن‌ها را آفریده بودم و من آن‌ها را روزی داده‌ام ولی تو خواستی بلا نازل بشود و آن‌ها را از بین ببری؟ تو برای از بین رفتن یک بوتهٔ کدو متأثر شدی و راضی نشدی، چطور من راضی باشم به این که صد هزار نفر از قومی که تبه‌کارند به عذاب مبتلا بشوند. این جلوه‌ای از لطف و رحمت پروردگار است که هر چه گناهان ما زیاد می‌شود باز هم خدا به ما لطف و عنایت دارد. ولی باید مراقب باشیم مشمول سنت استدراج نشویم.

امام سیدالشهداء علیہ السلام در جملاتشان دارند: «اللَّهُمَّ لَا تَسْذِرْجَنِي بِالْإِحْسَانِ»؛ خدایا! مرا با نعمت‌هایت استدراج نکن. به گونه‌ای نشود من هرچه گناه بیشتر می‌کنم لطف تو بیشتر شود و غرور مرا بگیرد، خیال کنم که عملکرد آلوده من مورد رضای تو است. باید از خدا بخواهیم که به لطف و عنایتش همه ما را از گناه و معصیت برحذر و دور بدارد ان شاء الله. نور یقین و ایمان و تقوا را در دل‌های ما بتاباند. به برکت انفاس قدسی اهل بیت علیهم السلام همه ما عامل به قرآن کریم و بیانات عترت طاهرین علیهم السلام باشیم ان شاء الله. دم جان دادن با دیدن مولایمان امیرالمؤمنین علیهم السلام همه گناهانمان و همه ظلمت‌ها از صفحه جانمان برطرف گردد ان شاء الله.

پروردگارا! به حرمت امیرالمؤمنین، محبتش را در دل‌های ما افزون بگردان.
در دنیا و برزخ و محشر دست ما را از دامانشان کوتاه مفرما.
حسن عاقبت به همه ما عنایت مفرما.

آمین یا رب العالمین
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ذکر یونسیه برای مؤمنین
اثر بخش و عزت آفرین

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَخَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

از صاحب ماهی (یونس) یاد کن زمانی که با خشم تمام از میان مردم بیرون رفت و معتقد بود که ما بر او تنگ نمی‌گیریم، در میان چند ظلمت ندای او بلند شد که معبودی جز تو نیست تواز هر عیب و نقصی منزهی، من از ستمکارانم. ما دعای او را اجابت کردیم و از غصه نجاتش دادیم، ما مؤمنان را این‌گونه نجات می‌دهیم.

ذَالْتُون یعنی صاحب ماهی

از جمله پیغمبرانی که نام شریفشان در این آیه مبارکه آمده است حضرت یونس علیه السلام است که از او تعبیر به ذَالْتُون شده یعنی صاحب ماهی خیلی بزرگ. حُوت هم به معنای ماهی است مطلق ماهی. ذَالْتُون یا ذُوالتُّون و یا ذی التُّون به حساب قاعده ادبی تعبیراتش فرق می‌کند. به اصطلاح اهل ادب از اسماء سته است، در حالت رفعی با واو خوانده می‌شود ذُوالتُّون و در حالت نصبی با الف خوانده می‌شود ذَالْتُون و در حالت جرّی هم با یاء خوانده می‌شود ذی التُّون، فرقی نمی‌کند.

در این آیه شریفه از حضرت یونس علیه السلام تعبیر به ذَالْتُون شده یعنی صاحب ماهی. منظور از کلمه صاحب یعنی رفیق ماهی بوده، مثلاً صاحب غار. آدم با هر کس رفیق باشد صاحب گفته می‌شود. کسی هم زندان با کسی باشد صَاحِبِ السِّجْن گفته می‌شود یعنی رفیق زندان. در سوره یوسف داریم: «یا صَاحِبِ السِّجْن»؛ یعنی ای دو یار زندانی! از حضرت یونس تعبیر به «صاحب ماهی» شده ذَالْتُون یعنی رفیق ماهی بودی، مدّتی ملازم ماهی بودی. ایشان از انبیاء بنی اسرائیل است.

حوزه رسالت حضرت یونس علیه السلام و نافرمانی مردم

بعد از جناب سلیمان علیه السلام برای اهل نینوا مبعوث شده. نینوا به چند جا گفته

می‌شود، یکی از آن مواضع ظاهراً سرزمینی در اطراف کوفه بوده است و قبری نزدیک کوفه کنار شطّ به نام قبر یونس است. حضرت یونس علیه السلام برای ارشاد مردم نینوا مبعوث شده بود و آن مردم، مشرک و خیلی طاغی و سرکش بودند. حضرت یونس مدت زیادی در میان آن جمعیت به دعوت مردم مشغول بود و قریب چهل سال مداوم در ارشاد مردم بود و هیچ مؤثر واقع نشد. فقط دو نفر ظرف این مدت به او ایمان آوردند؛ یکی مرد عابدی و دیگری مرد عالمی بود بقیّه مردمی بودند که استهزاء و تمسخر و تکذیب می‌کردند و انواع اذیت و آزار را روا داشتند تا اینکه حضرت یونس به خشم آمد و غضب کرد.

به تعبیر قرآن: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا»؛ بر آن مردم خشمگین شد و غضب کرد و از خداوند تقاضای عذاب کرد که بر آن قوم عذاب نازل بشود. دعا هم مستجاب شد و بنا شد که زمینه نزول عذاب فراهم بشود. حتی روز و ماه آن هم معین شد. شب چهارشنبه نیمه شوال هنگام طلوع شمس، وعده داده شد که در آن ساعت عذاب خدا بر این قوم نازل بشود. به این سبب بود که حضرت یونس علیه السلام از میان این جمعیت گناهکار بیرون آمد که نکند عذاب که نازل می‌شود دامن او را هم بگیرد. اگر یک جمعیتی مستحقّ عذاب و بلا هستند وظیفه است که انسان از میانشان خارج بشود.

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾

از صاحب ماهی (یونس) یاد کن زمانی که با خشم تمام از میان مردم بیرون رفت و معتقد بود که ما بر او تنگ یا سخت نمی‌گیریم.

معنایش این نیست که او معتقد بود ما بر او قدرت نداریم، این که معقول نیست.

کلمه قدر به معنای تنگی و ضیق است. اینجا هم به همان معناست. در قرآن داریم:

﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾^۱

آدمی که به تنگدستی در روزی یا ضیق رزق مبتلا شده از آنچه خدا به او داده

انفاق کند.

و یا در سوره فجر آیه ۶۱ داریم:

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾

اما چون او را بیازماید و رزق را بر او تنگ گیرد گوید پروردگارم مرا خوار کرد. یونس علیه السلام از میان مردم بیرون رفت. «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»؛ کلمه ظَنّ در اینجا به معنی گمان می‌کرد یا احتمال می‌داد نیست. کلمه ظَنّ در خیلی جاها به معنای اعتقاد آمده کما اینکه روز قیامت انسان بهشتی وقتی نامه عملش به او داده می‌شود می‌گوید:

﴿هَؤُلَاءِ أَقْرَبُا كِتَابِيَهٗ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ﴾^۱

نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که به حساب اعمالم می‌رسم (لذا اعمالم را طبق احکام خدا انجام دادم).

کلمه ظَنّ در اینجا به معنی اعتقاد است به معنای گمان نیست. حضرت یونس اعتقادش این بود که بر او سخت نمی‌گیریم و عذابی که خواسته است بر قوم او نازل می‌کنیم. در این سوره جریان یونس علیه السلام خیلی مفصل بیان نشده ولی در سوره صافات تفصیل بیشتری دارد. در سوره صافات دارد که:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾^۲

یونس از مرسلین و فرستادگان ما بود. وقتی که به سمت کشتی مملو از بار و جمعیت گریخت.

ترک اولای حضرت یونس علیه السلام و گرفتاری او

چون جناب یونس علیه السلام در اینجا ترک اولایی را مرتکب شد لذا به زندان در شکم ماهی محکوم شد. ترک اولای او همین عجله کردن در خروج بود والا غضب کردنش ترک اولی نبود. غضب کردن بر قوم طاغی و عاصی، خود وظیفه است چون برای خدا است. خشمش درست بوده خروجش هم درست بوده. انسان وظیفه دارد از میان قوم عاصی و طاغی که زمینه نزول بلا برای آن‌ها فراهم شده بیرون برود. هم غضبش طبیعی بوده و هم خروجش وظیفه شرعی بوده. آن‌که زمینده نبود عجله او بود. دچار شتابزدگی شد. یعنی بهتر این بود که بیشتر تحمل می‌کرد که آن را ترک کرد (اولی یعنی بهتر بود). حضرت یونس کاری که کرد بد نبود آن کارش هم خوب بود بر آن قوم غضب کرد و

۱- سوره حاقه، آیه ۲۰.

۲- سوره صافات، آیات ۱۳۹ و ۱۴۰.

از میان مردم بیرون رفت. این که بد نبود ولی بهتر این بود که در میان مردم می ماند و بیشتر تحمّل می کرد و شکیبایی بیشتری به خرج می داد شاید به راه بیایند. این بهتر را ترک کرد و به خاطر همین گرفتار شد و به بلا محکوم شد.

وقتی از میان مردم بیرون آمد به ساحل دریا رسید. کشتی برای رفتن آماده بود. حضرت یونس هم در آن کشتی سوار شد، وقتی بین راه به وسط دریا رسیدند، دریا متلاطم شد و کشتی به حالت غرق درآمد. دو جور نقل شده؛ بعضی نقل کردند که کشتیان گفت: بار سنگین و جمعیت زیاد است. باید یکی از مسافران به دریا انداخته شود که بار سبک تر بشود. بعضی نقل می کنند: وقتی وسط دریا رسیدند حیوان عظیم الجثّه ای (نهنگی) سر از آب درآورد و سر راه کشتی قرار گرفت. دهان خود را برای بلعیدن باز کرد. آن ها همه مردمی زاهد و راهب بودند گفتند: بین ما کسی هست که عاصی است و تمرد کرده، این حیوان دنبال او می گردد. او را باید طعمه این حیوان قرار بدهیم تا راه باز بشود. برای شناخت فرد عاصی باید قرعه بکشیم تا ببینیم به نام چه کسی در می آید، به نام هر کسی درآمد باید او را در میان دریا بیفکنیم.

یا خود کشتیان گفت کشتی سنگین است و برای سبک کردن آن باید به قید قرعه کسی را در آب بیفکنیم، یا یکی از میان جمعیت گفت که بین ما کسی هست که عاصی است باید او را شناسایی کنیم و به دریا بیندازیم تا راه باز بشود، قرعه کشیدند. آیه هم می فرماید:

﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾^۱

حضرت یونس با جمعیتی که در کشتی بودند مساهمه کرد یعنی قرعه کشیدند و او محکوم به زوال شد.

و قرعه مشروعیت دارد حتی در دین مقدّس ما هم قرعه هست: «أَنَّ الْقُرْعَةَ لِلْكَلِّ أَمْرٌ مُشْكِلٌ»^۲؛ هر جا مطلب مشکلی پیش بیاید و تشخیص داده نشود، قرعه بکشند که مشخص بشود.

۱- سوره صافات، آیه ۱۴۱.

۲- هدایة الامة، جلد ۸، صفحه ۳۴۸.

در روایت داریم امام صادق علیه السلام فرموده است: «أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقَرْعَةِ إِذَا فُوضَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»؛ کدام داوری عادلانه‌تر از قرعه است؟ وقتی تفویض امر به خدا بشود، از خدا بخواهد آن واقع با قرعه نشان داده بشود، آیا خداوند نفرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».

قرعه کشی مکرر برای به دریا انداختن حضرت یونس علیه السلام

امام صادق علیه السلام به این آیه برای قرعه استشهاد کردند و گفتند که خدا هم فرموده است، جناب یونس علیه السلام هم با آن‌ها قرعه کشیدند، قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد. حیفشان آمد شخص بزرگواری را با آن قیافه نورانی و جذّاب به دریا بیفکنند. گفتند: این درست نیست، اشتباه شده، دوباره قرعه می‌کشیم. باز به نام ایشان درآمد. چندین بار مکرر شد در همه دفعات قرعه به نام جناب یونس علیه السلام درآمد. آخر الامر جناب یونس گفت من تسلیم، معلوم می‌شود مقدر خدا این است که من باید درون دریا بیفتم: «فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»؛ «مُدْحَض» یعنی محکوم به زوال شد که باید او را از کشتی بیرون کنند و در دریا بیفکنند، این کار را هم کردند. حضرت یونس را در دریا افکندند:

﴿قَالَتْقَمَةُ الْحُوتِ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾^۱

آن نهنگ هم دهان باز کرده بود و مانند یک لقمه او را بلعید در حالی که مستحقّ این ملامت بود.

التّقام یعنی لقمه کوچکی را انسان در دهانش بگذارد و بلعید. این ماهی چقدر بزرگ بوده که انسان به این بزرگی را مانند یک لقمه کوچک بلعیده است. حالا هم پی برده‌اند که ماهی‌هایی وجود دارد که طول آن سی متر است و تنها جگرش بالغ بر یک تن می‌شود. به هر حال این ماهی، بزرگ بوده که به «نون» تعبیر شده. چون «حُوت» یعنی مطلق ماهی ولی «نون» یعنی ماهی خیلی بزرگ که مانند لقمه‌ای حضرت یونس علیه السلام را بلعید: «وَهُوَ مُلِيمٌ»؛ و جناب یونس علیه السلام مستحقّ این ملامت بود.

۱- من لایحضره الفقیه، جلد ۳، صفحه ۹۲.

۲- سورة صافات، آیه ۱۴۲.

عجیب است، تخلف از فرمان خدا خیلی گرفتاری می‌آورد حتی برای انبیاء. مطلب خیلی باریک است یعنی به این سادگی نیست که انسان لغزشی پیدا کند و او را رها کنند. ما را نمی‌گیرند چون ما به آن عظمت و معرفت نیستیم. مثل ما با آن‌ها مثل این که در حضور سلطان مجلسی برگزار شده است همه وزراء، وکلا و بزرگان مملکت حضور دارند یک بچه چهار یا پنج ساله هم هست، این بچه در حضور سلطان معلق می‌زند و آواز می‌خواند با او کاری ندارند اما اگر نخست‌وزیر پای خود را دراز کند مورد عذاب واقع می‌شود. اگر لفظی یا چیزی بخواهد خلاف ادب بگوید او را عقاب می‌کنند، به این سادگی نیست. و لذا ما اینگونه‌ایم. انبیاء در حضور خداوند مانند همان نخست‌وزیر در حضور سلطانند. آن‌ها باید بسیار مراقب باشند اگر کلمه‌ای بر خلاف ادب و نزاکت در حضور سلطان مقتدر بگویند سخت‌گیری دارد. ولی ما را نمی‌گیرند. ما مانند بچه‌ایم، معلق می‌زنیم، آواز می‌خوانیم. خدا را به حساب نمی‌آوریم. افراد دیگر باشند آن‌ها را به حساب می‌آوریم. پیش دیگران معلق نمی‌زنیم ولی پیش خدا چرا! مطلب خیلی برای بزرگان باریک است، در اثر اندک غفلتی، بلا بر سرشان می‌بارد.

ترک اولای جناب سلیمان علیه السلام

جناب سلیمان علیه السلام یک بار از گفتن *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* غفلت کرد و نتیجه آن را دید. او که زنان متعدّد داشت روزی در مجلس خود در میان اعوان و انصارش فرمود من دارای فرزندان خواهم شد که همه مرد شمشیر و دلیر و در راه خدا مجاهد باشند. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* نگفت. یک لحظه به مشیت خود تکیه کرد، از مشیت ازلی غافل شد. لذا به مشیت الهی هیچ‌کدام از همسران سلیمان حمله نشد مگر یکی، آن هم آدم ناقص الخلقه‌ای به دنیا آورد که نصف بدن داشت و بی‌جان بود و لذا قرآن فرموده است:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ﴾^۱

ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم سپس به درگاه خدا توبه کرد. ما او را در معرض آزمایش قرار دادیم و گرفتارش کردیم، یک جسد بی‌جان را

روی تخت سلیمان مقتدر با آن عظمت انداختیم که به او بفهمانیم تا مشیت ما نباشد فعالیت‌های شما منشأ اثر نخواهد بود. «ثُمَّ أَنَابَ»؛ و لذا سلیمان توبه‌کار شد. به سمت ما برگشت: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي»؛^۱ گفت: پروردگارا! من اشتباه کردم، مرا بیامرز. خلاصه خیلی مطلب دقیق است؛ گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، إن شاء الله، ماشاء الله، هیچ‌گاه نباید از زبان ما بیفتد. ما مسلمانی، ما معتقدیم. به هر کاری که اقدام می‌کنیم، به هر جا که قدم می‌گذاریم، هر لقمه‌ای که برمی‌داریم، هر لفظی که می‌گوییم، بسم الله الرحمن الرحيم بگوییم.

ضرورت گفتن إن شاء الله در هر کاری

بگوییم إن شاء الله این کار را خواهم کرد.

﴿وَلَا تَقُولْ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾

هیچ وقت نگو من چنین کاری را در آینده خواهم کرد مگر اینکه (بگویی) اگر خدا بخواهد.

این تربیت قرآنی است، ما خیلی از این تربیت دوریم. در راه تهران مشهد داخل هواپیما بودیم، مهماندار مطالبی می‌گفت از جمله اینکه، یک ساعت و ده دقیقه در راهیم و فلان ساعت بر زمین می‌نشینیم، هیچ وقت کلمه إن شاء الله را به کار نبرد. هرچه ایشان می‌گفت، ما می‌گفتیم إن شاء الله؛ اگر خدا بخواهد این مقدار بالا می‌رویم، خدا بخواهد فلان ساعت پایین می‌آییم. یک مسلمان تربیت شده در مکتب قرآن نباید کلمه إن شاء الله، بسم الله و ماشاء الله از یادش برود.

خلاصه برای بزرگان خیلی مطلب باریک است. باید فهمید که این دنیا نمازخانه است، انسان برای توجه به خدا آمده، هدف از خلقت انسان نماز است. والا ما نیامده‌ایم که سیر و پیاز جمع کنیم، آمده‌ایم نماز بخوانیم: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي»^۲؛ نماز را برای یاد من برپا دار.

۱- سوره ص، آیه ۳۵.

۲- سوره طه، آیه ۱۴.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

جَن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بندگی کنند.

شما برای من آمده‌اید، من فراموش شده‌ام. شما دائم دور خود می‌چرخید؛ او پول‌داره، این زورداره، این پدرم است، او مادرم است و این رفیقم است، پس رَبِّ من کجاست؟ پس جناب یونس علیه السلام جای ملامت داشت: «وَهُوَ مُلِيمٌ».

اعجاز در شکم ماهی زنده ماندن حضرت یونس علیه السلام

﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾

وقتی که به سمت کشتی مملو از بار و جمعیت گریخت.

عجیب است حتّی أَبَقَ تعبیر شده، بنده‌ای که از مولای خود فرار کند و بگریزد می‌گویند أَبَقَ. یعنی به قدری این تخلف برای جناب یونس بزرگ بوده که ترک اولی محسوب شده اما به هر حال خدا از آن تعبیر به أَبَق می‌کند. به سمت آن کشتی پر از جمعیت فرار کرد، بنده گریزپای شد. غافل از اینکه مشیت ما در هر جا می‌گیرد. وسط دریا باشد، در خشکی، درون کشتی، همه جا می‌گیرد. لذا: «وَهُوَ مُلِيمٌ»؛ او جای ملامت و سرزنش داشت.

عبارت «فَطَلَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» احتمال دارد به اینجا مربوط باشد، یعنی او در شکم ماهی که رفت معتقد شد که ما بر او سخت نمی‌گیریم. اگر توبه‌کار و تائب بشود او را می‌پذیریم. اعتقاد به این پیدا کرد و لذا آنجا تسبیح کرد، در شکم ماهی شروع کرد به توبه کردن. خود در شکم ماهی ماندن از اعجاز و خرق عادت است. و الا یک انسان زنده چطور در شکم ماهی زنده می‌ماند، مگر می‌شود؟ چون انسان به هوا محتاج است، در جای حبسی که هوا به او نمی‌رسد چند دقیقه بیشتر نمی‌تواند زنده بماند.

چقدر یونس علیه السلام در شکم ماهی مانده؟ مختلف نقل شده؛ بعضی گفته‌اند نه ساعت، بعضی گفته‌اند سه روز، بعضی گفته‌اند چهل شبانه‌روز. هر کدام باشد خرق عادت است. چند دقیقه بیشتر آدم نمی‌تواند در جایی که هوا به او نمی‌رسد زنده بماند.

جنین در شکم مادر زنده است و می ماند برای اینکه هنوز دستگاه تنفسش به کار نیفتاده، او تنفس نمی کند و اکسیژن لازم را هم از خون مادر می گیرد. او حسابش جداست ولی انسان بزرگی که باید با تنفس زنده بماند، در شکم ماهی نمی تواند زنده بماند. این زنده ماندنش اعجاز و خرق عادت است.

مشکل اساسی ما ضعف توحید است

قرآن از این خارق العاده ها زیاد دارد. این برای انسان قرآنی تعجب آور نیست. برای آدمی که کفر به خدا دارد و ایمان به خدا و قدرت خدا ندارد، او تعجب می کند و برای او افسانه است. می خندد و می گوید مگر می شود یک انسانی در شکم ماهی چهل شبانه روز یا یک ساعت زنده بماند؟ این برای او خنده آور است و استهزاء دارد ولی ما که اثبات خدا در عالم کرده ایم مشکلی نداریم. ما معتقدیم همین که توحید انسان درست شد همه امور اصلاح می شود، تمام لنگی ها در توحید است.

تمام کسانی که در دین و در معارف دین اشتباهاتی دارند؛ در معراج، در شق القمر، در طول عمر امام زمان، منشأ همه نبودن توحید است. یعنی هنوز توحید درست نیست، خدا را نشناخته. وقتی انسان خدا را باور کرد که قدرت مطلق است، پس همه کارها درست است. اوست که این کارها را می کند. قدرتی که جناب ابراهیم را در میان آتش زنده نگه داشته، آتش را به گلستان مبدل کرده، همان قدرتی که دریا را برای موسی عَلَيْهِ السَّلَام شکافته، دوازده جاده راه درست کرده، دیوار آبی بالا آورده، آب ها را روی هم چیده دیوار شده، از این طرف هم دیوار رفته بالا، وسط خشک شده و لشکر عبور کرده، همان قدرت است که جناب یونس را در شکم ماهی زنده نگه داشته. به هر حال در شکم ماهی ماند و آنجا «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»؛ معتقد شد که ما بر او سخت نمی گیریم. حالا اگر توبه کند ما با کمال رحمت او را می پذیریم. لذا بنا کرد تسبیح گفتن، ذکر یونسیه هم معروف است.

کارگشایی بسیار بالای ذکر یونسیه

یکی از ادکار ارباب عرفان ذکر یونسیه است. همین که در قرآن کریم آمده: «فَنَادَى

فِي الظُّلُمَاتِ؛ در میان چند ظلمت ندای حضرت یونس بلند شد: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ جز تو معبودی ندارم، تو منزّه از هر عیب و نقصی هستی، من ظالمم، من بر خود ستم کردم.

این بسیار ذکر مبارکی است که شایسته است انسان در مشکلات به این ذکر مداومت داشته باشد. اگر در سجده باشد مطلوب‌تر است، زیاد در سجده این ذکر را بگوید. انسانی که گرفتاری و مشکلاتی دارد، و در حبس حوادث گرفتار شده واقعاً در خانه خدا از دل بنالد و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

چون چنین شد: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ»؛ ما هم اجابتش کردیم. همین‌که ندایی از دل برخیزد ما قبول می‌کنیم. «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ»؛ قبولش کردیم و از غصّه نجاتش دادیم. «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ این آخر آیه خودش بشارتی است. یعنی این منحصر به یونس نیست بلکه هر مؤمنی که با ایمان به در خانه من بیاید، چون تخلف کرده گرفتار شده، حالا که گرفتار شده من آماده پذیرشم. هر وقتی که در خانه من ندایش بلند بشود من هم جواب لیبیک به او می‌گویم. و لذا: «كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ ما مؤمنین را این‌طور نجات می‌دهیم.

﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلِئْتِ فِي بَطنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند.

چون یونس مُسَبِّح بود نجاتش دادیم، اگر مُسَبِّح نبود، اگر توبه نمی‌کرد، اگر از در تسلیم وارد نمی‌شد تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می‌ماند. آن زندان موقت برای چند ساعت و چند روز بود ولی اگر تسبیح خدا را نمی‌گفت تا روز قیامت به زندان ابد محکوم می‌شد. این آیات ادامه دارد.

همه امید ما به شفاعت سعادت بخش سید الشهداء علیه السلام

این شب‌ها انتساب به وجود اقدس امام سید الشهداء علیه السلام دارد. فردا شب، شب ولادت مولای ماست. آن آقایی که ما با او خیلی ارتباط داریم، اگر چه دل‌های ما با همه چهارده معصوم ارتباطش برقرار است ولی امام حسین علیه السلام امتیاز دیگری دارد. تمام

خانه‌های ما عزاخانهٔ امام حسین علیه السلام است. این دل‌های ما کانون محبت امام حسین است. پرچم‌های عزای امام حسین علیه السلام همیشه بالای درب خانه‌های ما و مساجد ما هست. و لذا ارتباطی که با او داریم خیلی محکم است. و ان شاء الله روز قیامت هم از آن دری که وارد بهشت خواهیم شد باب الحسین است.

بهشت درهای زیادی دارد؛ باب الصلوة، باب الصیام و باب الحج دارد ولی وقتی آدم به اعمال و عبادت خود بنگرد، معلوم نیست نماز حسابی داشته باشد که از باب الصلوة وارد بشود، نه روزه حسابی که بخواهد از باب الصیام وارد بشود و نه حج خوبی که بخواهد از باب الحج وارد بشود. اما باب الحسین، باب وسیعی است که از همه درها شلوغ‌تر روز قیامت همان باب الحسین است، ازدحام جمعیت در آنجا از همه جا بیشتر است.

امیدواریم ما هم مشمول لطف و عنایتش باشیم که روز ولادتش دست شفاعتش دراز شده اول از آسمان شروع به شفاعت کرده، فطرس ملک به پناه گهوارهٔ امام حسین علیه السلام آمد چون مطرود بود. فطرس هم ترک اولایی کرده بود بال و پر آسمانی اش ریخته بود. روز سؤم شعبان دید میان زمین و آسمان رفت و آمدی برقرار شده فرشتگان در رفت و آمد هستند. سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتند: خدا به رسول خاتم فرزند عینیت فرموده. جبرئیل گفت: همراه ما بیا که اگر قرار باشد خدا تو را ببخشد به برکت این مولود تو را خواهد بخشید. لذا آمد و خودش را به گهوارهٔ امام حسین علیه السلام چسباند و مورد لطف خدا قرار گرفت. بعد هم با بال و پری تجدید شده در آسمان بالا می‌رفت. افتخار می‌کرد و می‌گفت: «مَنْ مِثْلِي وَأَنَا عَتَاةُ الْحُسَيْنِ»؛ چه کسی در میان فرشتگان مانند من است؟ من آزاد شدهٔ حسینم.

خدایا! ما هم اگر باشیم آزاد شدهٔ امام حسینیم. ما از خود چیزی نداریم. اگر بتوانیم خود را زیر این پرچم تا دم جان دادن نگه داریم.

خدایا! به آبروی امام حسین همهٔ ما را در زیر پرچم امام حسین ثابت و سالم نگه

بدار.

محبّتش را در دل های ما هر لحظه افزون بگردان.
در دنیا و برزخ و محشر دست ما را از دامن او کوتاه مگردان.
حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین
والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

جلب عنایت خدا
با رعایت سه ویژگی انبیاء

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا
لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ
رَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود را ندا کرد که پروردگار من! مرا تنها مگذار و
تو بهترین وارثانی. ما دعای او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و نازایی همسرش
را برای وی اصلاح نمودیم، انبیاء همیشه در امور خیر می شتافتند و با رغبت و رهبت ما را
می خواندند و همیشه در حال خشوع بودند.

ذکر نام دو پیغمبر دیگر

عرض شد در این سوره مبارکه قسمتی از حالات انبیاء علیهم السلام ذکر شده و ظاهراً آخرین پیغمبرانی که اینجا نامشان برده شده است حضرات زکریا و یحیی علیهم السلام می باشند. قریب شانزده نفر از انبیاء علیهم السلام در این سوره ذکرشان به میان آمده و این آخرین قسمت از زندگی انبیاء علیهم السلام در سوره انبیاء است. البته حالات حضرت زکریا علیه السلام در سوره مریم هم آمده که در آنجا قدری مفصل تر است ولی در این سوره بطور اشاره بیان شده است.

فرزنددار شدن زکریا در صد سالگی

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا ۖ﴾

و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود را ندا کرد که پروردگار من! مرا تنها مگذار.

زکریا پروردگار خود را برای فرزنددار شدن صدا زد چون او فرزند نداشت در حالی که صد سال از عمرش گذشته بود و همسرش هم آن طور که نوشته اند نودونه سال داشت و عقیم بود. در چنین سنی زکریا علیه السلام از خداوند تقاضای فرزند کرد آن هم مقدمه ای داشت، حضرت مریم را دید در غیرموسم، مورد لطف خدا قرار گرفته میوه غیرموسم به او رسیده از

این جهت از خدا خواست غیرموسم فرزند بگیرد. همان کسی که میوه غیرموسم به حضرت مریم علیها السلام رسانده فرزند غیرموسم هم می تواند به من برساند. ولذا از خداوند تقاضای فرزند کرد و خدا هم دعای او را اجابت کرد.

«رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا»؛ پروردگارا! مرا تنها مگذار. تا به حال تنها بوده ام، انیس و مونس نداشته ام و بعد هم وارث ندارم، فرزندی نصیبم کن که برنامه مرا ادامه بدهد، هم در ارشاد و هدایت مردم و هم در اموالی که در معبد جمع شده آن ها را در غیر راه تو مصرف نکند. اگر دیگران جای من بنشینند هم برنامه ارشاد و هدایت تعطیل می شود هم اموالی که در معبد جمع شده به غیر مصرف الهی می رسد. ولذا از تو می خواهم که وارثی داشته باشم:

﴿لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾

مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی.

بیان برخی نکات مهم آیه شریفه

در این آیه چند نکته جلب نظر می کند؛ یکی اینکه خداوند حکیم با بیانی ملاطفت آمیز و دارای رحمت و محبت تعبیر فرموده:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾

هنگامی که زکریا پروردگار خود را خواند.

نفرمود: «إِذْ نَادَانِي»؛ مرا خواند. و یا «إِذْ نَادَانَا»؛ ما را صدا زد. بلکه فرمود: خدای خودش را صدا زد. یعنی من خدای او هستم و او جز من چه کسی را صدا بزند. کار تعجب آوری نکرده خدای خودش را صدا زده است. مثلاً پدری که می گوید پسر من مرا صدا زد. این معنایش این است که من پدر او هستم و جا دارد که فرزندم پدر خود را صدا بزند، جز من کسی را ندارد.

تعبیر «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» تعبیر ملاطفت آمیزی است. ممکن بود بفرماید: «إِذْ نَادَى اللَّهَ» و یا «إِذْ نَادَانَا» و یا «إِذْ نَادَانِي». این تعبیر ممکن بود باشد و نتیجه یکی بود اما «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» لطف و محبت فوق العاده ای است. خدای خودش را صدا زده و جا هم داشت که مرا صدا بزند. همچنان که درباره گنه کاران دارد که:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱

آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم نمایند، خدا را یاد کنند و برای
گناهان خود آمرزش طلبند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟
انسان‌های گنه‌کاری گناهی کرده‌اند و بعد پشیمان می‌شوند و استغفار می‌کنند و از
خدا آمرزش می‌خواهند. کیست جز خدا آمرزنده؟ یعنی جا دارد و باید هم از من بخواهند.
گنه‌کاران باید از من بخواهند که آن‌ها را بیامرزم چون جز من کسی را ندارند.

﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾

چه کسی جز خدا بیامرزد؟ این هم لطف و محبت است. در دعای کمیل هم
می‌خوانیم: «أَمَّ كَيْفَ تَزَجَّجُرُ زَبَانُيْتُهَا وَهُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبِّه»؛ چگونه مأموران دوزخ او را به
قهر برانند با آن‌که تو را به پروردگاری می‌خواند؟

آن موقعی که آتش داران جهنم که متصدیان آتشند او را زجرش می‌کنند و تازیانه بر
او می‌زنند فریاد می‌زند: «یا رَبِّه». خدایا! آیا می‌شود بنده ضعیفی را تازیانه آتشین بزنند او
فریاد بزند یا رَبِّه و آن رب به دادش نرسد؟ اینجا هم تعبیر همین است:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾

زکریا پروردگار خود را صدا زد. بعد گفت:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا﴾

پروردگار من! صاحب اختیار من! مرا تنها مگذار.

اشاره به ادب انبیاء در قرآن کریم

این نحوه گفتار نشانه ادب و رعایت احترامی است که انبیاء علیهم‌السلام دارند، انبیاء
مؤدبانه با خدا صحبت می‌کردند:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا﴾

حتی خیلی صریح هم نگفته که مثلاً من بچه و اولاد می‌خواهم. همین مقدار گفته

است که مرا تنها مگذار. تعبیر «لَا تَذَرْنِي» هم مشتق از «وَذَر» به معنای رها کردن چیزی با بی‌اعتنایی است. چیزی که بی‌ارزش باشد و انسان آن را رها کند می‌گویند: وَذَرَهُ. خدایا! به من بی‌اعتنایی نکن. خدایا! درست است که من بی‌ارزشم اما تو مرا رها نکن: «لَا تَذَرْنِي فَرْدًا»؛ مرا تنها مگذار.

حضرت ابراهیم علیه السلام هم می‌فرمود:

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾^۱

وقتی من مریض می‌شوم او شفا می‌دهد. نمی‌گویند که وقتی مریضم می‌کند شفا می‌دهد. یعنی این مریض شدن را به خداوند نسبت نمی‌دهد، به خودش نسبت می‌دهد. من بیمار می‌شوم او شفا می‌دهد. و اگر هم می‌گفت:

﴿وَإِذَا أَمَرَضَنِي فَهُوَ يَشْفِينِ﴾

باز هم درست بود ولی خلاف ادب بود. همین مقدار هم رعایت ادب می‌شود که من وقتی بیمار می‌شوم او شفا می‌دهد. یا در آیات قبلی حضرت ایوب علیه السلام به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

﴿أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۲

خدایا! گرفتاری به سراغم آمده و تو مهربانی تو ارحم الراحمینی. نفرمود که خدایا تو گرفتارم کرده‌ای، گرفتاری به سراغم آمده. این هم باز یک جلوه از ادب انبیاء علیهم السلام است. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» هم به همین کیفیت است. معنای آن این است که من دعا کردم و از تو خواستم که فرزنددار بشوم اما طلبکار هم نیستم. بعضی‌ها خود را از خدا طلبکار می‌دانند و اصلاً با خدا دعوا می‌کنند. بعد هم اگر اجابت نشد از او گله می‌کنند و داد و فریاد راه می‌اندازند. خیر، از تو فرزند خواستم آن هم امتثالاً لِلْأَمْرِ خواستم. چون امر کرده بودی دعا کنم دعا کردم و الا من کجا و این فضولی‌ها کجا؟

﴿لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳

خدا مالک آسمان‌ها و زمین است. ملک مال اوست، ملک مال اوست، سلطنت

۱- سوره شعراء، آیه ۸۰.

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۳.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۸۰.

از آن اوست. من چه کاره‌ام؟ «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»؛^۱ او هرچه دلش خواست انجام می‌دهد مالک در مُلک خویش است، من مملوک او هستم، او حقّ تصرف دارد، می‌خواهد کور کند، می‌خواهد کر کند، می‌خواهد عقیم کند، می‌خواهد فقیر کند، می‌خواهد مریض کند. من مملوکم، من صاحب اختیار چیزی نیستم، او مالک همه چیز است، او مالک من است. ولذا اگر امر به دعا نکرده بود خودم را به این جسارت ذی حق نمی‌دانستم که چیزی بخواهم. خودش گفته بخواه، می‌خواهم. اگر نفرموده بود که بگو یا الله! فضولی هم نمی‌کردم و به خودم حق نمی‌دادم.

«الهِ لَوْلَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِكَ لَنَزَّهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ»^۲؛ خدایا! اگر نه این بود که امتثال امرت واجب است تو را منزّه از این می‌دانستم که یادت کنم، اصلاً اسمت را بر زبانم جاری کنم.

زبان من آلوده است اسم تو پاک است. اسم پاک چه مناسبتی با زبان ناپاک دارد؟ ولی چون امر کرده‌ای که به یاد تو باشم، امر کرده‌ای که «یا الله» بگویم، «یا ربّاه» بگویم، از این نظر می‌گویم وگرنه اسم تو کجا و زبان من کجا؟ یاد تو کجا و قلب آلوده من کجا؟ اینجا هم همین است اگر تو نگفته بودی: «ادْعُونِي»^۳؛ مرا بخوانید. من جرأت نمی‌کردم که بخوانم و حالا هم که می‌خوانم امتثالاً لِأَمْرِ خواندم، اگر هم ندادی، مُلک مال تو است، حکم مال تو است، من طلبکار نیستم، گله‌گذار نیستم، شکایتی هم ندارم.

«أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»؛ نه اینکه اگر من اولاد نداشته باشم بی وارثم. خیر، «نِعْمَ الْوَارِثُ اللهُ»؛ الله نِعْمَ الْوَارِثُ است. مگر می‌شود انسان بی وارث بماند؟ خیر، «الامام عَلِيٌّ نِعْمَ الْوَارِثُ»؛ وجود اقدس امام عَلِيٌّ در این عالم طبع وارث خوبی است. در عالم نظام خلقت هم الله نِعْمَ الْوَارِثُ است. «لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». نه اینکه اگر فرزند ندهی من بی وارثم. نه، «أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»؛ بهترین وارث‌ها تو هستی. ولی در عین حال چون به ما گفته‌ای؛ آنچه که به نظر شما حاجت می‌رسد از من بخواهید، به هر چیزی که محتاج هستید و احساس نیاز می‌کنید از من بخواهید، من دوست دارم که بنده‌ام پیش من اظهار

۱- مصباح الشریعه، صفحه ۶۰.

۲- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات ذاکرین.

۳- سورة غافر، آیه ۶۰.

نیاز کند، نمک آش خود را هم از من بخواهید، حتی بند کفش خود را هم از من بخواهید. این خواستن را امر کرده‌ای.

ما هم به آداب قرآن و به آداب انبیاء علیهم‌السلام مؤدب باشیم، دعا که می‌کنیم بطور طلبکارانه دعا نکنیم، بلکه امتثالاً لِلْأَمْرِ دعا کنیم، چون امر به دعا کرده و اگر هم اجابت نکرد، نکرد.

سبب مستجاب نشدن برخی از دعاها

حتی از انبیاء هم گاهی دعا اجابت نشده، در این اشکالی نیست. ابراهیم علیه‌السلام درباره‌ی آزر که پدرخوانده‌اش بود دعا کرد اجابت نشد. حضرت نوح علیه‌السلام درباره‌ی پسرش دعا کرد اجابت نشد. اشکالی به آن نیست. آن‌ها امتثالاً لِلْأَمْرِ دعا می‌کنند و هیچ‌وقت هم این دعاها بی‌اثر نمی‌ماند، منتهی گاهی مصلحت بر این است که آثار این دعاها در این دنیا ظاهر بشود، گاهی هم نه، مصلحت بر این است که آثار این دعاها در غیر این دنیا، در غیر آن موردی که بنده خواسته ظاهر بشود، به هر حال دعا بی‌اثر نیست. او که فرموده بخواه و بخواهیم هیچ‌وقت به دعای ما بی‌اعتنایی نمی‌کند، حتماً اجابت می‌کند منتهی اجابت‌ها مختلف است؛ یا همانی که خواسته‌ایم به ما می‌دهد و گاهی چیزی مهم‌تر از آن در زندگی ما را به ما می‌دهد یا از آن خواسته‌ی ما بلایی را دفع می‌کند که خود متوجه نبودیم یا در برزخ و محشر که شدیدترین حالت برای ماست به ما می‌دهد.

پس انبیاء علیهم‌السلام هم گاهی دعایشان مستجاب نشده و مصلحت در این بوده که اثر آن دعا در این دنیا ظاهر نشود، جای دیگری ظاهر می‌شود. انبیاء چون توجه دارند لذا امتثالاً دعا می‌کنند. حضرت زکریا عرضه داشت: من اگر فرزند داشته باشم خوب است حاجت به فرزند دارم.

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا﴾

خدایا! مرا تنها مگذار. درعین حال اگر هم ندادی، ندادی.

﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾

تو بهترین وارثانی.

مستجاب شدن دعای حضرت زکریّا

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾^۱

ما دعای او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و نازایی همسرش را برای وی اصلاح نمودیم.

ما یحیی را به زکریّا هبه کردیم، عطیه‌ای بود، موهبتی بود، نعمت بزرگی بود. و همسرش را برایش اصلاح کردیم، یعنی صلاحیت و شایستگی به او دادیم که بتواند تولید فرزند کند. در نود و نه سالگی برای تولید فرزند صالح نبود. معلوم است بر اثر جریان طبیعی، یک زن نودونه ساله که خودش از اوّل عقیم بوده و حالا به سنّ یائسگی هم رسیده مسلم است که دیگر فرزنددار نخواهد شد. ولی درعین حال زکریّا از ما خواست و ما هم با قدرت مطلقه خود همسرش را آماده بارداری کردیم.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند فقط به آن می‌گوید باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

پیرزن عجز نودونه ساله را شایسته‌اش کردیم که بتواند تولید فرزند کند. تقریباً تا اینجا قصه انبیاء علیهم‌السلام تمام می‌شود.

جلب عنایت خداوند با رعایت سه مطلب

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۳

انبیاء همیشه در امور خیر می‌شتافتند و با رغبت و رهبت ما را می‌خواندند و همیشه در حال خشوع بودند.

این آیه جمع بندی حالات انبیاء علیهم‌السلام است که تقریباً تعلیل است. یعنی چرا ما این قدر انبیاء را مورد لطف خود قرار دادیم و مواردی برخلاف جریان طبیعی به آنها دادیم؛ آتش نمرود را بر ابراهیم گلستان کردیم، طوفان عالمگیر که همه جا را ویران کرد

۱- سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۲- سوره یس، آیه ۸۲.

۳- سوره انبیاء، آیه ۹۰.

و همه از بین رفتند را وسیله نجات برای نوح و همراهانش قرار دادیم، یونس علیه السلام را از شکم ماهی نجات دادیم، برای موسی علیه السلام دریا را جاده و راه کردیم، چرا این همه مواهب؟ علتش این است که انبیاء علیهم السلام سه مطلب را داشته اند. یعنی شما هم متوجه باشید که اگر می خواهید مورد لطف ما قرار بگیرید باید این گونه باشید، روش انبیاء را پیش بگیرید.

فضیلت اول:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾

گرچه بعضی مفسرین مرجع ضمیر «إِنَّهُمْ» را همان خانواده زکریا علیه السلام می گیرند و می گویند «إِنَّهُمْ» اشاره به خود زکریا و همسرش و یحیی علیه السلام داشته است و این مربوط به خاندان زکریا است ولی ظاهراً اگر ما مرجع ضمیر را همه انبیاء بگیریم مناسب تر درمی آید. برای اینکه این سه فضیلت منحصر به خانواده زکریا علیه السلام نبوده بلکه مربوط به همه انبیاء است. همه انبیاء این چنین بوده اند. روایتی هم از معصوم نرسیده به این کیفیت که ما بر آن جمود کنیم و بگوییم پس فقط همین است. اگر روایت و نصی بود که می فرمود ضمیر «إِنَّهُمْ» به خاندان زکریا برمی گردد می پذیرفتیم، اما چون نیست بر حسب احتمال قوی ضمیر «إِنَّهُمْ» به همه انبیاء علیهم السلام برمی گردد.

همه انبیاء چنین بوده اند، دارای این سه فضیلت بوده اند که مورد حمایت ما و عنایت ما قرار گرفته اند. یکی این که:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾

اینها جمعیتی بودند که همیشه در امور خیر سرعت و شتاب داشته اند، با همه وجود خیر بوده اند، همیشه خیرات و برکات و خدمات نسبت به خدا و خلق خدا از آن ها بروز می کرد. سرعت در همه کارها خوب نیست، در امور دنیوی شتابزدگی خوب نیست ولی در عین حال در امور خیر چرا، آنجا سرعت مطلوب است. و لذا در قرآن دستور هم داریم:

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»

برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمان ها و زمین است

بشتابید.

دستور شتاب است، برای تحصیل مغفرت و تحصیل جنت بشتابید. اگر شتابزدگی در سایر امور مذموم است ولی در مورد رحمت خدا، مغفرت خدا و جنت مطلوب است.

تعلیل کاربرد لطیفه ادبی «فی» در آیه شریفه

دیگر اینکه به جای «الی»، «فی» آمده است: «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»؛ و حال اینکه تقریباً باید «الی» باشد کما اینکه در آیه:

﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾

«الی» دارد یعنی بشتابید بسوی مغفرت. ولی اینجا «يُسَارِعُونَ إِلَى الْخَيْرَاتِ» فرموده‌اند بلکه «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» فرموده‌اند. شاید نکته‌ای باشد در این که اگر «الی» باشد یعنی کسی از خارج می‌خواهد به سوی چیزی برود. «الی» بعد از خروج، ورود را می‌فهماند که اول خارجند و بعد به سویی می‌روند، مثل اینکه الآن ما از جنت بیرونیم، «سَارِعُوا إِلَى الْجَنَّةِ» یعنی به سوی جنت بشتابید. اما انبیاء علیهم‌السلام این گونه نیستند که خارج از خیرات باشند و به خیرات رویاورند. نه، اساساً جو زندگی انبیاء علیهم‌السلام همه‌اش خیرات است یعنی ساختمان وجودی‌شان طوری ساخته شده است که همیشه خیرات از اینها می‌جوشد. و لذا خارج نبوده‌اند که به سوی خیرات حرکت کنند بلکه در فضای خیرات فعالیت می‌کنند.

یک شخصی خارج از باغ است و به سوی باغ می‌شتابد، یکی داخل باغ است و داخل باغ فعالیت می‌کند، اینها چنین بوده‌اند. انبیاء علیهم‌السلام علی‌الدوام در جو خیرات بوده‌اند و داخل آن خیرات فعالیت می‌کرده‌اند. جو زندگی‌شان خیرات بوده و فعالیت‌شان در خیرات بوده است.

فضیلت دوم:

﴿وَيَدْعُونَنا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾

همیشه به ما اظهار نیاز می‌کردند. دست‌گذاری‌شان همیشه به سوی ما دراز بود. رَغَب یعنی آنچه که به آن اشتیاق دارند، رَهَب یعنی آنچه که از آن ترس دارند. همیشه از فراق ما ترسانند و وصال ما را طالبند. طالب وصالند و خائف از فراقند. و لذا همیشه با

رَغَبْتَ وَ رَهَبْتَ مَا رَا مِی خوانند.

«يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا»؛ هم با میل و اشتیاق به نعمت های ما و به قرب ما، و هم ترس از فراق ما و دوری از ما، همیشه ما را می خوانند که خدایا! نکند ما را از لطف و عنایت خود محروم کنی.

سومین فضیلت انبیاء این است: «وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»؛ همیشه در حال خشوع بوده اند. انبیاء این گونه نیستند که اگر به نعمت برسند طغیان کنند و مغرور شوند و وقتی به بلا برسند مأیوس بشوند. بلکه هم در حال نعمت همیشه خود را محتاج ما می دانند، فروتنی بیشتر دارند و هم در موقع بلا یاسی ندارند بلکه صبر و دعا دارند.

مزاج های مختلف بشر برای رسیدن به ثروت و قدرت و علم

مزاج بشر مختلف است؛ بعضی هستند وقتی به ثروت یا به قدرت یا به علم برسند خود را گم می کنند، خود را می بازند، سر به طغیان و عصیان می گذارند، هم مایه هلاک خود و هم هلاک دیگران را فراهم می آورند. بعضی هستند پزیرفت و با استعدادند، اینها به ثروتی، به قدرتی، به علمی برسند خود را گم نمی کنند، متواضع تر می شوند و همان را مایه سعادت خود و دیگران قرار می دهند. و راستی این مزاج های روحی افراد بشر عجیب است. قرآن همه این موارد را نشان داده است.

قارون ثروتمند

قرآن از یک طرف قارون آن ثروتمند یهودی را نشان می دهد که حق تعالی فرمود:

﴿وَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ﴾^۱

آن قدر به او گنج داده بودیم که حمل کلیدهای گنج هایش یا خود گنج هایش روی دوش قهرمان ها سنگین بار بود.

قرآن نقل می کند جناب موسی علیه السلام از او درخواست زکات کرد:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ

اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲

۱- سوره قصص، آیه ۷۶.

۲- سوره قصص، آیه ۷۷.

از آنچه خدا به تو داده است آخرت را تأمین کن و بهره خودت را از این دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است.

همه‌اش دنیا نیست بهره خودت را هم بگیر. این که خودت می‌خوری مال خودت نیست مال کرم‌هاست. این بدن چاق می‌شود کرم‌ها می‌خورند، مورها می‌خورند. تو ثروت جمع می‌کنی دیگران می‌خورند. بهره خودت کو؟

﴿إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَتَوَكَّ﴾^۱

بهره تو از مال دنیا این است که قبر خود را آباد کنی.

قارون گفت:

﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۲

این چیزی که دارم با علمم به دست آورده‌ام. با علم و کاردانی خودم، لیاقت داشته‌ام به دست آورده‌ام به کسی مربوط نیست، به کسی چیزی نمی‌دهم. نتیجه چه شد؟

﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ﴾^۳

خودش را با تمام زندگی‌اش در دل زمین فرو بردیم. همه چیز او از بین رفت. با این همه ثروت و این همه گنج می‌توانست برای درجات اخروی‌اش کار کند و نکرد.

فرعون قدرتمند

قرآن از آن طرف فرعون را نشان می‌دهد. او هم به قدرت رسید ولی خود را گم کرد.

گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾^۴

من پروردگار برتر شما هستم. آخرش چه شد؟ «أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ»^۵؛ غرقاب دامن او را

گرفت.

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- سورة قصص، آیه ۷۸.

۳- سورة قصص، آیه ۸۱.

۴- سورة نازعات، آیه ۲۴.

۵- سورة یونس، آیه ۹۰.

عالم مغرور

قرآن از آن طرف عالم بی عمل را نشان می دهد، بلعم باعورا، شخصیت بزرگ روحانی بنی اسرائیل بود و علوم آسمانی داشت:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۱

بر آن ها بخوان سرگذشت کسی را که آیات خود را به او داده بودیم ولی از آن عاری گشت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد.

ما آیات خود را به او داده بودیم اما چه شد؟ از آن چیزی که به او داده بودیم بیرون آمد، شیطان هم زمامش را گرفت و دنبال خودش کشید.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۲

اگر می خواستیم مقام او را با این آیات بالا می بردیم ولی او به زندگی مادی دل بست و از هوای نفس خود پیروی کرد، مثل او مثل سگ است.

آن مشیتی که ما داشتیم و وسایلی که برای او مقدر کرده بودیم، اگر از آن راه می آمد خیلی او را بالا می بردیم. با تمام این علوم و معارف آسمانی ای که داشت اخلاص به زمین پیدا کرد.

زمین به انسان چشمک ها می زند، پول ها، ریاست ها، مقام ها و شهرت ها آدمی را به سمت خودش می کشد. ولذا او اخلاص را به زمین پیدا کرد. «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»؛ مثلش مثل سگ شد. آخر قصه می فرماید:

﴿فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

ای پیامبر! این قصه های قرآنی را برای مردم بگو شاید به فکر بیفتند و اندیشه کنند. قرآن این سه نفر را نشان می دهد که نشان بدهد اینها برای آدم شرف نیست؛ نه ثروت، نه قدرت و نه علم تنها. اینها شرف نیست، اینها عزتی نیست، تشخص نیست. پلیدترین مردم در این عالم به ثروت رسیده اند، پلیدترین مردم در این عالم به قدرت رسیده اند، پلیدترین مردم هم به علم رسیده اند، حتی علوم آسمانی هم داشته اند. اما اینها برای ایشان شرف و

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

عزت نبوده و مایه قرب هم نشده است.

خضوع حضرت یوسف علیه السلام برغم داشتن ثروت و قدرت و علم

اما قرآن از آن طرف نشان می دهد یوسف علیه السلام، هم به ثروت، هم به قدرت و هم به علم رسید اما آن چنان خضوع کرد که دارد:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾

ای پروردگار من! بخشی از سلطنت به من داده ای و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی، ای آفریننده آسمان ها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن.

در این آیه دقت کنید حضرت یوسف صدیق علیه السلام چقدر ادب و خضوع به کار

برده است:

اولاً رَبِّ: خدای من، سرپرست من، صاحب اختیار من، من مربوبم، من مملوکم. و از آن طرف کلمه «مِنْ» تعبیر شده، این که به من داده ای نه اینکه الآن همه سلطنت ها پیش من است. «مِنْ الْمُلْكِ»؛ یک گوشه ای از این سلطنت عالم را به من داده ای. و نه اینکه همه علوم را به من داده ای. در هر دو جا «مِنْ» دارد: «آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»؛ گوشه کمی از سلطنت به من داده ای. «عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»؛ قسمت کمی از علم به من داده ای. «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ تو آسمان ها و زمین را خلق کرده ای. من کی هستم؟ در جنب مخلوقات با عظمت تو من چیزی نیستم که به حساب بیایم.

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»؛ خدایا! من باید بمیرم ولی تو مرا مسلمان بمیران. «وَأَلْحِقْنِي

بِالصَّالِحِينَ»، تازه حضرت یوسف علیه السلام خود را در جرگه صالحین حساب نمی کند. مثل کسی که کاروان رفته و او وامانده، پای رفتن ندارد، می گوید مرا ملحق کن. کسی مرا به کاروان برساند. گویی که کاروان صالحین رفته اند و من وامانده ام. چقدر ادب و چقدر خضوع و تواضع. آن کسی که به ثروت و قدرت و علم رسیده او به این کیفیت اظهار ادب

می‌کند. «وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»؛ خشوع همین است.

ادب و خشوع حضرت سلیمان علیه السلام

مولی المتّقین علیه السلام درباره سلیمان علیه السلام در نهج البلاغه مدحی دارد. می‌فرماید: «سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوءَةِ وَعَظِيمِ الرَّزْقَةِ»؛ سلیمان علیه السلام کسی بود که علاوه بر نبوت و شخصیت آسمانی و قرب و منزلت پیش خدا، مسخّر بر جنّ و انس بود، سلطنتی به او داده شد که به احدی در این عالم این سلطنت را نداده‌اند.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾^۱

سلیمان گفت: پروردگارا! حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد.

یک چنین سلطنت عظیمی، هم سلطنت آسمانی و الهی، هم سلطنت مادی و دنیوی، آن هم عجیب! بر جنّ و انس و وحش و طیر و... بر همه اینها مسلط بود، باد مسخّر فرمان او بود. به یکی از رعایایش (وزیرش) این قدرت داده شد که در یک چشم به هم زدن تخت ملکه سبأ را به بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام منتقل کرد. این شخص یکی از رعایای او بود. این قدرت در خود او هم وجود داشت، در عین حال با همه این عظمت، نزد خدا خضوع می‌کرد:

﴿فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾^۲

هنگامی که سلیمان آن تخت را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم.

من کاره‌ای نیستم، این فضل خدای من است، می‌خواهد امتحانم کند ببیند شاکر می‌شوم یا کفران نعمت می‌کنم. خشوع این است.

پس انبیاء علیهم السلام دارای سه فضیلت بودند: «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»، «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱.

۲- سوره ص، آیه ۳۵.

۳- سوره نمل، آیه ۴۰.

وَرَهْبًا»، «وَكَاُنُوا لَنَا خَاشِعِينَ». شما هم که پیرو قرآنید و تابع انبیایید، اگر می‌خواهید در دنیا هم بزرگ و مورد عنایت خدا باشید و رحمت خدا شامل حالتان بشود این‌گونه باشید: هم در خیرات شتاب کنید، هم همیشه دست نیازتان در خانه خدا و اولیاء خدا دراز باشد و هم اینکه خاشع باشید. همیشه تذلل کنید. به هر درجه‌ای از نظر مالی، ثروتی، قدرتی و علمی رسیدید خود را بنازید و به حساب خود نگذارید. حساب امتحان خدا باشد، نکند که از امتحان کسی مردود درآید.

خضوع و خشوع حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا

روز عاشورا امام سید الشهداء علیه السلام با تمام آن عظمت و قدرت و شکوهی که در دنیا و آخرت دارد، چگونه با خدا صحبت می‌کند. در شب عاشورا آن مدح و ثنایی که در پیشگاه خدا دارد: خدایا! من ثنایت می‌کنم، شکر می‌کنم هم در سَرَّاء هم در ضَرَّاء. آن روزی که روی دوش جَدِّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم شاکرم. فردا هم که بدنم روی خاک‌های گرم کربلا خواهد افتاد شاکرم. آن روزی که من در دامن پیغمبر، جد بزرگواری می‌نشستم و لب‌های مرا می‌بوسید شاکرم. آن روزی هم که خیزران بر لب و دندان من خواهند زد آن روز هم شاکرم. سرم بالای نیزه هم برود شاکرم.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ

بِفَنَائِكَ

پروردگارا! به حرمت امام سید الشهداء در فرج امام زمان تعجیل بفرما.

گناهان ما را بیامرز.

توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.

حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا رب العالمین

و السَّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ایمانِ پایدار
با فکرِ فعال

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾

همه افراد بشر امت واحدند و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید. نوع بشر تفرقه ایجاد کردند ولی همه آنان به سوی ما بازمی گردند. هر کس قسمتی از اعمال صالحات را انجام بدهد و مؤمن باشد سعی او ناسپاسی نخواهد شد و ما تمام اعمال او را می نویسیم.

یگانه بودن ربّ و معبود ما

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۱

همه افراد بشر امت واحدند و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید.

در جلسه قبل آیه فوق مورد بحث بود و به این کیفیت استفاده شد که نوع بشر امت واحدی است قهراً مسیر واحد و مقصد واحدی هم دارد. همه افراد بشر دارای عقل و اراده و اختیارند و از جانب خداوند هم که بعث انبیاء و انزال کتب شده و همه افراد بشر نوع واحدند، امت واحدند و در مسیر واحد هم حرکت می‌کنند و رو به مقصد واحدی هم که معاد و رستاخیز قیامت است حرکت می‌کنند قهراً مبدأ واحد هم دارند؛ ربّ شان واحد، مسیر واحد، مقصد هم واحد. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»؛ من هم که خالق شما هستم قهراً ربّ شما هستم. همان کس که خالق است ربّ است و همان کس که ربّ است معبود است این مسلم است. معبودیّت و الوهیّت لازمه ربوبیّت است و ربوبیّت لازمه خالقیت است، چون خالق شماست شما را اداره می‌کند و از نقص به کمال می‌رساند و سرپرستی می‌کند. پس همان کس که ربّ است معبود شماست و شما نزد او تذلل می‌کنید و نیاز به او دارید، این هدف بوده است. بعد فرمود: متأسّفانه نوع بشر تابع این منطق نشدند بلکه تفرقه ایجاد کردند و از این آزادی در عمل که به آن‌ها داده شده سوء استفاده کردند در حالی که عقل و اختیار و آزادی در

۱- سوره انبیاء، آیه ۹۲.

عمل و حریت در فکر وسیله‌ای بود که آن‌ها راه مستقیم را پیدا کنند اما اهوای نفسانی بر آن‌ها غالب شد و تفرق ایجاد کردند و مسیر واحد را متعدّد کردند و برای خودشان اربابی متعدّد اتخاذ کردند.

در تقسیم بندی کلی، انسان‌ها دو دسته شدند؛ گروهی مؤمن شدند و برنامه آسمانی را قبول کردند و گروهی برنامه آسمانی را قبول نکردند و کافر شدند.

سرنوشت مؤمنان و کافران از نگاه قرآن

قرآن کریم سرنوشت این دو گروه را چنین بیان می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾^۱

هر کس قسمتی از اعمال صالحات را انجام بدهد و مؤمن باشد سعی او ناسپاسی نخواهد شد و ما تمام اعمال او را می‌نویسیم.

آن گروهی که ایمان آورده و عمل کردند ما از ایشان سپاسگزاریم. اینجا عظمت خالق و ناچیزی مخلوق را ببینید بعد تشکر و سپاسگزاری معبود را مشاهده کنید: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ»؛ ما شکور هستیم. خداوند شکور است. ایمان به خدا و عمل صالح، نفعش به خود انسان رسیده وگرنه سودی به حال خداوند ندارد، نه طاعت و بندگی ما و نه عصیان و گناهان ما سود و زیانی به خالق ندارد، تماماً به خود ما بر می‌گردد:

گرجمله کائنات کافرگردند بردامن کبریا نشیند گرد

در عین حال لطف و تشکر هم می‌کند:

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾

ما نخواستیم انسان همه صالحات را انجام بدهد. «مِنَ الصَّالِحَاتِ»؛ اینجا «مِنْ» تبعیض است یعنی قسمتی از صالحات را انجام بدهد ما اکتفا می‌کنیم. مؤمن باشد و بعضی از اعمال صالحات را انجام بدهد نه همه کارهای نیک را.

البته معلوم است هیچ کسی نمی‌تواند همه صالحات را انجام بدهد، هر کسی شرایط خاصی دارد و وظائف خاصی در همان حال خود دارد، به حسب حال خود باید

آن وظایف را انجام بدهد. ولذا قسمتی از صالحات را انجام می دهد و این برای ما کافی است. در یک شبانه روز اگر هفده رکعت نماز بخوانیم مگر کار سختی است؟ مگر دشوار است؟ یا در تمام سال یک ماه رمضان آن هم چند ساعت در روز امساک کنیم مگر کار مشکلی است؟ آیا در تمام مدّت عمر یک بار حجّ به جا آوردن سخت است؟

از ما نخواستند در هر یک ساعت ده رکعت نماز بخوانیم یا هر سال مکه برویم، چنین کار شاقّی خداوند از ما نخواست بلکه فرمود هر کس قسمتی را انجام بدهد ما اکتفا می کنیم منتهی باید مؤمن باشد تا این عمل او از ایمان برخیزد. این دو رکن لازم است: ایمان در قلب باشد و عمل در جوارح، و ایمان قلبی مولّد عمل باشد و عمل هم مولود ایمان باشد اگر یکی تنها باشد کافی نیست. افراد ناپخته و خامی هستند که می گویند خدا را قبول دارم ولی نماز نمی خوانم و عمل صالح ندارند.

ممکن است کسی قلباً خدا را باور کند این ایمان باید مولّد باشد چون خدا را باور کرده دستورش را هم باید قبول کند، ایمان به خداوند باید خاصّیت داشته باشد، ایمان باید مولّد عمل باشد و عقیم نباشد اثرگذار باشد. و یا ممکن است کسی عملی داشته باشد، عملش خوب هم باشد اما از ایمان سرچشمه نگرفته باشد. این هم ارزش ندارد و انسان را به سعادت نمی رساند. سعادت انسان به حکم قرآن معلول دو رکن است: یکی ایمان قلبی و رکن دوم عمل که در همه جای قرآن این مطلب آمده است.

ایمان و عمل صالح در سوره مبارکه عصر

از جمله در سوره مبارکه عصر آمده است:

﴿يَسْمِعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾

قسم به عصر تمام انسان ها در زیانند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند.

مؤمن صالح العمل یعنی قلباً باور کرده و عملاً کار می کند و این کار تولید شده از ایمان سبب سعادت او است و سعی او نزد ما مشکور است و ما کُفّران به سعی او نداریم و

در روز قیامت اعمال او بی نتیجه نیست.

آیه اشاره به آخرت دارد نه دنیا

در دنیا شاید انسان تلاش کند ولی نتیجه‌ای که می‌خواهد حاصل نشود. بله، این طور نیست که در دنیا هرکس تلاش کند به نتیجه برسد. فلذا آیه شریفه که در سوره نجم آمده است که:

﴿وَأَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱

برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

اشاره به آخرت دارد، برخی آن را با دنیا تطبیق می‌دهند و می‌گویند در دنیا انسان آنچه که سعی می‌کند می‌برد هر کس سعی نکند نمی‌برد. خیلی‌ها سعی می‌کنند اما به نتیجه نمی‌رسند. بعضی‌ها سعی می‌کنند اما نتیجه‌اش به دیگران می‌رسد، مثلاً خیلی پدرها جمع کردند ولی بچه‌ها که ذره‌ای تلاش نکردند خوردند و کلی سرمایه نصیبشان شد. این نیست که هرچه انسان در دنیا می‌برد نتیجه سعی و تلاش اوست، بسیاری از تلاشگران به نتیجه نمی‌رسند و بسیاری از بیکاران نتیجه کار دیگران را می‌خورند. پس منظور از این آیه:

﴿وَأَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾

دنیا نیست. اما در آخرت مسلم است یعنی در آخرت امکان ندارد کسی بدون

تلاش خودش بهره‌ای ببرد.

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۲

امکان ندارد خداوند به احدی ظلم کند. هرکس هر سعی و تلاشی که کرده بهره‌مند می‌شود. آنجا سعی پدر را به پسر نمی‌دهند و بالعکس سعی پسر را به پدر نمی‌دهند.

﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ یَرَى﴾

سعی او به زودی دیده خواهد شد. سعی خود او را نشان می‌دهند.

۱- سوره نجم، آیه ۳۹.

۲- سوره کاف، آیه ۴۹.

تأکید آیات دیگر قرآن به آخرت اندوزی

پس کسانی که در دنیا سعی برای آخرت خود می‌کنند ما سعی و تلاش آن‌ها را مشکور قرار می‌دهیم و کفران نمی‌کنیم: «وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ»؛ ما همه را می‌نویسیم، ضبط می‌کنیم و هیچ چیزی از دفتر ما مکتوم و مخفی نمی‌ماند. در سوره لقمان می‌خوانیم که لقمان به پسرش گفت:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾^۱

پسرم! اگر عمل به اندازه دانه خردل که از ارزن هم کوچکتر است در لابه‌لای تخته سنگ‌ها قرار گرفته باشد یا در آسمان‌ها یا در اعماق زمین باشد خدا آن را می‌آورد.

﴿لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾^۲

به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود. مسئله‌ای که قرآن بر آن تأکید دارد ایمان و عمل صالح است که نمی‌شود به سادگی از آن گذشت. مسئله به دست آوردن ایمان، آن هم ایمان قلبی بسیار مهم است، مایه می‌خواهد که آدم ایمان قلبی داشته باشد فقط به زبان نباشد.

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳

عرب‌های بادیه نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم چون هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

مسئله قلبی است، ایمان باید به باور تبدیل بشود، باور قلبی هم به این سادگی نیست. برای وحدانیت شهادت می‌دهید و بر نبوت شهادت می‌دهید ولی در عمل اطاعت نمی‌کنید، شما مؤمن نشده‌اید.

یک وقت لفظی را می‌گوییم و مفهوم آن را نیز می‌دانیم، خیلی هم زیباست اما نکته اساسی عمل به آن دانسته است باید عمل کنیم تا نتیجه بدهد. بعضی‌ها درس می‌خوانند و می‌فهمند اما فهم با باور قلبی فرق دارد، فهمیدگی غیر دلبستگی است، دو مطلب است.

۱- سوره لقمان، آیه ۱۶.

۲- سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۴.

عامل بودن غیر از عالم ناقل بودن

خیلی ها می فهمند اما دلبستگی ندارند، فهم به آسانی به دست می آید؛ کتاب ها نوشته اند، مدرّسان و معلّمان هستند. پس هم تلفّظ را و هم تفهّم را به راحتی می شود به دست آورد اما آنی که سخت است باور است که جوهر باور، قلب را رنگین کند آن هم به رنگ الله. قلب انسان در مقابل فهمش تسلیم بشود، چون خیلی ها می فهمند اما در مقابل فهم خود تسلیم نمی شوند:

﴿وَجَعَدُوا بِهَا وَاسْتَيَقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۱

در حالی که باطنشان به آن یقین داشت از روی ظلم و سرکشی انکار کردند. این طور نیست که هر عالمی مؤمن هم باشد، شیطان از خیلی از ماها باسوادتر است اما مؤمن نیست بلکه کافر است. او آن قدر فهمیده و دانا بود که ملائک فکر می کردند از جنس آنهاست چون با همان فهمش سر آن ها کلاه گذاشته بود، تا زمانی که دستور رسید همه تسلیم بشوند اما در مقابل همانی که می فهمید تسلیم نشد، شیطان می دانست خداوند خالق بی همتاست. گفت:

﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲

مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل.

شیطان قبول داشت که قیامت هم وجود دارد. گفت:

﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳

مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده.

فلذا خداشناسی مطلبی است و خدا باوری مطلب دیگری است.

ما علی شناس زیاد داریم اما علی باور کم داریم، خیلی از اهل تسنّن علی شناس هستند، آن قدر خوب می شناسند و تحلیل و بررسی می کنند که شگفت آور است. اگر کسی نداند ابن ابی الحدید سنی است، مطالبی را که او در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته بخواند باور نمی کند سنی باشد. او امام شناس بود اما اهل تسلیم نبود. برخی امام را خوب

۱- سوره نمل، آیه ۱۴.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۲.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۴.

شناخته‌اند اما باور نکرده‌اند و در مقابلش خضوع ندارند و عمده همان تسلیم است.

لزوم تفکر برای کسب ایمان

برای به دست آوردن ایمان، تفکر لازم است و متأسفانه ما تفکر کم داریم و نمی‌دانیم تفکر، خود عبادت است. اصلاً ما موظف به تفکریم چون عبادتِ اول ما تفکر است. خیلی زحمت می‌کشیم، نماز زیاد می‌خوانیم، سجده طولانی داریم و ذکر زیاد می‌گوییم. یا خیلی‌ها پول خرج می‌کنند، مکه و کربلا و مشهد می‌روند و به فقر رسیدگی می‌کنند اما عبادت تفکر کم داریم. در شبانه‌روز امکانش هست که ما پانزده دقیقه تفکر کنیم. برای همه کارهایمان وقت تعیین می‌کنیم؛ غذا خوردن، خوابیدن، مطالعه کردن، اداره و کارکردن، نماز خواندن. اما آیا برای تفکر زمانی تعیین کرده‌ایم یا نکرده‌ایم؟ در شبانه‌روز حداقل پانزده تا سی دقیقه آخر شب به تفکر بپردازیم.

بزرگان ساعت تفکر دارند. یکی از بزرگان در قم بود، از دنیا رفته است. ما طلبه بودیم و عقلمان نمی‌رسید آن زمان من هجده ساله بودم و با رفیقان برنامه مباحثه داشتیم، ساعت مباحثه یک ساعت قبل از اذان صبح بود و در مسجد بالای سر همجوار حضرت معصومه (علیها السلام) برگزار می‌شد، هر موقع برای زیارت می‌رفتیم می‌دیدیم این بزرگوار آنجاست، نماز شبش را خوانده تمام کارهایش را کرده نشسته است و در حال نشسته خم شده است. من فکر می‌کردم در حال خواندن قرآن است یا مطالعه می‌کند اما بعد متوجه شدم آن زمان ساعت تفکر ایشان بود. نیم ساعت به اذان صبح مانده ایشان عبادتِ تفکر می‌کرد: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»؛ یک ساعت تفکر از یک سال عبادت بالاتر است.

این حدیث از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ عبادت به نماز و روزه بسیار نیست بلکه عبادت اندیشیدن در آیات و آثار خدای عزوجل است.

کسی که اهل تفکر باشد و مطالب را به خورد عقل و قلبش داده باشد این ایمانش ریشه‌دار است و به این سادگی نمی‌شود از او گرفت ولی کسی که عقاید خود را بدون تفکر

۱- تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحه ۲۰۸.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۵.

به دست آورده باشد با اندک تشکیکی از جادّه منحرف می شود، ایمان و اعتقادات بدون ریشه اش را از او می گیرند. انسان متزلزل در عقاید خیلی خطرناک است، خوب است انسان در شبانه روز یک ساعت یا نیم ساعت تفکر کند.

لزوم تفکر در ادعیه مأثوره

ما دعا‌هایی داریم که انسان را به تفکر وا می دارد. دعای جوشن صغیر مختصر است آن را بخوانید نعمت‌هایی را که خداوند به انسان داده متذکر می شود که در زمان‌های مختلفِ عمرم چه بودم و چه خطرهایی در مقابل راهم بود و توفع کردی و نجاتم دادی. لازم نیست دعا را تا آخر بخوانیم و تمام کنیم، مثلاً شب جمعه قرار نیست به سختی دعای کمیل را بخوانیم و تمام کنیم نه، بلکه خوب است یک سطر یا دو سطر یا نیم صفحه بخوانیم اما با تفکر و تعقل باشد نه اینکه با خستگی بخوانیم و چرت بزنیم. دعای ابوحزمه ثمالی را لازم نیست تا آخر بخوانیم، هر شبی یک صفحه بخوانیم و در همین یک صفحه فکر کنیم.

یا اینکه دعای عرفه را قرار نیست فقط روز عرفه بخوانیم، اینها به قصد ورود که نیست. در همین دعای عرفه از زبان امام حسین علیه السلام می خوانیم: خدایا! من چه بودم و تو با من چه کردی. دائم تذکر می دهد که چه شده که خداوند این همه لطف به انسان کرده و برکات مادی و معنوی بر سر انسان ریخته، در مورد اینها فکر کنیم. انسان، متفکر که شد کم‌کم عالم می شود و علم به اینها پیدا می کند و عزم در انسان پیدا می شود و تصمیم می گیرد و قاطع می شود.

شنیدن ساز و آواز، سُست کننده اراده ایمانی انسان

یکی از عواملی که اراده انسان را ضعیف می کند گوش کردن به ساز و آواز است. بزرگان فرموده‌اند: موسیقی‌های دارای غنا، اراده ایمانی انسان را سُست کرده و از بین می برد. به حکم قرآن به شیطان خطاب شده است:

﴿وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَعْطَ مِّنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾

از آنان هر کس را توانستی با آوازت (به سوی باطل) برانگیز.

استفزاز یعنی شُل کردن. ای شیطان! تو با صدایت می‌توانی عقیده مردم را سُست کنی و در نتیجه انسان آماده انحراف می‌شود. پس آهنگ‌ها و صداهاى غنا این اثر وضعی را بر روی انسان دارد، حالا چه باور بکند یا نکند وضعاً این اثر را دارد. اصلاً در روایت تفسیر شده که صوت شیطان، غنا یا همان موسیقی است. بعضی‌ها گفته‌اند با موسیقی به خدا می‌رسند ولی قرآن گفته با صدای شیطان، سُست و سبک می‌شوید، شل می‌شوید و به خدا نمی‌رسید. یا در قرآن سوره لقمان آمده است که:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱

بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به مسخره بگیرند، برای آنان عذابى خوارکننده خواهد بود. از مصادیق لهو الحدیث طبق روایات همان صدای شیطانى و غناست، کسانی که با لهو الحدیث سر و کار دارند:

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا﴾^۲

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود مستکبرانه روی برمی‌گرداند گویی آن را نشنیده است، انگار در گوش‌هایش سنگینی است.

همین که آیات ما به گوشش برسد با بی‌اعتنائی می‌گذرد، مثل این که گوش او سنگین است و چیزی نمی‌شنود و خلاصه اینکه ساز و آواز و انس با این لهوئات، عزم انسان را از بین می‌برد و او را فردی ضعیف‌الایمان و ناتوان می‌سازد.

و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱- سوره لقمان، آیه ۶.

۲- سوره لقمان، آیه ۷.

عذاب ناتمام در انتظار کافران

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَقَاتَرَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

و حرام است بازگشت به دنیا برای آن آبادیهایی که در اثر طغیان محکوم به هلاکت شده‌اند، آن‌ها بازگشتی ندارند. تا وقتی که راه یأجوج و مأجوج گشوده شود و آن‌ها از هر زمین بلندی به سرعت عبور می‌کنند. وعده حق نزدیک می‌شود در آن هنگام چشم‌های کافران خیره می‌شود (می‌گویند) ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم بلکه ما ستمکار بودیم. شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید هیزم دوزخید و همگی در آن وارد می‌شوید. اگر اینها معبودهای واقعی بودند وارد جهنم نمی‌شدند در حالی که همگی در آن جاودانه‌اند. آن‌ها در جهنم ناله‌ها خواهند داشت و در آنجا چیزی نمی‌شنوند. کسانی که قبلاً از جانب ما وعده نیکو به آنان داده شده از آن (جهنم) دور نگاه داشته می‌شوند. هیچ صدای محسوسی از جهنم به گوش بهشتی‌ها نمی‌رسد و آنچه دلشان بخواهد برای همیشه برای آن‌ها فراهم است.

عکس‌العمل صالحان و کافران درمقابل برنامه آسمانی خداوند

از آیات گذشته استفاده شد که فرموده‌اند: نوع بشر، نوع واحدی است که ما آفریده‌ایم، مبدئی واحد و مقصد و مسیری واحد دارند و قهراً برنامه سیر واحدی هم باید داشته باشند که با همین برنامه سیر واحد به سوی مقصد واحد حرکت کنند و به مقصد واحد برسند. ولی متأسفانه بنا به اختیار و اراده‌ای که به نوع بشر داده‌ایم از این اختیار خود سوء استفاده کرده و تفرق در برنامه سیر ایجاد کرده است.

﴿تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾

آن‌ها کار خود را میان خویش به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند خوشحالند.

آن کار خودشان را که همان برنامه آسمانی است که به آن‌ها داده بودیم که با همین برنامه حرکت کنند تا به مقصد برسند تقطع و تفرق کردند. توضیح هم داده شد که تفرق آن‌ها هم با علم بود یعنی دانسته و فهمیده این برنامه سیر را در میان خود مختلف و متفرق کردند. ابناء بشر در مقابل این برنامه واحدی که ما داده‌ایم قهراً دو گروه شدند؛ گروهی مؤمن و صالح‌العمل و گروهی کافر شدند.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾^۱

هر کس قسمتی از اعمال صالحات را انجام بدهد و مؤمن باشد سعی او ناسپاس نخواهد شد و ما تمام اعمال او را می‌نویسیم.

گروهی که مؤمن شدند و صالح‌العمل بودند سعی اینها پیش ما مشکور است و هیچ‌گونه کفرانی درباره سعی آن‌ها نخواهیم داشت. اما آن گروهی که کافر شدند و فهمیده و عمداً پا روی حق گذاشتند، اینها آخر خط که می‌رسند پشیمان خواهند شد و آن سرائر که بارز می‌شود، پرده که کنار می‌رود می‌فهمند که آنچه ما گفته بودیم حق بوده آن روز پشیمان می‌شوند و تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند که دیگر کفران نکنند اما به آن تقاضا جواب مثبت داده نخواهد شد: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا»؛ حرام است بازگشت به دنیا برای آن آبادی‌هایی که در اثر طغیان محکوم به هلاکت شده‌اند، اینها تقاضا می‌کنند که به دنیا بازگردند تا جبران مافات کنند ولی دیگر شدنی نیست. «أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»؛ اینها بازگشتی ندارند.

به اصطلاح اهل ادب یک حصر تقدیری در آیه هست، بخواهند برگردند دیگر راه بسته است و بازگشتی ندارند. این مضمون در قرآن در مواضع عدیده‌ای آمده است. در سورة مؤمنون هم همین مضمون هست:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۲

زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرارسد می‌گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید، شاید به جبران آنچه ترک کرده‌ام عمل صالحی انجام دهم.

همین کسانی که با طغیان و عصیان حرکت می‌کنند وقتی به آخر خط رسیدند و مرگ به سراغشان آمد فریاد می‌کشند که خدایا! ما را به دنیا برگردان و دیگر اعمال گذشته را تکرار نمی‌کنیم. جواب آن‌ها «کَلَّا» است، این حرف دیگر قابل قبول نیست. بازگشتی نیست:

﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾

۱- سورة انبیاء، آیه ۹۴.

۲- سورة مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

یک حرفی است می زند و حرف هم اثری نخواهد داشت:

﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمُ بُرْزُخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند. «قُضِيَ الْأَمْرُ»؛ زندگی دنیا تمام شد حالا برزخ پیش آمده و تا روز بعث هم در برزخ هستند تا مبعوث بشوند. چنین مضمونی در ابتدای همین سوره انبیاء هم بود:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَبْرٍ كَانَ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾^۱

چه بسیار آبادی ها را که چون ظالم و طاغی بودند اینها را ما در هم شکستیم و بعد از آن ها قومی دیگر پدید آوردیم.

قبلاً با خبرشان کرده بودیم ولی خوب اعتناء نکردند و به راه طغیان ادامه دادند و هلاک شدند. بعد دیگران را آوردیم و جای آن ها نشان دیم.

﴿فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾^۲

همین ها وقتی احساس کردند که بلای ما بر ایشان فرود آمده بنا کردند به فرار کردن تا به قول خودشان از چنگال عذاب ما فرار کنند.

به ایشان گفتیم: «لَا تَرْكُضُوا»؛ فرار نکنید. به کجا فرار می کنید؟ «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»^۳؛ مگر شما می توانید از چنگال عذاب من فرار کنید؟

﴿وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِكُمْ﴾^۴

به زندگی پرناز و نعمت و خانه های خود برگردید.

به همان زندگی عیاشی که داشتید و خودتان را همه کاره می دانستید برگردید. چرا

فرار می کنید؟

﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾^۵

گفتند: ای وای بر ما که به یقین ما ستمکار بودیم.

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۱.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۲.

۳- دعای کمیل.

۴- سوره انبیاء، آیه ۱۳.

۵- سوره انبیاء، آیه ۱۴.

آن وقت می فهمند و اقرار می کنند که ما ظالم بودیم ولی آن اقرار دیگر نافع به حالشان نیست. وقتی اقرار می کنند که ایام مهلت منقضی شده است دیگر راه بازگشت در کار نیست.

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾

همچنان این سخن را تکرار می کردند تا آنکه آن ها را درو کرده و خاموش ساختیم. علی الدوام این دعا را داشتند و می گفتند که ما ظالم شدیم و نمی خواستند هم جبران کنند.

با حرف و ادعا مشکل حل نمی شود

خیلی از ما مردم هستیم که گریه می کنیم که ما گنه کار بودیم ولی نمی خواهیم برگردیم فقط می خواهیم گریه کنیم. می گوییم خدایا! گنه کار و ظالم بودیم، بد کردیم اما با همین حرف که فقط بگویم ظالم بودم، بد کردم و گریه کنم که مشکل حل نمی شود. باید از راه و روش غلط خود برگردند.

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ﴾

این یک ادعایی بود که همواره می گفتند.

﴿حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾

تا اینکه بالاخره آن ها را درو کردیم، عذاب و بلا بر سرشان نازل شد و خاموش شدند.

آن ایامی که به آن ها مهلت داده بودیم و می توانستند از آن استفاده کنند، نکردند. همه اش ادعا نباشد، همه اش توبه کاذب نباشد، اظهار ندامت دروغین نباشد. واقعاً بفهمند که بد کرده اند، کج رفته اند، به راه راست برگردند تا ما قبولشان کنیم. این کار را نکردند. وقتی دیدند بلای ما آمد خواستند فرار کنند که فرار از بلای ما هم ممکن نبود. فقط فهمیدند که کج رفته اند ولی نخواستند که برگردند. فقط گفتند: «کُنَّا ظَالِمِينَ»؛ ما ظالم بودیم. و به همین ادعا ادامه دادند تا این که آن ها را «حَصِيد» و «خَامِد» کردیم. حالا این

آیه هم به همین منوال است:

﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾

آن مردمی که ستم و ظلم کردند و طاعی بودند و به عذاب ما محکوم شدند، اینها دیگر بازگشتی ندارند.

بالاخره این عالم پایانی دارد و به پایان می‌رسد و عالم دیگر هم آغازی دارد و شروع می‌شود. این حال غفلت و طغیان انسان به همین کیفیت ادامه دارد تا این دنیا به پایان برسد.

چگونگی تسلط یاجوج و ماجوج بر کره زمین

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾^۱

تا وقتی که راه یاجوج و ماجوج گشوده شود و آن‌ها از هر زمین بلندی به سرعت عبور می‌کنند.

یاجوج و ماجوج هم اشاره‌ای به پایان این عالم است. از یاجوج و ماجوج در دو جا نام برده شده است؛ یکی در سوره کهف که قبلاً آن را خوانده‌ایم و دیگری در سوره انبیاء است. در سوره کهف براساس تفسیری که شده توضیح داده شد که یاجوج و ماجوج دو قبیله وحشی و خون‌خوار و مفسد بودند و در اطراف منطقه زندگی خود به هر کجا که می‌توانستند تعدی و فساد می‌کردند تا این‌که قومی که از دست آن‌ها خشمگین و ناراحت بودند از یاجوج و ماجوج نزد ذوالقرنین شکایت بردند و تظلم کردند و از او خواستند که ما را از دست آن‌ها نجات بده و سدی میان ما و آن‌ها برقرار کن. ذوالقرنین هم سدی میان قومی که مظلوم بودند و قومی که ظالم بودند ایجاد کرد تا آن‌ها نتوانند تعدی و تجاوز کنند. این قوم یاجوج و ماجوج عاقبت روزی بر کره زمین و بر همه مناطق مسلط خواهند شد. از ظاهر قرآن استفاده می‌شود که از علائم و اَشْرَاطُ السَّاعَةِ یکی همین مسئله طغیان یاجوج و ماجوج است، این‌گونه است که وقتی عالم این دنیا به پایان برسد از اَشْرَاطُ السَّاعَةِ و از علائم این است که این قوم مسلط می‌شوند:

۱- سوره انبیاء، آیه ۹۶.

دلیل استیلای یاجوج و ماجوج

در سوره کهف خواندیم وقتی ذوالقرنین این سد را ایجاد کرد گفت:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾^۱

این سد هست، موقعی که وعده پروردگار من فرا برسد آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است.

این اشاره به مسئله انقضای این عالم و رسیدن عالم آخرت است. ذوالقرنین گفت وقتی که وعده پروردگار من برسد این سد را متلاشی خواهد کرد و آن وعده‌ای که خدا داده است حق و صدق است و واقع خواهد شد.

﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾^۲

و در آن روز آن‌ها را چنان رها می‌کنیم که در هم موج می‌زنند و در صور دمیده می‌شود، همه آن‌ها را یکجا جمع می‌کنیم.

این آیه هم اشاره دارد که آن‌ها طغیان می‌کنند و افراد در میان خودشان مانند امواج دریا به هم می‌ریزند. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ»؛ و در صور دمیده می‌شود. که این پایان و انقضای عالم را می‌رساند. «فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا»؛ همه را جمع می‌کنیم. و رستاخیز عظیم قیامت برپا می‌شود.

آن آیه در سوره انبیاء باز به همان مطلب اشاره دارد:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ﴾

این غفلت و طغیان بشر ادامه دارد تا وقتی که راه بر یاجوج و ماجوج باز بشود و اینها بر مناطقی که هست مسلط بشوند.

﴿وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾

و نفوذ پیدا می‌کنند و از هر بلندی شتابان حرکت می‌کنند. «حَدَب» به معنای بلندی است. سد ذوالقرنین در واقع یک بلندی بود. «يَنْسِلُونَ» یعنی حرکت با سرعت، یعنی با شتاب و سرعت اینها نفوذ پیدا می‌کنند. خلاصه نفوذ یاجوج و ماجوج برحسب

۱- سوره کهف، آیه ۹۸.

۲- سوره کهف، آیه ۹۹.

استفاده از ظاهر قرآن یکی از اَشراطِ روز قیامت است. یکی از علائمی است که این دنیا به پایان می‌رسد و عالم قیامت شروع می‌شود. به هر حال این آیه اشاره به پایان عالم دنیا و آغاز آخرت دارد.

نزدیک بودن وعده حق خداوند

در آیه بعد دوباره خداوند روی مسئله قیامت تأکید می‌کند و می‌فرماید به هوش باشید:

﴿وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ﴾^۱

وعده حق نزدیک می‌شود.

و یا لَلْآسَفُ که خداوند روی این مطلب تأکید زیاد دارد ولی ما به مسامحه و سهل‌انگاری می‌گذرانیم. مطمئن باشید وعده حق خدا نزدیک شده است. خوشا به حال انسان‌های مؤمنِ باوردار واقعی که این وعده و وعیدهای خدا را باور کرده‌اند و دنیا برایشان ارزشی ندارد. عده‌ای به عشق آخرت در این دنیا زندگی می‌کنند و مسیرخوب و منظمی را طی می‌کنند و همه چشم‌شان به وعده خداست که کی می‌شود عمر این دنیا که برای آن‌ها زندان و سِجَنی است منقضی بشود و به آن حیات ابدی و لذت همیشگی برسند.

توصیف متقین از زبان مولا علی علیه السلام

مولای ما علی علیه السلام درباره متقین می‌فرماید: «لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»؛ اگر نبود آن مدتی که خداوند برای اقامتشان در دنیا مقرر کرده است، از شوق به ثواب و بیم از عذاب، یک چشم بر هم زدن هم دلشان نمی‌خواست مرغ روحشان در قفس تن بماند. «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»

۱- سوره انبیاء، آیه ۹۷.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۴.

بهشت را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در آن غرق نعمتند و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در آن معدّبند.

چنان نسبت به عالم آخرت ایمان دارند مثل این که بهشت رفته اند و دیده اند و نعمت های عظیم اُخروی چشم آن ها را جذب کرده و علی الدوام به فکر آنجا زندگی می کنند و جهنم را هم گویی دیده اند و عذاب و وحشت جهنم را مقابل چشم خود، نصب العین خود قرار داده اند و از ترس آن قدم از راه حق کنار نمی گذارند. اینها مؤمن واقعی اند.

﴿وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ﴾

آن وعده حق خدا نزدیک شده است، در اولین آیه سوره انبیاء هم آمده است:

﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾

حساب مردم نزدیک شده و آن ها همچنان در غفلت به سر می برند و روی گردانند.

دنیا منشأ شعله ور شدن آتش جهنم

﴿وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ

مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾

وعده حق نزدیک می شود در آن هنگام چشم های کافران خیره می شود، (می گویند): ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم بلکه ما ستمکار بودیم.

همین مردمی که در دنیا برای خود تفرعن و تکبری داشتند در آن وقت به قدری بدبخت و شکست خورده می شوند که چشمشان خیره می شود. «شاخص» یعنی به جایی خیره نگاه کردن و از ترس و وحشت چشم بر هم نزن. چنین حالی برای کفار پیدا می شود. صحنه های آخرت چنان ترساننده و وحشت انگیز است که قادر نیستند برای لحظه ای چشم بر هم بزنند، فریادشان بلند می شود که:

﴿يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا﴾

وای بر بدبختی ما، یک عمر با غفلت زندگی کردیم. به قول خود می خواهند

خودشان را تبرئه کنند مثلاً اشتباه کردیم. بعد می‌گویند: «بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ نه، مسئله اشتباه نبوده خودمان ظالم و ستمگر بودیم. فهمیده و دانسته کج رفتیم. اول جمله‌ای می‌گویند که تبرئه شوند، ما غافل بودیم، ما بی‌خبر بودیم. بعد می‌گویند نه، ما را باخبر کرده بودند، بلکه ما ظالم بودیم.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۱

در صور دمیده می‌شود ناگهان آن‌ها از قبرها شتابان به سوی پروردگار خویش روان می‌شوند.

﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^۲

می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان چیزی است که خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفتند. اقرار می‌کنند به اینکه این همان صحنه‌ای است که خداوند وعده کرده بود و مرسلین هم راست گفته بودند. بعد حق تعالی فرمود:

﴿إِنكُم مَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾^۳

شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید هیزم دوزخید و همگی در آن وارد می‌شوید. بدانید شما با این معبودهای دروغین که برای خود تراشیده‌اید و به آن‌ها دل بسته‌اید، با همین‌ها با هم هیزم جهنم خواهید بود. «حَصَب» و «حَطَب» هر دو به یک معناست دو جور تلفظ می‌شود بلکه «حَصَب» هم آمده است. ولی اینجا «حَصَب» استعمال شده است. شما با معبودهایی که به جای خدا در دل نشانده بودید با هم هیزم جهنم خواهید بود که از شما جهنم شعله‌ور می‌شود. چون هیزم همان آتشگیره است. یعنی از خود شما این شعله‌های آتش برمی‌خیزد.

همه معبودها که بت فلزی نیست، بزرگترین بت، هوای نفس آدم است. این پول در دل‌ها چقدر نشسته است؟ چقدر دلبستگی به این پول پیدا شده است؟ در اثر همین دلبستگی چه آتش‌ها در دنیا روشن شده است؟ همین‌هاست که جهنم را شعله‌ور می‌سازد.

۱- سوره یس، آیه ۵۱.

۲- سوره یس، آیه ۵۲.

۳- سوره انبیاء، آیه ۹۸.

جهنم شعله‌اش از همین دل‌بستگی و تعلقی که انسان به پول پیدا کرده مایه می‌گیرد.

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱

از آتشی بترسید که آتش افروزش مردم و سنگ‌ها هستند.

مگر پول حجاره نیست؟ مگر پول سنگ و جماد نیست؟ مگر به این جماد دل‌بستگی پیدا نشده؟ همین آتش افروز است. باید با هم در جهنم باشند چون در همین دنیا هم با هم بودند از هم مُنفک نبودند، به هم متصل بودند همین اتصال باقی است و در روز محشر هم در جهنم به همین کیفیت‌اند:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾

شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید هیزم دوزخید.

حشر انسان با محبوب دنیایی خود

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجَرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ»^۲؛ اگر کسی سنگی را دوست بدارد خداوند

او را با آن سنگ محشور خواهد کرد.

انسان به هر چیزی که دل‌بستگی دارد با همان محشور می‌شود. انسان بفهمد به چه دل بسته است تا بداند با همان محشور خواهد شد. نکند ما بگوئیم حبّ علی علیه السلام داریم ولی از آن طرف حبّ پول چنان در دل ما بنشیند که راه علی را کج کند و ما از آن راه نرویم. بسیاری از همین مدعیان حبّ علی علیه السلام هستند که حبّ پول در قلبشان غالب است. فرمان علی را اعتناء نمی‌کنند، به فرمان پول اعتناء می‌کنند. انسان ببیند به کدام محبت شدید دارد؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۳

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان شما و اموالی که به

۱- سوره بقره، آیه ۲۴.

۲- مشکاة الانوار، صفحه ۸۴.

۳- سوره توبه، آیه ۲۴.

دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن‌ها دل خوش کرده‌اید در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند. ببینید محبت کدام در دلتان بیشتر است، اگر محبت امور دنیوی بیشتر بود از من و رسولم و به خاطر اینها پا روی فرمان من و رسول من می‌گذارید، منتظر باشید که عذاب من دامن شما را می‌گیرد. حَصَبُ جَهَنَّمَ همین‌هاست. آدم محبوبش چیست؟ دل به چه بسته است؟ به هرچه دل بسته فردا با همین در جهنم آتش افروز خواهد بود. هیزم جهنم همین است.

﴿تَكْمُرُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾

شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید هیزم دوزخید و همه با هم وارد جهنم می‌شوید. شما با محبوبتان وارد جهنم می‌شوید، این است آن‌که در مقابل خدا او را محبوب قرار دادید و سر در مقابل او فرود آوردید.

دو برابر بودن عذاب ضالّ و مُضِلّ در روز قیامت

﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

اگر اینها معبودهای واقعی بودند وارد جهنم نمی‌شدند در حالی که همگی در آن جاودانه‌اند.

این معبودهای شما اگر دردی را درمان می‌کردند و کاری از دستشان بر می‌آمد خودشان جهنمی نمی‌شدند. پول‌دارها و زوردارها نمی‌توانند برای شما کاری انجام دهند بلکه فردا، هم بار آن‌ها بر دوش شما نهاده می‌شود و هم بار شما بر دوش آن‌ها. از آن‌ها سؤال می‌شود چرا مردم را گمراه کردید؟ و از شما سؤال می‌شود چرا شما گمراهان را تقویت کردید؟ آن‌ها جلو افتادند و شما به دنبال آن‌ها رفتید. «لِكُلِّ ضِعْفٍ»^۱؛ هر دو با هم عذاب مضاعف دارید.

فردا دنبال‌روها داد می‌زنند که خدایا! اینها که جلو بودند ما را گمراه کردند، اینها را

۱- سورة انبیاء، آیه ۹۹.

۲- سورة اعراف، آیه ۳۸.

دو برابر عذاب کن. جواب می‌رسد: «لِكُلِّ ضِعْفٍ»؛ هر دو شما دو برابر عذاب می‌شوید. آن‌ها عذاب ضلالت و عذاب اضلال دارند شما، هم عذاب ضلالت دارید و هم عذاب تقویت ظالمین. روز قیامت شما با هم دو برابر عذاب دارید.

﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾^۱

آن‌ها در جهنم ناله‌ها خواهند داشت و در آنجا چیزی نمی‌شنوند. آن‌ها در جهنم دو ناله دارند؛ «زَفیر» و «شَهِیق». زَفیر در این سوره آمده و شَهِیق را هم در سوره مُلک فرموده است:

﴿إِذَا الْقُوفُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ﴾^۲

هنگامی که در آن افکنده شوند از آن در حالی که در جوش و فوران است صدای وحشتناکی می‌شنوند.

تفاوت زَفیر با شَهِیق

﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾

آن‌ها در جهنم ناله‌های جانسوز خواهند داشت و در آنجا چیزی نمی‌شنوند.

حال آنکه در سوره مُلک داریم که می‌شنوند:

﴿إِذَا الْقُوفُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ﴾

وقتی جهنمی‌ها را به جهنم می‌افکنند، تعبیر افکندن است یعنی خودشان که نمی‌روند، می‌گیرند و پرتابشان می‌کنند، آن‌ها شَهِیق جهنم را می‌شنوند. چه فرقی بین زَفیر و شَهِیق است؟ آن را به صدای نفرت‌انگیز الاغ تشبیه کرده و گفته‌اند که صدای الاغ قسمت اولش زَفیر است و قسمت آخرش شَهِیق است. جهنمی‌ها چنین صدایی دارند. زَفیر و شَهِیق دارند. آن آیه فرمود که شَهِیق جهنم را می‌شنوند، این آیه می‌فرماید که نمی‌شنوند. احتمالاً جمع بین این دو آن است که هرآنچه می‌شنوند صدای غم‌انگیز و عذاب‌انگیز است و آنچه را که نمی‌شنوند صداهای مسرت‌بخش و نشاط‌آور است. جهنمی‌ها صداهای نشاط‌آور و نغمه‌های دلنشین الهی را نمی‌شنوند.

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۰.

۲- سوره مُلک، آیه ۷.

هرچه می شنوند صدای جهنم و صدای فرشتگان عذاب است. و لذا هم می بینند و هم نمی بینند. روز قیامت «أَعْمَى» وارد محشر می شوند ولی می بینند که «أَعْمَى» هستند. هرچه می بینند عذاب انگیز است، آنچه که فرح انگیز است را نمی بینند. هرچه می شنوند عذاب آواراست، آنچه که نشاط آور است را نمی شنوند. پس هم «يَسْمَعُونَ» و هم «لَا يَسْمَعُونَ». می شنوند صداها و عذاب انگیز را و نمی شنوند نغمه های فرح انگیز را.

وضعیت بهشتیان از نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

آن وقت آن کسانی که در صراط مستقیم بودند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾^۱

کسانی که قبلاً از جانب ما وعده نیکو به آنان داده شده از آن (جهنم) دور نگاه داشته می شوند.

خوشا به حال آن هایی که نظام متقن ما را فهمیدند و از مسیر خارج نشدند، اینها جهنم را نمی بینند و صدای جهنم را هم نمی شنوند.

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^۲

هیچ صدای محسوسی از جهنم به گوش بهشتی ها نمی رسد و آنچه دلشان بخواهد برای همیشه برای آن ها فراهم است.

اینها با جهنم فاصله دارند: «أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ اینها را از جهنم دورشان کرده ایم.

﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾^۳

خوشا به حال اینها، پاکیزه ترین زندگی و سرانجام نیکو برای اینهاست.

مولی المتقین علی (علیه السلام) در ذیل همین آیات بیاناتی دارند و موعظه می فرمایند. اگر موعظه ای نافع باشد موعظه مولی المتقین (علیه السلام) است: «فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ»^۴؛ تا مهلتی به شما داده اند و فرصت منقضی نشده پیش دستی کنید اعمال خوب انجام بدهید.

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۱.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

۳- سوره رعد، آیه ۲۹.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

﴿تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ رَافِقَ بِهِمْ رُسُلُهُ وَأَزَارَهُمْ مَلَائِكَتُهُ﴾

همت کنید تا در بهشت با همسایگان خدا باشید که خداوند پیامبران را رفیق آن‌ها کرده و فرشتگان را به دیدار آن‌ها فرستاده است. وقتی وارد غرفه‌های بهشتی شدید ملائکه وارد می‌شوند و به شما تبریک ورود می‌گویند. حیف است که انسان این شأن را از دست بدهد، چنان پست بشود که خداوند بفرماید:

﴿إِخْسُؤْا فِيهَا وَلَا تَكَلِّمُونَ﴾^۱

دور شوید و دیگر حرف نزنید.

آن کجا و این کجا؟ ملائکه به اهل بهشت می‌گویند:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۲

سلام بر شما، پاک شدید، داخل بهشت شوید و در آن جاودانه بمانید.

آیا این صدا را به گوش انسان برسانند که سلام بر شما، خوش به حال شما، پاک و پاکیزه هستید، وارد بهشت بشوید. این بهتر است یا این که آن طور بشود که تا بخواهند حرف بزنند گفته شود: خفه شوید و حرف نزنید.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- سورة مؤمنون، آیه ۱۰۸.

۲- سورة زمر، آیه ۷۳.

سلطنت باشکوه مؤمنان در بهشت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١١١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١١٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١١٣﴾

کسانی که قبلاً از جانب ما وعده نیکو به آنان داده شده از آن (جهنم) دور نگاه داشته می‌شوند. هیچ صدای محسوسی از جهنم به گوش بهشتی‌ها نمی‌رسد و آنچه دلشان بخواهد برای همیشه برای آن‌ها فراهم است. فزع اکبر آن‌ها را غمگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌روند (و می‌گویند): امروز آن روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

روش قرآن، رعایت اعتدال

در آیات قبل یک قسمتی راجع به جهنمی‌ها بود که حق تعالی فرمود:

﴿وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱

وعدۀ حق (قیامت) نزدیک می‌شود آنگاه چشم‌های کافران خیره گردد.

آن کسانی که کفران نعمت خدا کرده‌اند و سرپوش بر عقل خود نهاده‌اند و با خدا رابطه‌ای نداشته‌اند اینها آن روز چشم‌هایشان از آن وحشت و دهشتی که از صحنه‌های جهنم و آخرت می‌بینند خیره می‌شود. «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ»^۲؛ آنان در جهنم ناله‌هایی دارند. این مربوط به جهنمی‌ها بود. دأب قرآن کریم این است که وقتی از جهنمی‌ها سخن به میان می‌آورد از بهشتی‌ها هم صحبت می‌کند که حالت خوف و رجاء بطور موازی در قلب آدمی پیدا بشود؛ هم خائف باشد و هم راجی. هم راغب باشد و هم راهب. هم رهبت از جهنم در او پیدا بشود و هم رغبت به سعادت ابدی. چون آیات قبل مربوط به جهنمی‌ها بود در ادامه چند آیه دنبال هم راجع به بهشتی‌هاست:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾^۳

کسانی که قبلاً از جانب ما وعدۀ نیکو به آنان داده شده از آن (جهنم) دور نگاه

۱- سورة انبیاء، آیه ۹۷.

۲- سورة انبیاء، آیه ۱۰۰.

۳- سورة انبیاء، آیه ۱۰۱.

داشته می شوند.

جهنمی ها غرق در عذابند و ناله ها دارند ولی بهشتیان از جهنم خیلی دورند. به گونه ای دورند که اصلاً آن نعره های اهل جهنم را نمی شنوند، با این که جهنم خیلی زفیر و شهیق دارد ولی در عین حال بهشتی ها اصلاً نمی شنوند. «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا»؛ هیچ صدای محسوسی از جهنم به گوش بهشتی ها نمی رسد.

مقصود از حُسنی در این آیه شریفه

در آیه شریفه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾

به اصطلاح اهل ادب یک موصوفی محذوف است یعنی «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْعِدَّةُ الْحُسْنَىٰ»؛ الْعِدَّةُ الْحُسْنَىٰ یا الموعدهُ الْحُسْنَىٰ. چون کلمه حُسنی به اصطلاح اهل ادب أَفْعَل تفضیل است و مؤنث أَحسن است، در مذکر أَحسن گفته می شود در مؤنث حُسنی گفته می شود مثل «اکبر، کبری»، «اصغر، صغری»، «أعلى، عُلیا»، «أحسن، حُسنی».

کلمه حُسنی أَفْعَل تفضیل است و مؤنث أَحسن می باشد و حتماً موصوفی در تقدیر دارد که: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْعِدَّةُ الْحُسْنَىٰ»؛ چی زیباتر؟ الْعِدَّةُ الْحُسْنَىٰ، یعنی آن بشارت و وعده بسیار زیبایی که ما به بهشتی ها داده ایم، آن اشخاصی که قبلاً وعده ما به آن ها رسیده به خاطر اعمالی که داشته اند و ایمان به بهشت داشتند وعده به آن ها داده شده کما اینکه در آیه دیگر داریم:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱

خداوند به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند.

این آیه با کمال صراحت بیان می کند که ما به اهل ایمان وعده کرده ایم، این آیه

مفسر همین آیه مورد بحث می شود:

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

۲- سوره توبه، آیه ۷۲.

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾

آن وعده‌ای که ما داده‌ایم، همان است که: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ...»؛ آن وعده زیبا، آن بشارت بسیار عالی که ما به آن‌ها داده‌ایم، اینها وقتی رسیدند آنجا بخواهند آن موعد را ببینند: «مُبْعَدُونَ» یعنی از جهنم خیلی فاصله دارند، در دنیا هم چنین بوده‌اند. در دنیا هم اهل ایمان از جوّ شهوات فاصله دارند خیلی دورند مردمی پاک و باتقوا هستند مراقبند طوری زندگی کنند که اصلاً نعره‌های شیطان به گوش آن‌ها نرسد.

ولی غیرمؤمنین مردمی هستند که در شکم شیطان زندگی می‌کنند و شیطان در قلب آن‌ها تخمگذاری کرده بچه گذاشته علی‌الدوام نعره شیطان به گوش آن‌ها می‌رسد. از همه طرف صداهای شهوت‌آلوده آن‌ها را در برگرفته است. اما متّقیان از این مسائل دورند در همین دنیا هم به گونه‌ای زندگی می‌کنند که از جوّ شیطنت و از جوّ شهوات حیوانی فاصله دارند، اصلاً گویی صدای شهوت‌ها به گوش اینها نمی‌رسد. اینها متّقیانند، ارتباط با ذات اقدس الهی دارند، مجذوب آن عالمند. اینها مجذوب این جهات نمی‌شوند، این شهوت‌ها برای آن‌ها در حکم بادکنک است. انسان عاقلِ بزرگ که مجذوب بادکنک نمی‌شود، آدمی که چهل پنجاه سال از عمرش گذشته هیچ ممکن است یک خروار بادکنک به او بدهند، بگیرد با اینها بازی کند؟ نه، دوران بازی ما گذشته است، ما رجال شده‌ایم.

ویژگی‌های مردان الهی و مقام معنوی آن‌ها

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾

مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌کند.

اینها مردند، چون مردند با بازیچه‌های دنیا بازی نمی‌کنند. و لذا مولای مردها می‌فرمود که: «وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»؛ دنیای شما نزد من از آب بینی بز بی ارزش‌تر است.

۱- سوره نور، آیه ۳۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳.

دنایای شما (این مال شماست) دنیای ما نیست، دنیای ما دنیای دیگری است؛ دنیای الهی، دنیای مناجات و دنیای نماز است. دنیای شما با همه جذّابیتی که دارد و شما را مجذوب کرده در نظر من از آبِ دماغِ بُز پست تر است. این آب دماغ بز هم که گفته می شود تأدباً گفته می شود وگرنه عَقْطَة معنای دیگری دارد. به هر حال در نظر رجال اینها بازیچه است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾^۱

این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست.

دنیا برای اهلش بازیچه و سرگرمی است لذا اینها در شهوات زندگی می کنند اما متّقیان چون در این دنیا از جوّ شهوات دورند اینها وقتی به بهشت برسند اصلاً صدای جهنّم به گوششان نمی رسد. با جهنّم خیلی فاصله دارند. چون جهنّم و بهشت ساخته شده عقل و شهوت این عالم است. کسی که در مسیر عقل حرکت می کند بهشت می سازد. آن کسی که در مسیر شهوت حرکت می کند جهنّم می سازد. همین شهوت آنجا جهنّم خواهد بود و همین عقل آنجا بهشت خواهد بود.

پس کسانی که در مسیر عقلند از مسیر شهوات دورند، فاصله دارند: «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ همین ها آنجا از جهنّم فاصله دارند. «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا»؛ اصلاً صدای محسوسی از جهنّم به گوش آنها نمی رسد. در حالی که جهنمی ها از نعره های جهنّم گوششان کر شده آن ها صدای بهشت را نمی شنوند، آن ها از نعره های جهنّم کردند. گفتیم: «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ»؛ چنان غرق در جهنّمند که هیچ صدای مسرت بخشی به گوششان نمی رسد. درست نقطه مقابل اینها هستند. اما اینها به قدری از جهنّم فاصله دارند که اصلاً حسیس جهنّم هم به گوششان نمی رسد.

﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^۲

اینها در آن دلبخواه های خود غرقند و در آن جاودان هستند.

یعنی آنچه دلشان بخواهد در بهشت به ایشان داده می شود:

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱

و در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد آماده است.

و این آیه هم که فرمود:

﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾

آنچه دلشان بخواهد برای همیشه برای آن‌ها فراهم است.

جامع‌ترین کلمه در قرآن در توصیف بهشت و جهنم

بعضی بزرگان می‌گویند جامع‌ترین کلمه‌ای که در قرآن، بهشت را خوب نشان می‌دهد و همه آن نواحی و ابعاد لذت‌ها را در بر می‌گیرد همین آیه است:

﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾

آنچه دلشان بخواهد برایشان آماده است آن هم برای همیشه. و جامع‌ترین کلمه‌ای که تمام ابعاد جهنمی‌ها را نشان می‌دهد در سوره سبأ است. می‌فرماید:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾^۲

میان جهنمی‌ها و دلبخواهشان حایل حاصل می‌شود و به هیچ‌کدام از دلبخواه‌های خود نمی‌رسند.

به هر حال جهنمی‌ها و بهشتی‌ها درست نقطه مقابل همدند. بین جهنمی‌ها و دلبخواهشان حایل ایجاد می‌شود ولی بهشتیان آنچه دلشان می‌خواهد به آن‌ها داده می‌شود. آن وقت در دنیا انسان خیلی چیزها دلش می‌خواهد به آن نمی‌رسد. تازه به آن مقدار هم که می‌رسد هم ناقص است هم موقت است هم آلوده است. در دنیا کدام نوشی است که صدها نیش همراهش نباشد؟ و کدام نعمتی است که در دنیا ابدی و همیشگی باشد و ناقص نباشد؟

همه نعمت‌های دنیا اولاً دلبخواه‌های ما نیست، به آنچه هم که می‌رسیم ناقص و موقت و آلوده است اما بهشت نقطه مقابل است، هر چه بخواهند به آن‌ها می‌دهند در عین حال هم کامل و هم ابدی و هم خالص است و آلودگی ندارد، مشوب به هیچ چیزی

۱- سوره زخرف، آیه ۷۱.

۲- سوره سبأ، آیه ۵۴.

نیست.

تفاوت نوش دنیا با آخرتی

نوش‌های بهشت نیش همراهش نیست ولی در دنیا نوش‌ها با نیش همراه است. آدم یک شب که قُرْمه سبزی می‌خورد به روده و معده‌اش فشار می‌آورد سرپای برهنه به سمت مستراح، به قول معروف توالّت می‌دود. (ما خیال کردیم اگر مستراح بگوییم بو می‌دهد اما اگر کلمه خارجی توالّت را بگوییم بو ندارد. آن چیزی که از خارج بیاید بو ندارد). بعد که وارد مستراح شد گردنش را خم می‌کنند مَلک موکّلی به او می‌گوید ببین آن غذایی که پنج ساعت قبل خوردی به چه کیفیت درآمده از باطن فشارش ناراحت کننده است از بیرون هم بوی آن مشمّز کننده یعنی مطمئن باش تمام لذّات دنیا یک روز گندش درمی‌آید، این مسلّم است. منتهی این گند موقّت است اما آن پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال کیف کردن و لذّت بُردن را به این سادگی رها نمی‌کنند، فشار دارد. دَمِ جان دادن چنان فشاری به جان آدم بیفکند که ناله‌اش گرگ و خوک بیابان را بلرزاند، منتهی ما الآن نمی‌فهمیم، نمی‌شنویم.

بله، یک غذای چرب و نرم این قدر فشار دارد و این طور گند دارد، آن وقت پنجاه سال، شصت سال کیف کردن و لذّت بردن از مأكولات و مشروبات و ملبوسات، آیا از همه اینها انسان به سادگی رها می‌شود؟ دنیا لذّتش گند دارد، راحتش فشار دارد. این مسلّم است روزی گند آن درخواهد آمد و فشارش محسوس خواهد شد.

نظر آنان که نکردند در این مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

صاحب نظران آن‌ها هستند که به این بازیچه‌ها خود را سرگرم نمی‌کنند، به این لذّت‌های زودگذر خود را نمی‌بازند. آنجا که برسند همه آن‌ها خالص است. اینجا موقّت و ناقص و آلوده است. آنجا مؤبّد و کامل و خالص است.

﴿الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةٌ﴾^۱

دار آخرت تمام آن خالص است.

مؤمنان مصون از فزع اکبر

﴿لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾^۱

اینها به قدری مورد لطف و عنایتند که فزع اکبر اینها را غمگین نمی‌کند. ما حالا چه می‌دانیم آنی که خدا فزع اکبر تعبیر کند چه بلایی سر راه ما هست. ما نمی‌دانیم چه مصیبت‌ها و وحشت بزرگ و ترس عظیمی پیش روی ماست. آنچه را که خدا اکبر تعبیر کند معلوم می‌شود خیلی بالاست و ما از تصوّر آن هم عاجزیم. فزع اکبر گروهی از مردم را بدبخت خواهد کرد اما مؤمنین راحتند.

﴿لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾

متّقین با دیدن فزع اکبر هم غصّه‌ای ندارند.

از فزع اکبر تفسیر متعدّد شده شاید بهترش همین است که فرمودند وقتی بهشتی‌ها را در بهشت جا دادند و جهنمی‌ها در جهنّم قرار گرفتند مرگ را به صورت یک گوسفندی می‌آورند و می‌ خوابانند و سر آن را می‌برند. خود مرگ راحتی است. همه جهنمی‌ها آرزو می‌کنند کی می‌شود که مرگ سراغ ما بیاید و ما را راحت کند، اما آنجا مرگ نیست:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾^۲

مسلمان کسی که گناهکار به پیشگاه پروردگارش بیاید دوزخ برای اوست که در آن نه مرگی دارد و نه حیاتی دارد.

مرگ را هم می‌کشند، وقتی که مرگ را سر بریدند بهشتی‌ها غرق در خوشحالی می‌شوند که دیگر مرگ نداریم، غرق در نعمتیم. جهنمی‌ها غرق در بدبختی می‌شوند، آرزو می‌کنند مرگ به سراغ آن‌ها برود. مرگ را هم کشتند از مرگ خبری نیست. این فزع اکبر است. چه غصّه‌ها به دلشان ریخته می‌شود، بدبختی ابدی است. حالا ما خلود را نمی‌توانیم تصوّر بکنیم، اگر اندکی تصوّر کنیم سرسام‌آور است. انسان با تصوّر خلود دیوانه می‌شود. مگر آسان است؟ یک ساعت، دو ساعت، یک روز، یک ماه، یک سال، ده سال، صد سال، هزار سال نه، بطور ابدی است. تا خدا خدایی دارد جهنمی‌ها فزع اکبر دارند.

۱- سورة انبیاء، آیه ۱۰۳.

۲- سورة طه، آیه ۷۴.

وقتی مرگ ذبح شد فزع اکبر برای جهنمی‌ها شروع می‌شود اما بهشتی‌ها نه:

﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾

فزع اکبر آن‌ها را غمگین نمی‌کند.

حزن و اندوه جبرئیل از عذاب دردناک کافران

پناه بر خدا می‌بریم اگر این روایاتی که ذیل آیات رسیده راست باشد ما که مطمئنیم راست است منتهی به قول حافظ: وای اگر از پس امروز بُود فردایی. صدوق رَحِمَهُ اللهُ نقل می‌کند یاسناده عن مولانا الصادق علیه السلام که فرمود: «بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ».

روزی رسول خدا نشسته بودند ناگاه جبرئیل نازل شد در حالی که خیلی محزون، افسرده و رنگ پریده بود.

مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ یعنی رنگ پریده، رنگ هر کسی مناسب با شأنِ خود او است. رسول خدا درک کرد که جبرئیل رنگ پریده، پریشان و افسرده است.

«فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟» رسول خدا به او گفت چرا این قدر افسرده و پریشانی؟

«قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا وُضِعَتْ مَنَافِخُ جَهَنَّمَ الْيَوْمَ؟» جبرئیل گفت: ای محمد! چرا چنین نباشم؟ امروز مَنَفَخِهای جهنم را گذاشتند و دریچه‌ها را بستند.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَا مَنَافِخُ جَهَنَّمَ يَا جَبْرَائِيلُ؟» رسول خدا پرسید مراد از مَنَافِخِ جهنم که گفתי چیست؟

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ بِالنَّارِ فَأُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى احْمَرَّتْ؟» جبرئیل گفت: خداوند به فرشتگانی که موکل بر آتش بودند دستور داد هزار سال در آتش دمیدند تا سرخ شد.

«ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى ابْيَضَّتْ؟» بعد فرمان داد هزار سال دیگر

دمیدند تا سفید شد، از آن سرخی به سفیدی تبدیل شد.

«ثُمَّ أَمَرَ فَأُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفٌ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ؛» باز فرمان داد هزار سال دیگر در آتش دمیدند سیاه شد، الآن آتش جهنم سیاه و تاریک است.

«فَلَوْ أَنَّ حَلَقَةً مِنَ السِّلْسِلَةِ الَّتِي طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَضَعْتَ عَلَى الدُّنْيَا لَذَابَتْ الدُّنْيَا مِنْ حَرِّهَا؛» اگر یک حلقه از آن زنجیرهای آتشین جهنم که طولش هفتاد ذراع است به دنیا بیفتد از گرمای آن تمام دنیا ذوب می شود.

در قرآن هم آمده است:

﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۱

سپس او را در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است به بند کشید.

«وَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنَ الرِّقْمِ وَالصَّرِيعِ قَطَرَتْ فِي شَرَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا لَمَاتَ أَهْلُ الدُّنْيَا مِنْ نَتْنِهَا؛» اگر یک قطره از رَقْم، از آن مایعات سوزان آتشین جهنم در آب های دنیا ریخته بشود از گندِ عفونتش همه مردم دنیا می میرند.

«فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَكَى جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا مَلَكًا؛» (رسول خدا می داند آن چیست) پس رسول خدا گریان شد جبرئیل هم همراه رسول خدا گریه کرد تا خداوند ملکی را بر آنها نازل کرد.

«فَقَالَ إِنَّ رَبَّكُمْ يَقْرِئُكُمُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكُمْ إِنِّي قَدْ آمَنْتُكُمْ مِنْ أَنْ تُذَيَّبَا ذَنْبًا أَعَذَّبُكُمْ عَنْهُ؛» پیغام آورد که خدایتان بر شما سلام می رساند و می فرماید شما را از اینکه گناهی انجام دهید که در دوزخ عذابتان کنم در پرده عصمت و امان قرار داده ام.

این هم روایتی است که ذیل این آیه رسیده است.

عظمت سلطنت مؤمن در روز قیامت

اما در مورد متقین داریم:

﴿وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲

فرشتگان به استقبالشان می روند (و می گویند: امروز آن روزی است که به شما

۱- سوره حاقه، آیه ۳۲.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

وعده داده می شد.

امروز روز شماسست، روز سعادت شماسست، روز حیات ابدی شماسست. این راه را پیش پای همه ما باز کرده اند؛ هم راه جهنم باز است هم راه بهشت باز است. می توانیم از آن گروه باشیم، می توانیم از این گروه باشیم.

دارد وقتی بهشتی ها را وارد بهشت می کنند و آن ها در غرفه بهشتی خود نشسته اند هزار ملک از جانب خدا برای تبریک به این مهمان تازه وارد که در غرفه بهشتی وارد شده مبعوث می شوند. ولی به این سادگی مگر می توانند ملائکه با او ملاقات کنند؟ او سلطانی است و دارای سلطنتی است:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱

چون آنجا را ببینی نعمت ها و ملک عظیمی را می بینی.

سلطنت بزرگ آنجاست. چند جنت دارد، تازه فرشتگان خدا که آمدند به این سادگی به آن ها راه نمی دهند. فرشتگان وقتی به آن موکلی که در اولین در بهشت قرار گرفته می رسند می گویند ما از جانب خدا مأموریم که به آقای مؤمن تبریک بگوییم. آن ها می گویند صبر کنید ما به حاجب اطلاع بدهیم. حالا به این سادگی ها نیست، بین آن موکل و حاجب سه تا باغ فاصله است. به آن حاجب اطلاع می دهند که از جانب خدا برای تبریک آمده اند. آن ها می گویند صبر کنید ما به قیم اطلاع بدهیم، میان حاجب و قیم دو تا باغ فاصله است به قیم اطلاع می دهند که فرشتگان از جانب خدا برای تبریک آمده اند. می گوید صبر کنید تا به آن خدام مخصوص غرفه اطلاع بدهیم.

(در خود قرآن در سوره فرقان آیه ۵۷ هم داریم بهشتیان غرفه دارند). بعد به خدام مخصوص غرفه اطلاع می دهند و به عرض مؤمن می رسانند که خلاصه از جانب خداوند مأمورین برای تبریک آمده اند. اجازه ورود داده می شود و وارد می شوند و به قصری که هزار در دارد از هر دری ملکی وارد می شود و در هر دری هم موکلی و نگهبانی هست و هزار ملک هم از هر دری وارد می شوند. قرآن هم اشاره دارد:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى

الدَّارُ^۱

از هر دری ملائکه وارد می شوند (و به آنان می گویند) سلام بر شما به خاطر صبری که کردید، چه نیکوست سرانجام آن سرا.
این چه سلام عظیمی است. این سلام، سلام خاصی است ولی سلامی که ما به همدیگر می گوئیم خشک و خالی است، هیچ فایده ای ندارد. سلام از جانب خدا به فرد بهشتی می رسد، این بسیار مهم است.

مهمانی باشکوه خدا و انبیاء علیهم السلام از مؤمنان در روز قیامت

بعد هم وقتی که تبریک گفته شد مهمانی ها شروع می شود، از اهل بهشت که وارد شده اند باید مهمانی کنند، اول انبیاء مهمانی دارند. حضرت آدم پدر بزرگ، اول او باید از بهشتی ها دعوت کند، از فرزندان خودش پذیرایی کند. آنجا هم هفته هست شنبه، یکشنبه، دوشنبه ... دارد، صبح و شام دارد.

﴿رَزَقْنَاهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾^۲

هر صبح و شام روزی آنان در بهشت برقرار است. حالا ما نمی فهمیم صبح و شام آنجا چگونه است، هفته چگونه است؟ به هر حال روز شنبه نوبت ضیافت حضرت آدم است. حضرت آدم، پدر بزرگ ما ضیافتی دارد به آنجا دعوت می کنند.

روز یکشنبه نوبت حضرت نوح علیه السلام است. روز دوشنبه نوبت ابراهیم علیه السلام، روز سه شنبه حضرت موسی علیه السلام، روز چهارشنبه نوبت حضرت عیسی علیه السلام و روز پنجشنبه نوبت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و روز جمعه ضیافت شخص ذات اقدس حضرت حق است. حالا جمعه چگونه است و به چه صورت و به چه کیفیت است؟ بعد دستور می دهند فرشتگانی بیایند مرکب های مخصوصی از نور برای مهمان ها بیاورند. مرکب هایی که خدا می فرستد که مهمان هایش را ببرند آن مرکب ها مزین به انواع زینت های بهشتی است، اینها سوار می شوند و پرواز می کنند به آنجا که موعد و میعاد است تا برای شرفیابی به حضور خدا برسند، سلام می کنند و وارد می شوند.

۱- سوره رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- سوره مریم، آیه ۶۲.

«رَبَّنَا أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْ عِنْدِكَ السَّلَامُ وَلَكَ حَقُّ السَّلَامِ». خدا هم جوایشان را می‌دهد «عَلَيْكُمُ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَتِي وَمَحَبَّتِي مَرَحَباً وَأَهْلاً بِعِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَطَاعُونِي فِي الدُّنْيَا وَرَاعُوا أَهْلِي»؛ خوش آمدید بندگان خوب من که شما در دنیا مطیع من بودید و اهل مرا مراعات نمودید.^۱

لذت خاص استماع کلام خدا و ملاقات با خدا در بهشت

بعد آن‌ها هم با انواع پذیرایی که ما عقلمان نمی‌رسد پذیرایی می‌شوند و بعد اینها هوس می‌کنند صدای خدا را بشنوند. می‌گویند خدایا! حالا می‌خواهیم کلام تو را بشنویم، استماع کلام خدا خود لذتی دارد، اجابت می‌شود و از لذت استماع چنان از خود بی‌خود می‌شوند که به رو می‌افتند و بعد دوباره لقاء خدا را تقاضا می‌کنند. ما درک نمی‌کنیم که لقاء چیست؟ در این که لقاء هست شکی نیست.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ﴾^۲

بدانید که او را ملاقات خواهید کرد.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۳

ای انسان! تو با تلاش و رنجی فراوان به سوی پروردگارت می‌روی پس او را دیدار خواهی کرد.

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۴

هر کس می‌خواهد به دیدار من برسد باید عمل شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند (موحد باشید و در این دنیا خود را برای لقای من آماده کنید).

بعد هم بهشتیان لقاء خدا را تقاضا می‌کنند عنایت می‌شود. نور خدا، نور جمال و جلال خدا بر آن‌ها تجلی می‌شود، چنان می‌شوند که خود را می‌بازند بی‌هوش می‌شوند، گاهی به رو می‌افتند و بعد سر برمی‌دارند و می‌گویند: خدایا! آن چنان که باید تو را در دنیا

۱- بحار الانوار، جلد ۶۵، صفحه ۷۲ با کمی تفاوت.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳- سوره انشقاق، آیه ۶.

۴- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

نشناختیم، آن چنان که باید تو را در دنیا عبادت کنیم نکردیم. حالا اجازه بده ما سجده کنیم. جواب می دهند نه، دیگر گذشت. اینجا جای سجده نیست، آنجا بود عمل کردید و اینجا جای نعمت و عزت ابدی است.

منظور این بود که خداوند این نعمت را برای متقین نشان می دهد که اینها نه صدای جهنم را می شنوند و نه فزع اکبر اینها را غمگین می کند بلکه: «تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ فرشتگان ما به استقبالشان می روند و می گویند:

﴿هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

خوش آمدید این همان روزی است که به شما وعده کرده ام. پروردگارا! به حرمت قرآن کریم و عترت طاهره به همه ما توفیق عمل به وظایف دینی عنایت بفرما.

قلوب ما را به نور ایمان منور بگردان.

توفیق تقوا و تهذیب نفس به همه ما عنایت بفرما.

ما را در زمرة محبین مولى المتقين ﷺ محشور بگردان.

حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

وَعْدُهُ قَطْعِي خَدَاوَنَد
به هم پیچیده شدن این عالم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٢٥﴾ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ ﴿١٢٥﴾

آن روزی که ما آسمان ها را مانند پیچیدن طومار در هم می پیچیم، همان گونه که
آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم، این وعده ای بر عهده ماست و قطعاً آن را انجام
خواهیم داد. و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند
برد.

امنیت مؤمنان صالح العمل از فزع اکبر

آیه قبل راجع به صحنۀ پاداش متّقین (مؤمنین صالح العمل) بود: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»؛ آن‌ها چنان در امنیتند که در روز قیامت، آن ترس بزرگ آن‌ها را محزون نمی‌کند، ترس بزرگی که همه را به وحشت می‌افکند و کودکان را پیر می‌کند. آن روز انسان‌های متّقی صالح‌العمل در امانند. آن فزع بزرگ، وحشت و ترس عظیم آن‌ها را محزون نمی‌کند. آن روز چه روزی است؟

به هم پیچیده شدن آسمان و زمین

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾

آن روز در عین حال که روز وحشتناکی است مؤمنین حزنی ندارند، وحشت و عظمت آن روز در قرآن این‌طور تعبیر شده: آن روزی است که ما آسمان‌ها را در هم می‌پیچیم مانند پیچیدن طومار.

سِجِّل یعنی هر چه که روی آن بنویسند، به قطعات سنگ که سابق روی آن‌ها می‌نوشتند سِجِّل می‌گفتند. هر ورقی که روی آن بنویسند سِجِّل گفته می‌شود. سابق چنین بوده که می‌گفتند طومار، هم برای نامه نوشتن و هم برای کتاب نوشتن طومار استفاده می‌کردند، می‌پیچیدند بعد هم که می‌خواستند بنویسند تدریجاً آن طومار را باز می‌کردند و

می نوشتند. وقتی نوشتن تمام می شد دوباره می پیچیدند لوله می کردند و کنار می گذاشتند محفوظ می ماند و تا نمی خورد. منتهی مادامی که پیچیده بودند نوشته ها و خطوط و نقش ها و جملات و سطرها معلوم بود، همین که پیچیده می شد دیگر چیزی پیدا نبود. فعلاً عالم خلقت در حال گسترش است الآن باز است پیچیدند، طومار باز است ولذا همه چیز در جای خودش محفوظ است؛ این زمین و آن آسمان و آن دیوار و آن کوه و آن دریا و ماه و خورشید و آن هم انسان و آن هم حیوان و همه خطوط و نقوش از هم ممتازند.

روز بسته شدن طومار اعمال انسان ها

اما روزی خواهد آمد که عالم در هم پیچیده می شود. ندا می آید:

﴿لَمِنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱

امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است.

آن روز دیگر همه رو به فنا هستند، همان گونه که طومار نوشته تا باز است تمام نقوش و خطوط در آن پیداست وقتی که پیچیده شد دیگر ناپیداست، دیده نمی شود. الآن که عالم در حال گسترش طومار است، باز شده همه چیز از هم ممتاز است، روزی خواهد آمد که ما آن را در هم می پیچیم.

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ»؛ اگر از آسمان اسم برده شده نَفِی ماسوئ که نشده، یک قسمت از عالم خلقت را که عظمت آن به آسمان هاست ما در هم می پیچیم. آن قدرتی که آسمان های به آن عظمت را به هم می پیچد معلوم است کره زمین که در مقابل این عالم ذره ای است، آن هم پیچیده خواهد شد.

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۲

در آن روز زمین به زمین دیگر و آسمان ها (به آسمان های دیگر) تبدیل می شود. در کل عالم دگرگونی حاصل می شود؛ آن روز زمین غیر از این زمین است، آسمان ها

غیر از این آسمان است.

۱- سوره غافر، آیه ۱۶.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾^۱

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود. در آن هنگام که ستارگان تیره شوند. در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت درآیند.

تمام نظامات عالم به هم می‌خورد. اینجا هم آیه اشاره به همین مطلب دارد، فعلاً طومار عالم باز و همه چیز از هم ممتاز است ولی روزی می‌رسد که ما عالم را در هم می‌پیچیم، عالم در هم پیچیده می‌شود و دیگر هیچ چیز مشهود نیست.

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲

همه چیز جز ذات او فانی می‌شود.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۳

همۀ کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند. و تنها ذات ذوالجلال و کرامی پروردگارت باقی می‌ماند.

بدانید یک روزی طومار عالم پیچیده خواهد شد پس فعلاً خود را بشناسید و از این بازبودن طومار خلقت استفاده کنید و آنچه باید بنویسید، بنویسید. روزی خواهد آمد که همه اینها در هم پیچیده می‌شود.

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾

روزی برسد که ما آسمان را بیچیم مانند پیچیدن اوراق نوشته شده.

منظور از لام در لِّلْکُتُبِ

ظاهراً لام در لِّلْکُتُبِ به اصطلاح اهل ادب لام اضافه است، همان سجلی است که برای نوشتنی‌هاست، برای کتاب‌ها و کتابت‌هاست. یا اینکه لام، لام علّت باشد که ما می‌پیچیم برای اینکه نامه‌های عمل به حساب بیاید. این نظام در هم پیچیده می‌شود، نظام دیگری از نو به وجود می‌آید که آنجا برای بروز نامه‌ها و به دست دادن نامه‌های اعمال است. هر دو محتمل هست.

۱- سوره تکویر، آیات ۱ تا ۳.

۲- سوره قصص، آیه ۸۸.

۳- سوره رحمان، آیات ۲۶ و ۲۷.

در کلمه لِّلْکُتُبِ، لام برای عِلَّتْ باشد که ما می‌پیچیم تا به مسئله کتب و نامه‌های اعمال برسیم یا لام، لام اضافه باشد که نسبت به همان طَی دارد یعنی سجلی که برای نوشتن‌هاست در هم پیچیده می‌شود که این عالم هم تشبیه شده به این کیفیت که الآن تمام نقوش و کلمات نوشته شده، همه از هم ممتازند، می‌بینیم ولی روزی همه برچیده می‌شود.

آسانی بازگردانی آفرینش برای ما

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِّلْکُتُبِ ۖ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾

روزی که آسمان‌ها را مانند پیچیدن طومار در هم می‌پیچیم، همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازمی‌گردانیم.

یعنی برای ما کاری ندارد، همان قدرتی که آفرینش را آغاز کرده همان قدرت، این نظام را به پایان می‌رساند، آن آفریننده جمع می‌کند، آن کس که باز می‌کند در هم می‌پیچد.

شما همان‌طوری که نامه‌ای را باز می‌کنید و می‌نویسید، با همان قدرت نامه نوشته را در هم می‌پیچید لوله‌اش می‌کنید و کنار می‌گذارید، ما هم همین‌طوریم، واقعاً تمام عالم برای ما مانند ورقی به دست شماست، شما آن ورق را باز می‌کنید می‌نویسید و در هم می‌پیچید، ما هم این نامه کتاب خلقت را فعلاً باز کرده‌ایم و نوشته‌ایم و این نوشته را در هم می‌پیچیم، برای ما دشواری ندارد.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾

همان‌گونه‌ای که در اوّل آفرینش ما شروع کرده‌ایم، ما همان قدرت هستیم همان را دوباره برمی‌گردانیم.

این مضمون در مواضع متعدّد در قرآن آمده است. مثلاً در جایی داریم:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾

همان‌گونه‌ای که شما را آفریده دوباره برمی‌گردید. با قدرت او برمی‌گردید، با قدرت

او آمده‌اید، مگر شما با اختیار خود آمده‌اید؟ کیست که بتواند ادّعا کند من با میل خودم آمده‌ام، با میل خودم زندگی می‌کنم، با میل خودم می‌مانم. کسی هست که چنین ادّعایی داشته باشد؟ گردن کلفت‌های عالم نتوانستند، گردنشان را در سرشان فرو بردند و در زیر خاک‌ها آن‌ها را پوساندند، آن‌که می‌تواند ادّعا کند من هستم.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

فرعون در زمین برتری جویی کرد.

فرعون با آن علوی که داشت و اقتداری که به او داده بودیم با یک قطره آب نابودش کردیم. ما به او نفَس دادیم خیال می‌کرد مال خودش است. می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۲؛ من پروردگار برتر شما هستم. نفَسش را از او گرفتیم، آب در حلق او ریختیم، گفت عجب! با یک هوا و با یک باد زنده بود و با قطره‌آبی مُرد.

همان‌طور که شما را خلق کرده بی‌اختیار شما را آورده نطفه شما را منعقد کرده بی‌خبر از همه جا بودید، همان نطفه را پرورش داده و به اینجا رسانده باز هم شما را برمی‌گرداند. به «أَزْدَلِ الْعُمَرُ» هم می‌تواند شما را برساند.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ

شَيْئاً﴾^۳

خداوند شما را آفرید سپس شما را می‌میراند، بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر می‌رسد تا پس از علم و آگاهی چیزی نداند.

به یک دوران پستی از زندگی برسید که دیگر همه آموخته شده‌ها یادتان برود، آنچه را می‌دانستید فراموش می‌کنید. آدم به سنّی می‌رسد که اسم فرزندان خود را فراموش می‌کند، آن‌ها را اصلاً نمی‌شناسد، چه بسا به اینجا می‌رسد. درباره یکی از بزرگان مراجع تقلید که مرجعیّت عامّه داشته نقل می‌کنند سنّش به جایی رسید که علومش را فراموش کرده بود از شاگردش تقلید می‌کرد.

کسی قدرت ندارد که بگوید من خودم آمده‌ام خودم نفس می‌کشم خودم زندگی

۱- سورة قصص، آیه ۴.

۲- سورة نازعات، آیه ۲۴.

۳- سورة نحل، آیه ۷۰.

می‌کنم. این طور نیست، شما را بی اختیار آورده‌اند بی اختیار هم نگه داشته‌اند و بی اختیار هم می‌برند. آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾

او کسی است که آفرینش را آغاز کرده دوباره آن را برمی‌گرداند و این کار برای او آسان‌تر است.

برگرداندن آن آسانتر است، البته به زعم شما آسانتر است و الا برای او که آسانی و مشکلی ندارد. آن کسی که خانه‌ای را برای اولین بار ساخته اگر ویرانش کند برای بار دوم بهتر می‌تواند بسازد. می‌فرماید: من همانی هستم که آفرینش را آغاز کردم دوباره برمی‌گردانم: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»؛ برگرداندن برای او آسانتر است، از دید شما، نه با قدرت او، قدرت او یکسان است فرقی نمی‌کند. همان قدرتی که آدم ابوالبشر را آفریده مگر ابتدا ناقص بوده که کم‌کم دستش عادت کرده و حالا بهتر می‌آفریند؟ این طور نیست. همان روز اول هم مثل حالا ساخته است. روز اول هم زیباترینش را آفرید. آدم ابوالبشر و حوّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اول انسان بودند و زیباتر از ما هم بودند، پنج هزار سال قبل تقریباً جناب یوسف را آفریده، خیلی زیباتر از حالا هم آفریده، این طور نیست که دست او مهارت پیدا کند بهتر بیافریند نه، قدرت او مطلقه است. پس این هم یک آیه که راجع به همین مطلب است.

پیچیده شدن طومار عالم، وعده قطعی خداوند

«وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»

این وعده‌ای قطعی است که ما داده‌ایم و حتماً به این وعده وفا خواهیم کرد. بطور مسلم ما کننده این کاریم، شکی در آن نیست. عالم را می‌پیچیم و دوباره از نو می‌سازیم.

در این جمله «وَعَدًا عَلَيْنَا» چند تأکید شده، کلمه «وَعَد»؛ وعده کردن. اگر شخص بزرگی بگوید من وعده کرده‌ام. حتمی است چون حتماً انجام خواهد داد. کلمه «عَلَيْنَا» هم تأکید است یعنی بر عهده من است. اگر شخص بزرگی بگوید من این مطلب

را به عهده گرفته‌ام، تردیدی در انجام آن نیست. بعد هم «إِنَّا» آمده با کلمۀ تحقیق آمده یعنی مسلّم و قطعی است. فرموده: «إِنَّا»، نفرموده: «إِنِّي». چون از موضع قدرت صحبت می‌کند «إِنَّا» فرموده است.

جایی که مسئلۀ عبودیت و الوهیت باشد در آنجا خداوند «من» می‌فرماید: «أَنْ اَعْبُدُونِي»؛ مرا عبادت کنید. چون در مسئلۀ عبادت باید توحید باشد، با کلمۀ یای وحده به اصطلاح گفته می‌شود، من را عبادت کنید. نمی‌فرماید ما را عبادت کنید. مناسب نبود که بگوید ما را عبادت کنید چون معبود باید واحد باشد و بگوید من را عبادت کنید. اما وقتی سخن از قدرت به میان می‌آید از موضع قدرت بحث می‌کند و «ما» گفته می‌شود:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

ما قرآن را فرود آورده‌ایم و قطعاً ما نگهدار آن خواهیم بود.

ما هستیم که شما را خلق کرده‌ایم و ما هستیم که دوباره شما را برمی‌گردانیم. سخن از موضع قدرت است ولذا «إِنَّا كُنَّا» که در آیه آمده جمع است، از فعل ماضی استفاده شده است، بطور قطع و مسلّم ما چنین بوده‌ایم یعنی همیشه مستمراً قدرت ما همین است که هیچ وقتی زوال ندارد. «إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»؛ اسم فاعل هم تعبیر شده یعنی ما کننده این کاریم که حتماً شما را در دل خاک می‌پوسانیم دوباره شما را برمی‌انگیزیم، پس اکنون به حساب خود برسید و خود را آماده کنید.

بشارت دنیایی مؤمنان صالح العمل

آیه بعد هم:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ﴾^۲

بشارتی است به مؤمنین برای سعادت دنیوی‌شان.

پاداشی در آخرت دارند که:

﴿لَا يَخْزِيهِمُ الْقَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۳

۱- سورۀ یس، آیه ۶۱.

۲- سورۀ حجر، آیه ۹.

۳- سورۀ انبیاء، آیه ۱۰۵.

۴- سورۀ انبیاء، آیه ۱۰۳.

در آخرت پاداششان این است که از وحشت عظیم در امانند، ترس بزرگ آنها را محزون نمی‌کند و فرشتگان رحمت به استقبالشان می‌روند و غرق در نعمتند.

در دنیا هم مامور کرده‌ایم که عاقبت، بندگان صالح بر این دنیا حکومت کنند این هم پاداش دنیوی بندگان صالح است که حاکم بر زمین باشند و قدرت در زمین به دست آنها بیفتد و الا آفرینش عالم، بیهوده و نقض غرض است.

اگر این بشرِ خونخوارِ مفسدِ جنایتکار حاکم بر زمین باشد همین‌طور که در دنیا می‌بینیم چکار می‌کند، اگر علی و آل علی (علیه السلام) را کنار بگذاریم، ببینید دنیا چه وضع و حالی پیدا می‌کند؟

برای تصاحب امکانات موجود در عالم مانند گرگ و خوک به هم می‌پزند، شکم می‌درند. آیا اینها بشر متمدنند؟ می‌بینید در عالم چه می‌کنند، جنایت‌هایی که هیچ گرگ خونخواری به هم نمی‌کند که آدم شرم‌منده می‌شود که بگوید اینها بشرند و این کارهای واقعاً زشت را مرتکب می‌شوند. اگر واقعاً هدف از خلقت همین باشد این همان مصداق سخن ملائکه می‌شود که به خدا گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾

آیا می‌خواهی موجودی بیافرینی که دائماً خونریزی و افساد کند.

حق تعالی در جوابشان فرمود:

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در داء قدرتم علی و آل علی علیهم السلامند، عالم برای آنها است نه برای این خوک‌های شهوت‌پرست و گرگ‌های خون‌آشام. این از حکمت دور است که در عالم کسی باغ و بوستانی خیلی مجهز و باشکوه بسازد و زحمت‌ها بکشد، درخت‌ها بکارد و نهرها جاری کند و قصرها بسازد بعد خوک‌ها را بریزند در آنجا زندگی کنند، به هم بپزند و فضله بریزند و آخر هم بمیرند و لاشه‌شان هم بگندد، این که حکمت نیست.

خداوند متعال، عالم به این عظمت را برای کی آفریده؟ برای این بشر خونخوار؟

نه، در حال حاضر یک نفر در این عالم زندگی می‌کند که همه چیز به آبروی اوست و او وجود اقدس ولیّ زمان، مهدی آل محمد علیهم‌السلام است. سفره را برای او گسترده‌اند، چون او با این بدن در عالم زندگی می‌کند باید آفتاب بتابد، باید باران بیارد، باید هوا باشد، باید آب‌ها باشد، این سفره برای اوست منتهی ما در کنار این سفره به آبروی او نشسته‌ایم که ما را بیرون نمی‌کنند. اگر کلمۀ انسان هم روی ما گذاشته‌اند به آبروی اوست و الا کلمۀ انسان هم برای ما شایسته نبود که گفته بشود. انسان اوست و سفره هم مال اوست، گداگر سینه‌ها هم آمده‌اند کنار سفره نشسته‌اند، بیرونشان نمی‌کنند.

مثلاً سلطانی برای یک شخصیت عظیمی، بساط سلطنتی چیده باشد بعد او بیاید و دنبال او دیگران هم بیایند بنشینند، اینها را بیرون نمی‌کنند چون اینها هم همراه او آمده‌اند کنار او و زیر سایه او نشسته‌اند و الا اگر از اول سلطان برای آدم بی ادب بی تربیت سفره بگستراند که هیچ منطقی نیست، عقلاً او را تقبیح و مذمت می‌کنند و می‌گویند این بساط را برای این آدم بی تربیتی چیدی که هیچ چیز نمی‌فهمد، نه عقلی دارد و نه علمی، او را تقبیح می‌کنند.

اگر ما در این زمان، ولیّ زمان را کنار بگذاریم دنیا چه امتیازی خواهد داشت؟ هیچ، یک دستگاه لغو بلکه ظالمانه و اصلاً خلاف حکمت خواهد بود. این همه نعمت‌های گوناگون چیده شده باشد برای این بشر خون خوار شکم خوار شهوت‌رانی که بر سر و کله هم می‌کوبند. آیا این ظلم نیست؟ این اراده حق تعالی است که بالاخره باید این عالم به دست بنده صالح من بیفتد.

مراد از ذکر، تورات یا قرآن کریم؟

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. در اینجا مراد از کلمۀ ذکر ممکن است قرآن باشد، ممکن است مُراد تورات باشد چون کلمۀ ذکر در قرآن به چند معنا به کار رفته است. ذکر در اصل به معنای یادآوری

است، یکی از مصادیق ذکر قرآن است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^۲

این (کتاب) جز ذکر و قرآن مبین نیست.

در این دو آیه از قرآن تعبیر به ذکر شده است. در قرآن از رسول اکرم هم تعبیر به

ذکر شده است:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ

آيَاتِ اللَّهِ﴾^۳

ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید، به راستی خداوند به سوی شما ذکر نازل کرده است. پیامبری که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند.

در این آیه به اصطلاح اهل ادب کلمه «رَسُولًا» عطف بیان برای «ذکر» است، ما ذکر را فرود آورده‌ایم که رسول است و کتاب را بر شما تلاوت می‌کند. و گاهی هم ذکر تورات است، از تورات هم در قرآن تعبیر به ذکر شده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۴

ما به موسی و هارون فرقان و ضیاء و ذکر دادیم، مراد از ذکر همان تورات است. هر چه که مردم را به یاد خدا بیفکند ذکر است. قرآن به یاد خدا می‌افکند، رسول به یاد خدا می‌افکند، تورات هم در زمان خودش که کتاب نور و کتاب هدایت بوده آن هم ذکر بوده است. اینجا احتمال دارد که مراد تورات باشد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ﴾

مراد از زبور ممکن است همان زبور جناب داوود علیه السلام باشد، منتهی کتاب شریعت نبوده، انجیل و تورات کتاب شریعت‌اند اما زبور کتاب پند و اندرز و اخلاقیات بوده، به

۱- سوره حجر، آیه ۹.

۲- سوره یس، آیه ۶۹.

۳- سوره طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱.

۴- سوره انبیاء، آیه ۴۸.

هر حال بعد از ذکر است، چون زبور هم بعد از تورات است ولذا این خودش قرینه می شود برای اینکه مراد از ذکر همان تورات است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

زبوری که بعد از ذکر (بعد از تورات) آمده ما در آنجا هم مقرر کرده ایم که باید بندگان صالح من حاکم باشند. این یک احتمال اینکه مراد از ذکر تورات است. احتمال دیگر اینکه منظور از زبور تمام کتاب های آسمانی سَلَف باشد چون از کتاب آسمانی به زبور تعبیر می شود و مراد از ذکر، قرآن است منتهی کلمۀ «مِنْ بَعْدِ» بُعد زمانی نیست بلکه به معنای علاوه است یعنی علاوه بر قرآن ما در همه کتاب های آسمانی پیشین، مقرر کرده ایم که باید بندگان صالح من در روی زمین حکومت کنند.

حاکمیت بندگان صالح بر روی زمین

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. حکومت زمین را بندگان صالح من به ارث می برند. وارث می شوند به این معناست که منتقل می شود از این به او، مثل کسی که می میرد و ماترک او به دیگری می رسد. عاقبت صالحان به جای ناصالحان می نشینند و تمام امکاناتی که بشر ناصالح دارد به دست بندگان صالح من می افتد و اینها وارث زمین می شوند یعنی جای آن ها را می گیرند و تمام امکاناتشان را مورد استفاده قرار می دهند پس:

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

من مقرر کرده ام که این زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.

اصحاب المهدی در آخر الزمان

در تفسیر و تأویل داریم که مراد از این آیه اشاره به زمان ظهور ولی زمان ^{قائم} ارواحنا است. امام باقر علیه السلام فرمود: این «عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» که در آیه آمده است مراد اصحاب حضرت مهدی در آخر الزمانند.

و همین طور رسول خدا ﷺ فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»؛ اگر تمام عمر دنیا منقضی بشود و یک روز باقی بماند خداوند آن یک روز را آنچنان طولانی می‌گرداند تا از فرزندان من، مردی برخیزد که عالم را غرق در قسط و عدل کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

مردی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: «أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ»؛ آقا! شما صاحب الامر هستید؟ آن کس که فرمان خدا در عالم به دست او اجرا خواهد شد. فرمود: «أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَلَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»؛ من صاحب این امرم یعنی صاحب فرمان الهی در این زمان من هستم ولی من آن کسی نیستم که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنان که پر از جور شده باشد.

چون هر امامی در زمان خودش صاحب الامر است و شیعیان به حکم قرآن موظفند از او اطاعت کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از خودتان هستند اطاعت نمایید.

بله، هر امامی در زمان خودش ولی امر و صاحب امر است منتهی من او نیستم، صاحب امر کسی که دنیا را پر از قسط و عدل می‌کند.

«وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفٍ بَدَنِي»؛ چطور من صاحب الامر باشم و حال آنکه می‌بینی بدن من رو به ضعف رفته است.

پیر شده‌ام محاسنم سفید شده و قوا به تحلیل رفته، او کسی است که دنیا پیرش نمی‌کند، گذشت روزگار بر او فتور و سُستی ایجاد نمی‌کند. او بعد از عمر طولانی که حالا نمی‌دانیم که چه مقدار مشیت خدا تعلق گرفته، شاید بعد از یک میلیون سال وقتی می‌آید در صورت یک انسان چهل ساله که قوی است ظاهر می‌شود. در همین حدیث امام

۱- کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۳۷۶.

۲- سوره نساء، آیه ۵۹.

رضا علیه السلام فرمود: «لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَكْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا»؛ او وقتی با دست خود اشاره کند درخت های کهن سال را از ریشه می کند. من کی صاحب الامر هستم در حالی که بدنم رو به ضعف رفته است. «ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي»؛ آن کسی که ولی امر است چهارمین فرزند من خواهد بود.

«فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ»؛ هنگامی که ظهور کند جهان با نور پروردگارش می درخشد، او میزان را به عدل در میان مردم قرار می دهد.

حضرت خضر علیه السلام مونس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف در ایام غیبت

امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت خضر چون آب حیات نوشیده همواره زنده است. «فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُتَفَخَّ فِي الصُّورِ وَإِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَتَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا نَرَى شَخْصَهُ»؛ تا زمانی که در صور دمیده شود حضرت خضر زنده است، او همیشه پیش ما می آید به ما سلام می کند، صدای او را می شنویم ولی شخص او را نمی بینیم. «وَسَيُؤْنَسُ اللَّهُ بِهِ وَحُشَّةٌ قَائِمًا فِي غَيْبَتِهِ وَيَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ»؛ با همراهی خضر علیه السلام خداوند غربت قائم ما را در دوران غیبتش برطرف می کند و رنج تنهایی را از او برمی دارد.

امام زمان علیه السلام با بشر عادی که نمی تواند انس بگیرد، او کجا و امثال ماها کجا. ولذا خداوند حضرت خضر را زنده نگهداشته است که ندیم او باشد با او بیاید و آن وحشت و رنج غربت او را برطرف کند.

پیشگویی دعبل خزاعی و تحسین امام رضا علیه السلام

دعبل خزاعی هم در آن قصیده ای که در حضور امام رضا علیه السلام خواند در ضمن قصیده اش به همین مطلب ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرد و گفت:

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۲۲.

۲- کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۳۹۰.

خُرُوجُ إِمَامٍ لِمَحَالَةٍ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

قطعا باید امامی ظهور کند، او بر اسم خدا و برکات قیام می‌کند.

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيُجِزِي عَلَى النِّعَمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

او می‌آید حق و باطل را از هم جدا می‌کند، اوست که بر نعمت‌ها پاداش می‌دهد و بر نعمت‌ها و گناه‌کاری‌ها کیفر می‌دهد.

امام رضا علیه السلام وقتی این شعر را از او شنید فرمود: «یا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ»

ای خُزَاعِي! این دو بیت را که گفתי روح القدس به زبانت جاری کرد.

«هَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟»؛ آیا می‌دانی آن امام کیست و کی قیام

می‌کند؟

«لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ خُرُوجَ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»؛ گفتم: نمی‌دانم که کیست ولی همین قدر من شنیده‌ام و اعتقاد به این مطلب دارم که امامی از شما باید ظهور کند و زمین را از لوث فساد پاک گرداند و آن را پر از عدل کند چنان‌که پر از ظلم شده باشد.

«فَقَالَ يَا دُعْبَلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ»؛ امام رضا علیه السلام فرمود: ای دُعْبَل! بعد از من پسر محمد جانشین من است، بعد از او پسرش علی امام است، بعد از علی پسرش حسن امام است و بعد از حسن پسرش حجت قائم امام است آن کسی که در زمان غیبتش انتظارش را می‌کشند وقتی هم که قیام کند از او فرمان برداری می‌کنند و ولایت به دست مبارک او خواهد بود.

چرا شیعه همیشه مورد هجوم و مظلوم است؟

کسی سؤال می‌کرد چطور است که شیعه در طول تاریخ این قدر مورد ظلم قرار گرفته است و همیشه لبه تیز حرب‌ها متوجه شیعه بوده است؟ جواب معلوم است چون شیعه

منطوقش این است، می‌گوید جز علی و آل علی علیهم‌السلام همه باطلند، تمام حکومت‌ها در عالم باطلند باید علی و آل علی علیهم‌السلام حکومت کنند. شیعه اگر زورش برسد و قدرت به دست بیاورد همه حکومت‌های باطل را از بین می‌برد. معلوم است که حکومت‌ها می‌دانند که شیعه برای از بین بردن آن‌ها کمر بسته از این جهت همیشه لبۀ تیز حرب‌هاشان علیه شیعه است و الاً دیگران که کاری به این کارها ندارند، هر چه باشد تسلیم می‌شوند، یزید هم باشد تسلیم می‌شوند.

مگر تسلیم نشده‌اند؟ می‌گفتند امام حسین واجب‌القتل است چون در مقابل یزید قیام کرده و بر ما واجب است از یزید اطاعت کنیم. با چنین کسانی هیچ‌کس دشمن نمی‌شود ولی با شیعه دشمنند که می‌گوید جز علی و آل علی علیهم‌السلام کسی از جانب خدا حق ندارد حاکم مطلق باشد و لذا حربۀ تیزشان هم متوجّه شیعه بوده و خواهد بود و می‌کوشیدند او را لکه‌دار کنند و شکست بدهند.

امام رضا علیه‌السلام واقعاً غریب‌الغرباء

امام رضا علیه‌السلام وقتی به دربار مأمون وارد می‌شدند خون دل می‌خوردند. آن حضرت معروف به غریب‌الغرباست، در میان غربا هم غریب بود. اگر کسی در شهر خودش نباشد مردم می‌گویند او در اینجا غریب است به او می‌رسند، دلجویی می‌کنند، تنهانش نمی‌گذارند.

امام رضا علیه‌السلام غریب بود او از وطنش دور افتاده بود، در وطنش نبود در ایران بود و اینجا هم مردم خیال می‌کردند که مأمون غلام حلقه به گوش امام است، کاملاً به او محبت می‌کند و سفره‌های چرب و نرم برای او می‌گسترده و خیلی تجلیل می‌کند و احترام می‌گذارد و برای همین، کسی به داد آن حضرت نمی‌رسید، هر چه از مأمون خون دل هم می‌خورد صدایش در نمی‌آمد، کسی هم نمی‌فهمید که امام از معاشرت با مأمون چقدر رنج می‌برد. مأمون در حضور مردم از امام رضا علیه‌السلام احترام و تجلیل می‌کرد در خلوت که می‌شد نیش می‌زد و راستی خون به دل امام رضا می‌ریخت و لذا هر روزی که آقا از نماز برمی‌گشت با همان بدن عرق‌دارش دعا می‌کرد: خدایا! اگر فرج من در مرگ من است زودتر مرگ مرا

برسان. از اینجا معلوم بود که رنج می برد ولی مردم خبر نداشتند خیال می کردند امام در بساط قدرت مأمون است و مشکل خاصی ندارد.

کینه قلبی مأمون از امام رضا علیه السلام

ولذا امام رضا علیه السلام در میان غربا هم غریب بود، کسی نمی دانست که او از وطن که دور افتاده گرفتار عفریتی مثل مأمون شده و این همه رنج ها دارد. می دیدند که امام وقتی وارد دربار می شد دربان ها پرده بلند می کردند، احترام می کردند و هنگام خروج امام هم پرده بلند می کردند. بنی عباس از این احترام به امام رنج می بردند، به دربان ها سفارش کردند که بعد از این، وقتی امام وارد شدند شما احترام نکنید، پرده بلند نکنید تا ایشان سبک شده اهانت بشود. بار اول که امام وارد شد آن ها بی اختیار از جا پریدند و باز پرده بلند کردند و امام وارد شد، بعد از رفتن امام، آن ها آمدند و گفتند ما به شما گفته بودیم این کار را نکنید، دربان ها را تهدید کردند.

بعد بار دوم که آقا آمد آن ها برنخواستند، آن ها که برنخواستند باد تندی وزید و پرده را بلند کرد و همانجا نگه داشت تا امام وارد شد، موقع خروج هم دوباره باد آمد و پرده را بلند کرد که امام بیرون آمدند، این جریان برای آن ها خیلی سنگین تمام شد. به هم گفتند این فایده ای ندارد، معلوم است که خدا می خواهد او را بزرگ کند، ما هر چقدر هم که بخواهیم کوچک نخواهد شد ولذا از کار خودشان هم پشیمان شدند.

به هر حال کینه حضرت به دل مأمون بود و آن جمله ای را که حضرت در نیشابور فرمود: «بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» خیلی ضربه کاری بود که بر پیکر حکومت مأمون وارد آورد.

خیلی عجیب بود، از همانجا کینه در دل مأمون نشست، در آن مجمع عظیم نیشابور که بیست و چهار هزار قلمدان فقط برای نوشتن حدیث بوده چقدر جمعیت در آنجا بوده که بیست و چهار هزار محدث و راوی بودند. در آن غوغا امام این جمله را فرمودند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا

بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛^۱ کلمۀ لا اله الا الله، کلمۀ توحید قلعه محکم خداست، هر کس به آن وارد شود در امان است و عذاب نخواهد دید، آنگاه که مرکب امام به راه افتاد فرمود اما شرط دارد و من همان شرط توحیدم.

یعنی چه؟ یعنی همان دین شما، اسلام شما بخواهد دین باشد باید من در آن حکومت کنم باید دنبال من باشید. یعنی مأمونی که الآن حاکم است هیچ و پوچ و باطل است، شرط دیانت شما، شرط توحید شما من هستم: «أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ این اثبات حقانیت خود و بطلان مأمون است.

انتقام ظالمانۀ مأمون از امام رضا علیه السلام

ولذا این کینه در دل مأمون نشست و بعد هم جریان دیگری که سرانجام امام مسمومانه به شهادت رسید. از خانۀ مأمون که بیرون آمد عبا سر کشیده بود به اباضیت هم گفته بود وقتی عبا سر کشیدم از من چیزی نپرس، احوال پرسی نکن، چیزی به من نگو. بس که لطف و رحمت و عنایت داشت، رئوف بود. مبادا که از من احوال پرسی کنی و بفهمی که من مریض شدم، بعد کم کم به گوش مردم برسد. ممکن است ازدحام و غوغایی بشود، خون‌هایی ریخته بشود که درست نباشد.

با همان حال به خانه رسید «يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ»^۲؛ مثل مار گزیده به خود می پیچید. نمی توانست بخوابد، نمی توانست بنشیند. گاه می نشست، گاه برمی خاست، گاه راه می رفت. پنجاه بار حضرت خود را حرکت داد، امعاء و احشاء امام علیه السلام دگرگون شده بود، تا فرزند جوانش رسید و سر پدر را به دامن گرفت و درآغوش پسر به عالم قدس ارتحال پیدا کرد.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته

۱- امالی صدوق، صفحه ۲۳۵.

۲- امالی صدوق، صفحه ۶۲۵.

صالحان، وارثان زمین و زمان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

امام جویی، فطری انسان‌ها

قبلاً عرض شد که اگر انسان به این حقیقت توجّه داشته باشد که اولاً او مسافری در حال حرکت به سمت مقصدی بسیار بزرگ و حیاتی است که آن لقاء الله و تقرّب جوهری به کمال لایتناهی است و ثانیاً توجّه داشته باشد که در این مسیر مشکلات و موانع فراوان وجود دارد و شیطان دشمن آشکار انسان، برای اغوای او قسم خورده و گفته است:

﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱

شیطان گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو برای گمراهی انسان‌ها کمین می‌کنم سپس از پیش رو و از پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ آن‌ها به سراغ آن‌ها می‌روم و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت.

با توجّه به این دو مطلب، انسان قهراً احساس می‌کند که در مسیر حرکتش به سوی آن مقصد بزرگ و حیاتی به هدایت و راهنما نیاز دارد که اگر هدایت نشود به هلاک ابدی می‌افتد. در تعقیب و تأکید همین مطلب عرض می‌کنم که از جمله تقاضاهای فطری و خواسته‌های درونی انسان؛ هدایت خواهی و پیشواطلبی است، به اصطلاح شرعی امام جویی است. همان‌گونه که انسان بر حسب غریزه و طبیعت خود، نیاز به آب و غذا

دارد، آب طلب و غذا طلب است که اگر آب و غذا به او نرسد می میرد، به همین کیفیت انسان در فطرت و سرشت خود امام طلب است، امام جویی می کند که اگر به او نرسد به هلاک ابدی می افتد.

تاریخ زندگی بشر نشان می دهد که بشر در تمام اعصار و ادوار، تحت هر شرایط و اوضاع و احوالی که بوده دنبال انسان کاملی بوده است. یعنی این از درونش مُنبعث شده که در جستجوی یک فرد انسان کامل باشد و رشته تبعیت از او را به گردن بیفکند و نقائص و کمبودهای حیاتی خود را با پیروی از او تکمیل کند. هرچند در این راه غالباً خطای در تطبیق هم داشته یعنی ناقص را کامل انگاشته، نقص را کمال تصوّر کرده، دنبالش رفته و به گمراهی افتاده است.

انحراف در فطرت خداجویی انسان

همین فطرت خداجویی که در وجود انسان هست او را به بت پرستی کشانده است و این بت پرستی در شکل های گوناگون در عالم بوده است؛ خورشیدپرست، ماه پرست، ستاره پرست، دریا پرست، گاوپرست، گوساله پرست. اینها همه از همان فطرت خداجویی انسان مُنبعث شده است. دنبال خدا رفته ولی در تطبیق خطا کرده غیر خدا را جای خدا نشانده و به گمراهی افتاده است.

در امام طلبی هم همین گونه است. انسان فطرتاً دنبال انسان کامل است که از او الگو بگیرد و تبعیت کند، منتهی در تطبیق خطا می کند، گاهی دنبال موجودات ناقص به خیال اینکه کامل اند می رود. مرشد پرستی، پیرطریقت، قطب و امثال آن از همین راه پیدا شده اند و آن ها از همین فطرت امام جویی انسان سوء استفاده کرده اند و خود را به جای امام حق قالب زده اند و انسان را به بدبختی و هلاکت کشانده اند. از این جهت می گوئیم مسئله ای امام جویی فطری است همان گونه که خداجویی فطری است. لذا انسان دنبال امام می رود منتهی چون اشتباه در تطبیق می کند از این جهت عقل به میان می آید و نظر می دهد.

صفات امام از منظر عقل

از نظر عقل آن امام و رهبر باید دارای این صفات باشد: جاعل و خائن نباشد، بصیر و راه‌شناس و امین باشد. همان‌طور که عقل در خداجویی هم همین نظر را می‌دهد. از نظر عقل، خدایی که دنبالش می‌گردد که معبود تو باشد باید صمد و بی‌نیاز باشد و بتواند حوائج تو را تأمین کند. این معبود نمی‌تواند زمین، آسمان، ماه، خورشید، گاو و گوساله باشد. او یک وجود لایتناهاست، او معبود توست.

در امر امام‌شناسی هم عقل نظر می‌دهد به اینکه مراقب باش تو که دنبال انسان کامل می‌گرددی از او تبعیت کنی، درست است که فطرت دنبال امام است اما اشتباه می‌کند. هر انسانی که ادعای کمال کرد نمی‌شود از او تبعیت کرد. باید عالم به تمام امور هدایت و حقایق باشد. جاعل نباشد، خطا نداشته باشد، اشتباه نکند. خائن، منفعت‌طلب، خودخواه و ریاست‌طلب هم نباشد. خود را نخواهد تو را بخواهد. آن رهبری که دنبالش می‌گرددی باید معصوم باشد. صفت عصمت حکم عقل است، لزوم امامت حکم فطرت است.

فطرت مقدم بر عقل است، آنجایی که فطرت هست هنوز عقل نیامده، یک کودک نوزاد وقتی از مادر متولد می‌شود احساس گرسنگی کرده گریه می‌کند و شیر می‌طلبد. این شیرطلبی حکم عقل نیست چون هنوز عاقل نیست، عقل در وجود او حاکم نیست. آن همان فطرت غریزه از طبیعت است احساس نیاز می‌کند و داد می‌زند گریه می‌کند.

فرد گرسنه و تشنه که دنبال آب و نان می‌رود به حکم عقل نیست، حکم فطرت است. منتهی اگر هدایتش نکنند سراغ غذاهای آلوده می‌رود و به هلاکت می‌افتد. پس حکم امام‌طلبی حکم فطرت است. فطرت دنبال خدا و امام می‌برد چون امام مظهر صفات خداست.

بنا بر این خداجویی در فطرت است، امام‌جویی در فطرت است. منتهی عقل باید نظر بدهد که او کیست و چه کسی باید هادی تو باشد؟ به حکم عقل، عصمت لازم است. پس لزوم امامت فطری است، لزوم عصمت عقلی است، عقل و فطرت هر دو دست

به دست هم می دهند و لزوم امام معصوم را اثبات می کنند. باید در زندگی بشر امام معصوم باشد همان گونه که خدای کامل و مطلق باید باشد. حال سؤال این است که تعیین امام با چه کسی است؟ جواب اینکه تعیین آن با وحی است.

نقش وحی در امام جویی

آن کسی که فطرت و عقل حکم می کنند باید در زندگی بشر به عنوان امام معصوم باشد، او را باید وحی معین کند. همان گونه که اگر آب و غذای سالم به آدم تشنه و گرسنه نرسد به سراغ غذای آلوده می رود. اگر امام حق هم به بشر عرضه نشود، به حکم فطرتش که دنبال امام می گردد سراغ افراد نالایق می رود و افراد ناقص را انتخاب می کند. منتهی وحی اینجا به داد فطرت و عقل می رسد و نظر می دهد:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان تنها ما را عبادت می کردند.

ما گروهی را به عنوان امام معین کرده ایم، ساختمان وجود آن ها به دست ماست. ما وقتی به انسان تقاضای آب طلبی دادیم آب هم دادیم. اگر گرسنگی داده ایم، نان هم داده ایم. جنین در رحم مادر خون طلب می کند، غذای او همان است. اما وقتی که به این دنیا آمد مزاج او عوض می شود و نان می خواهد. همان کسی که در رحم مادر خون را غذای او قرار داده همان کس به محض اینکه نوزاد به دنیا آمد پستان پر از شیر در اختیارش می گذارد. تقاضا را خودش می دهد، عرضه را هم خودش می دهد.

امامت انتصاب الهی است نه انتخاب مردمی

خداوند می فرماید: من تقاضای امام طلبی به مردم داده ام امام را هم من خودم

معین می کنم:

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه زمام هستی‌اش به دست اوست، پروردگار من بر صراط مستقیم است.

من خود جعل امامت کرده‌ام، گروهی را صالح قرار داده‌ام:

﴿وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^۲

همه‌ی آنان را افرادی صالح قرار دادیم.

اول به آن‌ها صلاحیت و شایستگی مخصوص داده‌ام و منصب امامت را به آن‌ها بخشیده‌ام.

فطرت می‌گوید من امام می‌خواهم عقل می‌گوید باید معصوم باشد وحی هم هدایت می‌کند به همان امام معصومی که می‌خواهی:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳

ما انبیاء و اولیاء را پیشوایانی قرار داده‌ایم. انتخابی شما نیست: «وَجَعَلْنَاهُمْ»؛ ما انتصاب کرده‌ایم، شما حق انتخاب ندارید. شما نباید ابوبکر و عمر بسازید. ما خوب قرار داده‌ایم:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

ما هادی شما را معلوم کرده‌ایم. آن‌ها هادی هستند به همان هدایتی که فطرت شما در پی آن است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۴

ما بطور وحی تکوینی در ساختمان وجودشان منبع خیرات قرار دادیم.

ما لباس امامت را بر اندام آن‌ها پوشانده‌ایم. درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۵

۱- سوره هود، آیه ۵۶.

۲- سوره انبیاء، آیه ۷۲.

۳- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۵- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود و او بطور کامل از عهده همه آن‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. برای ابراهیم صحنه‌های امتحانی سنگین پیش آوردیم تا برای امامت آماده بشود، بعد از اینکه مراحل را طی کرد به او گفتیم حالا تو را امام قرار دادیم:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

از این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» احتمالاً می‌شود استفاده کرد که امام طلبی از درون خود انسان برمی‌خیزد: «لِلنَّاسِ إِمَامًا». در آیه دیگر فرمود:

﴿فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند.

اشتباه نکنید هادی را من معلوم می‌کنم و می‌فرستم، هر کس دنبال هادی فرستاده ما رفت خوف و حزنی ندارد. همین فطرت است:

﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

پس روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن، این سرشت الهی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آئین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

عرض شد آن دلبستگی به خدا و امامی که مظهر صفات خداست به فطرت مربوط است: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ آن دین قیّم و استوار همین است، در فطرت شما قرار داده‌ایم.

لزوم توجه قلبی به مضامین ادعیه و زیارات

حالا توجه شما را به چند جمله از اذن دخولی که هنگام زیارت اولیای خدا می‌خوانیم جلب می‌کنم. اینها برای ما خیلی مغتنم است، ما غالباً به الفاظ و ظواهر اکتفا می‌کنیم و در دعاها و مناجات‌ها و زیارت‌های وارد شده تدبّر و تأمل نمی‌کنیم، هرکدام از

۱- سوره بقره، آیه ۳۸.

۲- سوره روم، آیه ۳۰.

اینها منبعی برای معارف و حقایق هستند که عقل انسان به آن‌ها نمی‌رسد، باید از خودشان مدد بگیریم.

وقتی که ما کنار قبر مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا سایر مشاهد مشرفه - تفاوتی ندارد همه آن‌ها نور واحد هستند - قصد ورود داشته باشیم همین طوری وارد می‌شویم. نه امام را خیلی خوب می‌شناسیم نه آن عظمت مقام را درک می‌کنیم. خیلی هنر کنیم در و دیوار را می‌بوسیم، اینها احترام و ادب است، اما ادب نشأت گرفته از معرفت و شناسایی ارزش دارد، خیلی‌ها مغلوب ظواهر هستند. چه بسا اشخاصی که کنار قبر مقدس امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام که خیلی با عظمت است وارد می‌شوند چون آن صحن‌ها را می‌بینند، آن شبستان‌های آینه‌کاری شده را می‌بینند مغلوب ظاهر می‌شوند. همین افراد اگر کنار بقیع بروند خیلی برای آن احترام قائل نمی‌شوند. در آنجا چهار امام شیعه دفن است گاه دیده شده افراد با کفش می‌روند، یا برخی بی حرمتی‌های دیگر می‌کنند و نمی‌فهمند.

توجه به عبارات زیارت‌نامه به هنگام ورود به حرم امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام

به ما سفارش کرده‌اند وقتی مقابل قبر مطهر این بزرگواران می‌ایستید با ادب وارد بشوید و این جملات را بگویید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بُقْعَةٌ طَهَّرْتَهَا»؛ خدایا! در مکان مقدسی ایستاده‌ام که تو آن را طهارت داده‌ای.

همان کسانی که آن‌ها را طهارت مطلقه داده‌ای:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید و شما را چنان‌که شایسته است پاک و پاکیزه گرداند.

خدایا! اینجا که ایستاده‌ام: «بُقْعَةٌ طَهَّرْتَهَا وَعَقُوهُ شَرَفَتْهَا وَمَعَالِمُ زَكَّيْتَهَا»؛ آثار اقدس و ساحت مقدس و آستانی است که شریفش ساختی و جایگاه‌هایی است که پاکش نمودی.

«حَيْثُ أَظْهَرْتَ فِيهَا أَدِلَّةَ التَّوْحِيدِ»؛ در آن بقعه دلیل‌های توحید را قرار داده‌ای.

آن کسانی که راهنما هستند تا ما را به شناختن کمال مطلق برسانند و موحد باشیم. این‌ها راهنماییانی هستند که کسی غیر ایشان نمی‌تواند راه را به ما نشان بدهد: «أَدِلَّةُ التَّوْحِيدِ وَأَشْبَاحُ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ»؛ این‌ها راهنمایان توحید و تمثال‌های عرش مجیدند، این‌ها کسانی هستند که در مقام عرشی احاطه به عرش مجید دارند.

مقام علم خدا و قدرت خدا را عرش می‌گویند، ما عرش را خوب نمی‌فهمیم آن مقام حکومت و حاکمیت خداست. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام اطراف آن منطقه‌اند. در فرازی از زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

«خَلَقَكُمْ اللَّهُ نُورًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»^۱؛ خداوند شما اهل بیت را به صورت نورهایی آفریده و بر عرش خود محیط قرار داده است.

ما تا روز قیامت هم درک نمی‌کنیم که عرش یعنی چه؟ و همچنین احاطه بر عرش یعنی چه؟ مقام علم و مقام قدرت خدا که در اختیار معصومین است که مُحَدِّق به عرش مجید هستند، ما چیزی از آن درک نمی‌کنیم. در ادامه اذن دخول می‌خوانیم:

«الَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ مُلُوكًا لِحِفْظِ النَّظَامِ»^۲؛ اهل بیت کسانی‌اند که آن‌ها را به مقام فرمانروایی برای حفظ نظام خلق برگزیدی.

خداوند سبحان اهل بیت علیهم‌السلام را ملوک و سلطان مطلق برای حفظ نظام خلقت قرار داده است، اداره نظام خلقت را بسته به اراده آن‌ها که فرمانروا هستند قرار داده که فرمان آن‌ها در این عالم نافذ است:

«مُلُوكًا لِحِفْظِ النَّظَامِ وَاحْتَرَّتْهُمْ رُؤَسَاءُ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۳؛ حفظ نظام عالم و ریاست بر تمام مردم را به دست آن‌ها سپردی.

نقش امام زمان علیه‌السلام در اداره عالم

گاهی گفته می‌شود اکنون که امام زمان علیه‌السلام غایب است و در دسترس نیست ما چکار کنیم؟ از کجا دستور لازم را بگیریم؟

۱- بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۱۱۵.

۲- من لایحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۶۱۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۱۱۵.

ما خیال می‌کنیم که کار امام زمان علیه السلام فقط این است که بیاید و احکام دین و شریعت را بیان کند و کار او فقط اصلاح عالم است در حالی که تنها این نیست، پس کار او چیست؟ کار او حفظ نظام است، اصلاً او نظام خلقت را اداره می‌کند. تنها مسئله اقامه عدل و بیان احکام نیست، حفظ نظام عالم به عهده اوست که اگر نباشد:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فروریزند قالب‌ها

در نبود او همه چیز به هم می‌ریزد؛ نه کهکشانی، نه منظومه شمسی، نه زمینی، نه آسمانی، نه بنده و شما و نه نفسی، هیچ چیز نخواهد بود، تمام این‌ها از برکات وجود او است. در دعای عدیله می‌خوانیم:

«بِیْمَنِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَبِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»؛ به برکت او (امام زمان علیه السلام)

بندگان روزی داده می‌شوند و به واسطه وجود او زمین و آسمان استوار گردیده است. ثبات زمین و آسمان به وجود او، به اراده او و به خواست او بستگی دارد: «مُلُوكًا لِحِفْظِ النَّظَامِ وَاحْتِرَاقِهِمْ رُؤَسَاءَ لِكُلِّ مَلَأَةٍ»؛ خدا ریاست آن‌ها را در فطرت انسان‌ها ثابت قرار داده است: «كَمَا أَوْجَبَتْ رِئَاسَتَهُمْ فِي فِطْرِ الْمُكَلَّفِينَ»^۲؛ همان‌طوری که ریاست و امامت آن‌ها را در فطرت‌های مکلفین و مردم واجب کرده است.

مردم فطرتاً طالب و جویای آن‌ها هستند: «وَبَعَثَهُمْ لِقِيَامِ الْقِسْطِ فِي ابْتِدَاءِ الْوُجُودِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ و خداوند اهل بیت را برای برپایی عدالت از آغاز هستی تا روز قیامت برانگیخته است.

خداوند از ابتدای عالم که خلق را آفریده آن‌ها را برانگیخته که تا روز قیامت اقامه قسط و عدل کنند. آن‌ها باید باشند تا عاقبت، جامعه بشری را به یک جامعه انسانی تبدیل کنند.

باطل و لغو بودن عالم بدون امام علیه السلام

به راستی اگر امام آفریده نشده بود که جامعه بشری را به راه سعادت ابدی بیفکند

۱- زاد المعاد، صفحه ۴۲۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۱۱۵.

و به حیات جاودانی برساند آفرینش عالم لغو و باطل بود. زمین و آسمان و منظومه‌ها برای انسان درست شده‌اند، انسان برای چه؟ آیا انسان برای این خلق شده که دنبال یزید و معاویه و فرعون و شَدّاد و مانند اینها برود؟ اگر چنین باشد دستگاه آفرینش لغو و پوچ می‌شود. درست مثل اینکه کسی در فضای وسیعی، خانه‌ای مجهز به همه امکانات و بسیار مجلل بسازد بعد در را باز کند سگ‌ها و گرگ‌ها و خوک‌ها هجوم بیاورند بریزند و پاشند و همدیگر را بدرند و بکوبند و فضله‌ها بریزند.

گفته می‌شود آقا شما برای چه این خانه را ساخته‌ای؟ می‌گوید برای این سگ‌ها و گرگ‌ها و خوک‌ها که با رفتار وحشیانه خود همه چیز را به هم بریزند و نابود کنند. همه تعجب می‌کنند که این چه کار ابلهانه‌ای است! آن وقت ما حق اعتراض به خدا داشتیم که بگوییم خدایا! برای چه این عالم را خلق کردی؟ برای جولان سگ‌ها و گرگ‌ها؟ حق تعالی می‌فرماید این طور نیست:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ^۱﴾

ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن‌ها است به بازی (و بی هدف) نیافریدیم.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ^۲﴾

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

من از آفرینش آدم و عالم هدفی دارم، غرض من از آفرینش این دستگاه عادلانه و عاقلانه خلقت آن است که گرداننده‌اش علی امیرالعیلاء باشد، مدیر و مدبرش امام حجة بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام باشد. در این صورت است که می‌توان گفت همه این نظامات عظیم خلقت برای انسان ساخته شده و انسان برای تبعیت از علی امیرالعیلاء و امام زمان أَوَّلُهَا، که نتیجه‌اش حیات ابدی و سعادت سرمدی می‌شود. و لذا فرمود:

«يَا أَحَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»^۳؛ ای پیغمبر! اگر تو نبودی من این عالم را

خلق نمی‌کردم.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۶.

۲- سوره حجر، آیه ۸۵.

۳- عوالم العلوم، جلد ۱۱، صفحه ۴۴.

حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا^۱؛ اگر از عمر دنیا باقی نماند بجز یک روز، خداوند آن یک روز را به قدری طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من که همنام من است را برانگیزد تا زمین را پراز عدل و داد کند همان‌گونه که پراز ظلم و جور شده است.

صالحان وارثان قطعی زمین و زمان

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. من خدا مقرر کرده‌ام باید و حتماً زمین به دست بندگان صالح بیفتد نه افراد شکم‌باره. ما این عالم را برای مردمی که کثیف و پست و پلیدند امثال معاویه‌ها، نساخته‌ایم. بلکه باید زمین به دست بندگان صالح من اداره بشود. از این رو ما باید در زمان غیبت مجهز و آماده باشیم؛ اولاً جوان‌های ما باید خیلی با آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام در ارتباط باشند و عقیده به مسئله مهدویت در فکر و جان‌شان رسوخ پیدا کند و تحکیم بشود. چون در حال حاضر مُشکک فراوان است، تزلزل ایجاد می‌کنند. ما باید با آیات و روایات مأنوس باشیم، حداقل عقاید خودمان محکم باشد، اگر توانستیم آن‌ها را با اصول عقاید آشنا کنیم. درباره حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف کتاب فراوان نوشته شده از جمله (منتخب الاثر)^۳ کتابی است که مؤلف آن تمام روایات معصومین درباره امام زمان علیه‌السلام را جمع‌آوری کرده است.

تأکید به امامت امام زمان در خطبه غدیریّه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در غدیرخم همان روزی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مولای ما را به ولایت نصب کرد، همان روز در خطبه غدیریّه سخن از امامان علیهم‌السلام به میان آورد مخصوصاً روی حضرت مهدی علیه‌السلام زیاد تکیه دارد. خصایص آن حضرت را بیان می‌کند که ما روشن‌تر بشویم.

۱- روضة الواعظین، جلد ۲، صفحه ۲۶۱.

۲- سورة انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳- منتخب الاثر کتابی روایی به زبان عربی اثر آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی در موضوع امام دوازدهم است که برگزیده احادیث از کتاب‌های شیعه و اهل سنت است و به زبان فارسی هم ترجمه شده است.

چند جمله از همان خطبه غدیریّه عرض می‌کنم که کلامشان نور است و نورکلامشان درقلب ما می‌تابد. فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ»؛ ای مردم! بدانید این آخرین موقعی است که من با شما صحبت می‌کنم.

بعد دیگر شما را نخواهم دید (چون اواخر عمر شریف‌شان بود، دو ماه بعد از آن خطبه هم از دنیا رحلت فرمودند). «فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا»؛ بشنوید و اطاعت کنید. «وَأَنقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ»؛ فرمان پروردگارتان را اطاعت کنید. «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَاللَّهُكُمْ»؛ در درجه اول خدا مولای شما و معبود شماست. «ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ»؛ بعد از خدا رسول او محمد؛ «وَلِيَّكُمْ الْقَائِمُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ»؛ ولی و صاحب اختیار شماست که مقابل شما ایستاده و با شما صحبت می‌کند. «ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيَّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ»؛ بعد از من علی ولی شما و امام شما به امر پروردگار شماست. «ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَدِدَةٍ»؛ بعد از او در ذریّه من که از صلب اوست امامت مستقر می‌شود. «إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

«مَعَاشِرَ النَّاسِ ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ»؛ ای مردم! هر پیغمبری ذریّه‌اش از صلب خودش بوده ولی ذریّه من از صلب علی خواهد بود. «مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ ای مردم! به خدا و رسولش و آن نوری که همراه ایشان نازل شده ایمان بیاورید.

«مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي مَسْلُوكِ ثَمَّ فِي عَلِيٍّ»؛ ای مردم! آن نور الهی در من قرار داده شد، بعد در علی قرار داده شد.

«ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا»؛ بعد در ذریّه او تا به مهدی می‌رسد، او خواهد آمد و حق خدا و همه حقوق ما را می‌گیرد.

«وَقَدْ بَلَغْتُ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ وَلَدٌ أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيَبْلِغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ من پیغمبر مطلبی را که از جانب خدا مأمور ابلاغش بودم رساندم و حجت باشد بر آن‌هایی

که حاضرند و آن‌هایی که غایبند و بر همه کسانی که حضور دارند یا حضور ندارند، متولد شده‌اند یا متولد نشده‌اند، پس حاضران به غائبان و والدین به اولادشان تا روز قیامت برسانند.

امام زمان علیه السلام انتقام گیرنده از ظالمان

بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حضرت مهدی علیه السلام در خطبه غدیریّه بیشتر توضیح دادند و فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلَى وَصِيِّي الْأَإِنِّ خَاتَمَ الْأَيِّمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ»؛ ای مردم! همانا من پیامبرم و علی وصی من است، بدانید که خاتم و آخر امامان از ما مهدی است، بدانید او بر تمام ادیان غلبه پیدا می‌کند. «أَلَا إِنَّهُ الْمُتَّقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْخُصُونِ وَهَادِمُهَا»؛ بدانید او انتقام گیرنده از ظالمین است، بدانید او با آمدن خود تمام قلعه‌ها و دژهای را که ظالمان ساخته‌اند ویران خواهد کرد.

«أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُسْتَدِلُّ لِأَمْرِ آيَاتِهِ»؛ بدانید او وارث همه علوم و احاطه دارنده بر همه فهم‌ها است، بدانید اوست که از پروردگارش اخبار خواهد کرد و امر آیات الهی را محکم و مرتفع خواهد ساخت (پرچم دین را برافراشته می‌کند).

«أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّيِّدُ أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّهُ قَدْ بُشِّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ»؛ بدانید او رشد یافته و استوار است که کارها به او سپرده شده است، بدانید آخرین حجّت او است و بعد از او حجّتی نخواهد بود. «وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورٌ إِلَّا عِنْدَهُ»؛ حق جز با او نیست و نور و هدایت جز او پیش کسی نیست.

سزاوار است مضامین این خطبه را خوب مطالعه و بررسی کنیم و به دل بسپاریم، تنها تلفّظ نباشد. آن هم خطبه‌ای که از معجزات کلامی آن حضرت محسوب می‌شود. حوادثی را که چهارده قرن قبل فرمودند اتفاق خواهد افتاد، ما دیدیم واقع شد، این خود شاهد است بر اینکه ظهور حضرت مهدی علیه السلام هم مسلم است.

پیشگویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آینده امت اسلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را هم خبر داده و فرموده اند: «سَيَأْتِي فِي أُمَّتِي زَمَانٌ تَحَبُّثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحَسُّنُ فِيهِ عَلَانِيَتُهُمْ طَمَعاً فِي الدُّنْيَا»؛ زمانی بر امت من خواهد آمد که باطن هایشان خبیث و ناپاک است و ظاهرشان پاک و زیباست، دنیاطلبی در جانشان رسوخ کرده است.

«لَا يَرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِيَاءً»؛ آنچه را که پیش خداست نمی خواهند، خدا و وعده های خدا را خواهان نیستند، غالباً ریاکار می شوند.

«لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ يَعْظُمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ»؛ از خدا نمی ترسند، خداوند هم عقابی بر ایشان نازل می کند.

«فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»؛ آنگاه مانند شخص غریق برای نجات خود دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود.

مثل آدمی که در آب دست و پا می زند دائم دعا می کنند اجابت نمی شود. این شرایط چه زمانی اتفاق می افتد؟ «إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ»؛ آن وقتی که علم از بین می رود. علماء یکی یکی از دست می روند قهراً علم برجیده می شود. ما می بینیم چقدر علماء را از دست داده ایم و جای آن ها واقعاً خالی است و کسی جای آن ها را پر نمی کند. با رفتن علماء علم از بین می رود. «وَوَظَّهَرَ الْجَهْلُ»؛ جهل و نادانی ظاهر می شود.

«وَكَثُرَ الْقُرَاءُ»؛ قاریان فراوان می شوند، به حَسَب ظاهر با قرآن ارتباط دارند، حافظ قرآن، قاریان قرآن و مدرّسین قرآن زیاد می شوند. اَمَّا «وَقَلَّ الْعَمَلُ»؛ عمل به قرآن کم می شود. «وَكَثُرَ الشُّعْرَاءُ»؛ شعراء فراوان می شوند. مثل اینکه نیاز مردم به شعر بیشتر از نیاز به قرآن است. «قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَكَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ»؛ فقها که گفته می شود نه فقط فقهایی که استنباط احکام می کنند بلکه همه دانشمندان را شامل می شود. فرق نمی کند چه با لباس روحانی یا غیر روحانی، دانشمندان گمراه کننده فراوان می شوند و دانشمندان هادی و فقه های هدایتگر کاهش می یابند.

«كَلَامُهُمُ الْحِكْمَةُ»؛ این دانشمندان گمراه کننده وقتی حرف می زنند حکیمانه

حرف می‌زنند. «وَأَعْمَالُهُمْ دَاءٌ لَا يَقْبَلُ الدَّوَاءَ»؛ ولی عملشان درد بی درمان است. «اسْتَحْلُوا الْكَذِبَ»؛ دروغگویی در بین مردم حلال می‌شود. اصلاً زندگی با دروغ می‌چرخد. «وَكَانَ الرَّبَّ ظَاهِرًا لَا يُعَيَّرُ»؛ ربا به قدری علنی و عادی می‌شود که دیگر قابل توبیخ نیست، اصلاً کسی حق ندارد سرزنش کند.

این معجزات کلامی رسول خدا ﷺ است و ما امروز می‌بینیم این‌طور شده: «وَكَانَ الرَّبَّ ظَاهِرًا لَا يُعَيَّرُ»؛ ربا دیگر قابل سرزنش نیست اگر به کسی بگویی این معامله‌ای که می‌کنی ربوی است باورش نمی‌شود و قابل سرزنش هم نیست. «سَيِّدُوا الْبِنَاءَ»؛ در آن زمان ساختمان‌های محکم و با عظمت می‌سازند. «وَبَاعُوا الدِّينَ بِالْدُّنْيَا»؛ دین را از دست می‌دهند و دنیا را می‌گیرند. «عَطِلَ الْكِتَابُ وَأَحْكَامُهُ»؛ قرآن و احکام قرآن تعطیل می‌شود. «رَأَيْتَ الْعَظِيمَ مِنَ الْمَالِ يُنْفَقُ فِي سَخَطِ اللَّهِ»؛ مال فراوان خرج می‌کنند در جایی که خشم خدا را برمی‌انگیزد. در راه غضب خدا فراوان پول خرج می‌کنند.

یکی از رفقای ما چند روز پیش^۱ نقل می‌کرد که در تهران ولیمه‌ای برگزار شد، حالا عروسی بود یا چیز دیگر نمی‌دانم، چند ده میلیون تومان برای یک شب خرج شد و این خیلی عجیب و ناراحت‌کننده است، آن وقت صاحب مجلس کارت‌هایی مزین به آیه قرآن و حدیث معصوم ﷺ با خط خیلی خوب و با نقش و نگار چشم‌نواز چاپ کرده، اینها قابل جمع نیست.

«رَأَيْتَ الْعَظِيمَ مِنَ الْمَالِ يُنْفَقُ فِي سَخَطِ اللَّهِ»؛ مال فراوان در راه خشم خدا خرج می‌کنند. «رَأَيْتَ الْقَمَارَ قَدْ ظَهَرَ»؛ می‌بینی که قمار علنی شده است. «رَأَيْتَ الْمَلَاهِي قَدْ ظَهَرَتْ يُمَرُّ بِهَا لَا يَمْنَعُهَا أَحَدٌ»؛ ساز و آواز و امثال آن علنی می‌شود و مردم از کنار آن عبور می‌کنند و کسی هم حق ندارد مانع بشود، به خدا پناه می‌بریم.

غیبت امام زمان ﷺ صحنه امتحان برای مؤمنان

فرمودند: در دوران غیبت هنگام مواجهه با این بلاها و گرفتاری‌ها، مبدا اعتقاد شما

به امام زمان علیه السلام کم رنگ شود. از جمله دعا‌های وارد شده در عصر غیبت این دعاست:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا»؛ خداوند! به خاطر طولانی شدن غیبت امام زمان علیه السلام و بی خبر بودن ما از او، یقین ما را سلب مفرما. نکند به این بلا مبتلا شویم، این گرفتاری بزرگی است، باید شدیداً مراقب باشیم که اعتقاد ما نسبت به امامان معصوم علیهم السلام خدشه بر ندارد. فعلاً امام ما غایب است و از او خبر نداریم. این یک صحنه امتحانی برای ما است که در آن دعا می‌گوییم:

«وَوَيْتَبْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ»؛ مرا در اطاعت ولی امرت ثابت قدم بدار.

نگذار در زمان غیبت متزلزل شده اعتقاد از بین برود. ما در انتظار او هستیم، او به مصلحت خدا غایب است و ما حق نداریم بگوییم چرا نمی‌آید.

لزوم دعا برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام

در همین دعا داریم که: «لَا أَقُولُ لِمَ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ»؛ (خدایا!) من نمی‌گویم چرا ولی امرت ظهور نمی‌کند و در کار تو چون و چرا نمی‌کنم، در حالی که زمین پر از ظلم و جور شده است.

نگوید زمین پر از جور شده چرا نمی‌آید عالم را اصلاح کند. در عین حال که ما تعجیل در فرج را دوست داریم ولی حق نداریم بگوییم چرا نمی‌آید. ما وظیفه داریم برای تعجیل در فرج دعا بکنیم، آنچه را که خدا می‌خواهد ما باید بخواهیم. خدا تأخیر خواسته است بسیار خوب ما همان را می‌خواهیم، تعجیل خواسته تعجیل می‌خواهیم.

خیلی‌ها اظهار محبت می‌کنند و خیال می‌کنند برای نصرت حضرتش حاضر و آماده‌اند و مدعی هستند که با وجود این همه فداکار مجاهد چرا حضرت ظهور نمی‌کند؟ آقا سیصد و سیزده نفر یار که بیشتر نمی‌خواهد ما چند برابر این تعداد آماده هستیم چرا امام ظهور نمی‌کند؟

یاری امام زمان علیه السلام اهلیت می‌خواهد

در کتابی خواندم حدود دویست سال قبل صلحایی در نجف دور هم جمع

شدند زیاد بودند. روزی پیش خود گفتند چرا امام عصر علیه السلام ظهور نمی‌کند؟ حضرت سیصد و سیزده نفر یار که بیشتر نمی‌خواهد و ما فراوان هستیم پس چرا حضرت نمی‌آید؟ با هم قرار گذاشتند که برای فاش شدن سرائین مطلب فردی را از بین خود که بهترین آن‌ها باشد انتخاب کنند تا او به مسجد سهله برود و با توسل به امام زمان علیه السلام حقیقت مطلب را دریابد.

جمع حاضر را به دو قسمت تقسیم کردند و بهترین‌شان انتخاب شد، این‌ها را دو قسمت کردند، باز به دو قسمت، همین‌طور تقسیمات ادامه پیدا کرد هر کدام بهتر بودند انتخاب می‌شدند تا این که بهترین و صالح‌ترین فرد انتخاب شد. قرار شد این فرد که از همه زاهدتر و مقدس‌تر بود به مسجد سهله برود و پس از توسل خود به امام عصر علیه السلام از سرائین مطلب آگاه شود و برای دوستان خود خبر بیاورد.

او رفت و بعد از دو سه روزی برگشت. پرسیدند چه شد؟ گفت واقعیت مطلب این که وقتی من از نجف به سمت مسجد سهله حرکت کردم یک باره دیدم شهری مقابل من ظاهر شد، برای من تعجب‌آور بود. شهری خیلی آباد، جلورفتم پرسیدم این شهر کجا است؟ گفتند این شهر صاحب الزمان علیه السلام است، حضرت ظهور کرده، خیلی خوشحال شدم.

جویای منزل حضرت شدم تا اینکه مقابل خانه حضرت ایستادم، در زدم کسی آمد، گفتم به امام بگو فلانی آمده شما را ملاقات کند. رفت و آمد. گفت: آقا فرمودند حالا تو خسته‌ای از راه رسیده‌ای برو فلان‌جا، نشانی دادند، گفتند مرد بزرگی آنجا هست دختر او را برای تو تزویج کردیم که همسر تو باشد، شب آنجا بمان بعد فردا پیش ما بیا. خوشحال شدم و رفتم آن خانه را پیدا کردم، دختر را آوردند و اتاقی را مهیا کردند و رفتند.

تا وارد شدم دیدم در اتاقم را می‌زنند، گفتم کیست؟ گفتند از جانب امام زمان پیام آمده بیا که قصد قیام داریم، می‌خواهیم شما را به جایی بفرستیم. گفتم به امام بگوئید امشب را صبر کنید من فردا خدمت می‌رسم. مأمور رفت و برگشت. گفت: آقا فرمودند همین الان بیا. گفتم حالا شما یک ساعت دو ساعت صبر کنید. گفت نه، باید همین الان بیایی.

گفتم به آقا بگویید من حالا نمی‌آیم. تا این را گفتم دیدم هیچ خبری نیست؛ نه شهری هست و نه خانه‌ای و نه عروسی، و من در بیابان نجف هستم.

فهمیدم که ما هنوز اهلّیت لازم را نداریم، یک دختر آوردند به ما تزویج کردند ما برای خاطر امام زمان از این دختر نمی‌گذریم، فهمیدم که ما اهلش نیستیم. مراقب باشید اعتقادات شما سُست نشود، مغرور نشوید نگویید چرا نمی‌آید، هنوز وقت آن نشده است.

رعایت ورع در عصر غیبت امام زمان (عج)

حضور امام برای همه قابل تحمّل نیست، فرمودند چیزی که برای شما لازم است اینکه در زمان غیبت ورع داشته باشید:

«فَإِنَّ عِلْمَهُ وَآدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ»^۱؛ علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می‌کنند.

خود حضرت فرمود که چرا ما از دسترس شما خارجیم:
«فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ»^۲؛ هیچ چیز ما را از ایشان دور نکرده جز اخباری که از ایشان به ما می‌رسد و ما را ناراحت می‌کند.

شما کارهایی می‌کنید که ما نمی‌پسندیم، با کارهای زشت خودتان ما را می‌آزارید و همین بین ما و شما فاصله انداخته است. اگر می‌خواهید نظر ما را به خود جلب کنید ورع داشته باشید:

«الْوَرَعُ نِظَامُ الْعِبَادَةِ فَإِذَا انْقَطَعَ ذَهَبَتِ الدِّيَانَةُ كَمَا إِذَا انْقَطَعَ السِّلْكُ اتَّبَعَهُ الْيَتَظَامُ»^۳؛ سبب نظم و اتّصال رشته عبادت ورع است، اگر ورع از دست برود دیانت و ایمان از بین می‌رود، همان‌طور که اگر رشته (تسبیح و مانند آن) گسیخته شود نظم و ترتیب از هم پاشیده می‌شود.

بدانید چیزی که دیانت را حفظ می‌کند مثل همان رشته تسبیحی که دانه‌ها را حفظ می‌کند ورع است. ورع از تقوی بالاتر است، ورع یعنی از شبهات هم پرهیز می‌کند،

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد ۱، صفحه ۳۰۲.

۲- الاحتجاج، جلد ۲، صفحه ۴۹۹.

۳- مجموعه ورام، جلد ۲، صفحه ۸۸.

به قدری پرهیزکار است که به سوی شبهه هم نمی رود که نکند به گناه آلوده شود. ورع نظام دیانت است، رشته تسبیحی که دانه ها را جمع کرده ورع است. اگر این رشته پاره شود همه دانه ها پراکنده می شود. بدانید اگر ورع در شما نباشد دینتان از بین می رود، این اعمالی را که انجام می دهید پراکنده می شود و نفعی به حال شما نخواهد داشت.

به هر حال فطرت انسان طالب امام است، عقل انسان هم دلالت بر عصمت امام دارد، وحی هم نشان می دهد که ولی خدا کیست. تا وقتی که انسان در راه فطرت درست می رود، دنبال امام حق می گردد، وقتی که فطرت واژگون شد، از امام حق اعراض کرد دنبال امام باطل می افتد، در این صورت خدا نعمت را از دست مردم می گیرد، کفر نعمت می شود.

عدم آمادگی مردم جهان برای تحمّل ظهور امام زمان (عج)

خداوند یازده امام را برای این بشر آورد همه را کشتند، معلوم شد که فطرت ما برگشته، ما طالب امام و خواهان او نیستیم. بیست و پنج سال این مردم علی امیر (عج) را خانه نشین کردند، در این بیست و پنج سال به در خانه ابوبکر و عمر رفتند و آن ها را ولی خود انتخاب کردند. چند سال هم که خودشان حضرت را به حکومت رساندند و با حضرت بیعت کردند، در آخر با شمشیر فرقه را شکافتند. بعد از او امام مجتبی (عج) را مسموم کردند، معاویه را تاج سر قرار دادند. امام حسین (عج) را زیر سم اسب ها لگد مال کردند، یزید را آوردند و روی سر خود نشانند. امام کاظم (عج) را در زندان زیر غل و زنجیر جانش را گرفتند بعد جنازه اش را بیرون آوردند.

حق تعالی دید این ها که این جورند و امام طلب نیستند باید امام را از آن ها بگیرد. مثل بچه ای که تا طالب شیر است از پستان مادر شیر می جوشد، وقتی اعراض کرد شیر می خشکد، بچه ای که از شیر اعراض می کند دیگر نمی توان به او پستان پر از شیر داد. مردمی که از امام حق اعراض کردند باید امام از آن ها گرفته شود. از زمان امام هشتم (عج) به بعد کم کم شیر ولایت در پستان ولایت خشکید. امام جواد (عج) در دوران امامت خود تا حدّ ممکن از مردم کناره گیری می کردند. زمان امام هادی (عج) رابطه با مردم بسیار کم شد.

جاسوس‌های گوناگون در عصر امامت امام حسن عسکری علیه السلام

زمان امام عسکری علیه السلام زندگی حضرت از نظر مردم مخفی بود. یعنی این‌ها دیگر لایق این نبودند که به زیارت امام نائل شوند. حتی وصلت امام عسکری و نرجس خاتون علیها السلام در خانه خودش نبود، در منزل حکیمه خاتون مخفیانه انجام شد. از طرف حکومت، افرادی را از مرد و زن گماشته بودند ببینند که کدام زن حامله می‌شود و کدام بچه به دنیا می‌آید تا به مرکز حکومت و خلافت گزارش بدهند. کسی نمی‌دانست که نرجس خاتون همسر امام عسکری علیه السلام است، فقط خواص می‌دانستند. وقتی که حامله شد هیچ‌کس خبر نداشت حتی خود مادر هم آگاه نبود که حمل دارد، مخفی بود تا شب نیمه شعبان که رسید امام عسکری علیه السلام به عمه‌اش فرمود: امشب افطار در منزل ما بمان، فرزندم به دنیا خواهد آمد. او گفت: آقا! آثار حمل در نرجس دیده نمی‌شود؟ حضرت فرمود: همان‌گونه که آثار حمل در مادر موسی علیه السلام مخفی بود این هم همین‌گونه است. مطمئن باش وقتی فجر طالع شد مهدی علیه السلام ظاهر می‌شود.

صعود قناده حضرت مهدی علیه السلام به عرش الهی

این جمله را هم عرض می‌کنم که دل‌های ما روشن بشود. از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود:

«لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكَئِينَ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ»؛ هنگامی که پروردگارم مهدی این امت را به من موهبت فرمود دو فرشته فرستاد و او را به سراپرده عرش الهی بردند.

خداوند مهدی امت را «هبه» کرد. در نسخه دیگر آمده است: «لَمَّا وَرَدَ الصَّاحِبُ»؛ وقتی صاحب به دنیا آمد. این نشان می‌دهد هرکس صاحب عالم امکان است صاحب اوست. وقتی او به دنیا آمد دو ملک از جانب خدا آمدند همان روز اول ولادت این طفل تازه به دنیا آمده را به عرش بردند: «حَتَّى وَقَفَا بِهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ و در پیشگاه خداوند عزوجل نگهش داشتند.

ما نمی دانیم به چه کیفیت آنجا ایستاده است:

«فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِئُصْرَةَ دِينِي»

خدا به او فرمود: خوش آمدی بنده من برای یاری دین من.

«وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِي عِبَادِي»

فرمان من به دست تو ظاهر خواهد شد، تو مهدی بندگان من هستی.

«أَلَيْتُ أَنِّي بِكَ أَخْذُ وَبِكَ أُعْطِي وَبِكَ أَغْفِرُ وَبِكَ أُعَذِّبُ»

قسم خورده ام به وسیله تو بندگانم را مؤاخذه می کنم و به وسیله تو به بندگانم عطا

می کنم و به سبب وجود تو می آمرزم و به وسیله تو عذاب می کنم.

«أَرْدُدَّاهُ أَيُّهَا الْمَلَكُانِ رُدَّاهُ رُدَّاهُ عَلَى أَبِيهِ رَدًّا رَفِيقًا وَأَبْلَغَاهُ فَإِنَّهُ فِي صَمَانِي وَكَفَنِي وَ

بِعَيْنِي»

بعد حق تعالی به آن دو ملک فرمود: او را به دامن پدر و مادرش برگردانید و بگویید

که او در کنف حمایت من است، من او را حفظ می کنم.

«إِلَى أَنْ أَحَقَّ بِهِ الْحَقُّ وَأَرْهَقَ بِهِ الْبَاطِلُ»

تا به وسیله او حق را احقاق کنم و باطل را از بین ببرم.

پروردگارا! به حرمت امام زمان علیه السلام در فرجش تعجیل بفرما.

ما را در زمره منتظرین آن حضرت محسوب بفرما.

توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.

حُسن عاقبت به همه ما کرم بفرما.

آمین یا رب العالمین

و السَّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

قانون تکامل
حرکت به سوی تعادل

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

دلالات آیات و روایات بر ظهور مهدی آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام و رَجَاءُ الشَّرِيف

از مسائل مسلم در عالم اسلام که مورد اتفاق همه فرق اسلامی از شیعه و سنی است مسئله ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است. آیات متعدد درباره ظهور آن حضرت تفسیر و تأویل شده است. مرحوم سید هاشم بحرانی عالم محقق و متبّع در کتاب (المهجة فيما نزل في القائم الحجة) شاید بیش از صد آیه که درباره ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام تفسیر شده جمع آوری کرده است. روایات و احادیث هم که در نهایت کثرت است بطوری که محققین گفته اند شاید کم مسئله ای از مسائل اسلامی داشته باشیم که از جهت کثرت روایات به این حد رسیده باشد. روایات مشهور نبوی بطور متواتر از شیعه و سنی نقل شده که حتمیت این ظهور را می رساند. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»؛ اگر از عمر دنیا باقی نماند بجز یک روز، خداوند آن یک روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من که همنام من است را برانگیزد تا زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده است.

ما قبل از اینکه به آیات و روایات برسیم و توجیه و تفسیر کنیم با اندکی تأمل در

نظام طبیعی عالم به این حقیقت پی می‌بریم که اصلاً سیر طبیعی عالم طبیعت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منتهی می‌شود. یعنی عالم طبیعت از درون خود طالب مهدی است می‌کوشد که خود را به دامن او بیفکند و آنجا آرام بگیرد. راز این مطلب این است که بر اساس تحقیقات عمیقانه هستی‌شناسان عالم، آن‌ها که کارشان کاوشگری و شناختن نوامیس و قوانین عالم وجود است از طریق براهین متقن عقلی این مطلب را به دست آورده‌اند که از جمله نوامیس و قوانین لایتغیر عالم طبیعت، «قانون تکامل» است. قانون تکامل از قوانین ثابت و لایتغیر عالم است، یعنی همه موجودات عالم طبیعت در جوهر ذات خود در حال حرکت به سوی کمال هستند. گفته‌اند: هر نوعی از انواع آفرینش از همان اولین روز پیدایش رو به کمال حرکت می‌کند و با نیروی مجهزی که مناسب است سعی می‌کند که خودش را به کمال برساند.

ذکر چند مثال برای توجیه مطلب

شما یک دانه گندم را در نظر بگیرید، این دانه گندم که در دل خاک رفته است، زبان حالش این است که من به این حال نمی‌مانم. باید تحت شرایط و عوامل مختلف قرار بگیرم و حرکت کنم و روزی به صورت سبزه‌ای سر از خاک بردارم، ساقه بند بندی پدید آورم، در انتهای آن ساقه، خوشه‌ای پر از سنبل‌های افشان، دارای صد یا هفتصد دانه گندم بشوم. این دانه گندم کمال نوعی‌اش همین است که یک خوشه گندم صد دانه‌ای یا هفتصد دانه‌ای بشود، از همان اول به سوی این کمال حرکت می‌کند.

یا نطفه یک انسان از همان لحظه‌ای که در رحم شروع به رشد و نمو می‌کند زبان حالش این است که من باید طی مراحل و مدارج کنم تا یک انسان کاملی بشوم؛ یک قامت رعنائی، چهره زیبایی، مغزی متفکر، دانشمندی مبتکر، با نیروی فکر زمین و آسمان را به هم پییچم، جو و ماورای جو را بشکافم، بلکه خود را به عرش اعلا پروردگارم برسانم، و از طرف او ندا به گوشم برسد:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾

سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه دو کمان یا نزدیک تر شد.

زاحمد تا احد یک میم فرق است همه عالم به آن یک میم غرق است

جامعه بشری در مسیر کمال خود

جامعه بشری هم که متشکل از این انسان های متکامل است موجودی از موجودات این عالم است و از این قانون مستثنی نیست. یعنی جامعه بشر هم علی الدوام می کوشد که خود را به کمال خودش برساند؛ نه تنها دانه گندم، نه تنها نطفه انسان، بلکه خود جامعه بشر هم می کوشد خود را به کمال خودش برساند، یعنی چه؟ یعنی یک جهان متحد بشود با حکومت واحد، قانون واحد، حاکم واحد، قاضی واحد، توأم با صفا، وفا، صمیمیت، عدالت، صداقت و امنیت.

جامعه بشری از همان روز اول که شروع به حرکت کرده، زمان به زمان جلو آمده تا به این حد که می بینیم رسیده است، و بالعیان می بینیم که هنوز به کمال خودش نرسیده، هنوز جامعه انسان ها نشده، آن روز می تواند به کمالش برسد و جامعه انسانی بشود که جهان، جهان عصمت بشود. دنیا، دنیای طهارت بشود. آثار حق و عدالت از همه جای آن بروز کند؛ زندگی ها، وحشی گری ها و بیدادگری ها از بین برود. دنیا هنوز به این آرزو نرسیده و زندگی در این دنیا فعلاً زندگی انسان ها نیست.

واقع مطلب این که ما هنوز زندگی ندیده ایم، خیال می کنیم زندگی همین است که ما داریم. آیا ما زندگی می کنیم؟ این زندگی است که ما داریم؟ ما انسان ندیده ایم خیال می کنیم که هر موجود دوپایی انسان است. آیا اینها که سر دوبا راه می روند و داد تمدن و حقوق بشر می زنند، فریاد لِمَنِ الْمُلْكُ شان عالم را گرفته، یعنی اینها همه انسانند؟ یعنی کره زمین شش میلیارد انسان دارد؟ انسان به این فراوانی مگر می شود؟

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کزدیوودد ملولم وانسانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

آیا می شود جامعه انسان ها زندان هایش مملو از دزدها، آدم کش ها و وطن فروش ها باشد؟

آن هم چه دزدهایی، باسواد درس خوانده، دانشگاه و دانشسرا طی کرده، دکترا و مهندسی گرفته، عجیب و غریب است!

درس خوانده های بی ایمان

زمان سابق روی دیوارها و در روزنامه ها می نوشتند: یک کلاس باز کنید در یک زندان ببندید. منظورشان این بود که اگر می بینید زندان ها پر شده چون کلاس ها خالی است، دانشجو و تحصیل کننده نیست. یعنی اگر کلاس ها پر بشود همه زندان ها خالی می شود. اگر آدم ها با سواد بشوند ریشه دزدی و آدم کشی و بی عفتی، همه اینها از بین می رود. آن ها می خواستند بگویند که در مملکت باسوادها غلط می کند در زندان ها باز بشود، و این از عجائب است!

شما سری به زندان ها بنزید ببینید چه دزدهایی آنجا خوابیده اند، دزدهایی که در کلاهبرداری با یک نیش قلم می توانند نصف مملکت را بدزدند و به آغوش بیگانگان بیفکنند. آیا جامعه انسان ها بیمارستان هایش مملو از افراد با بیماری های عجیب و غریب خانمان برانداز و بشرسوز است؟ آیا جامعه انسان ها این همه خودکشی، سقط جنین، طلاق، بی عفتی و دربه دری ها دارد؟ آیا جامعه انسانی و دنیای تمدن و اعلامیه حقوق بشر اجازه می دهد کشور خون خواری، کشور بی نوایی را روی خیالات واهی سرکوب کند و شب و روز با کمال بی رحمی زنان و کودکان و بیماران و پیران را مثل خرمن های علف درو کند و روی هم بریزد؟ آیا این تمدن است؟ آیا انسانیت همین است؟

به هر حال قانون تکامل می خواهد جامعه طیب و طاهر، انسان صالح و سالم به وجود بیاورد. ولی این جامعه، سالم و صالح و طیب و طاهر نمی شود جز در سایه حکومت واحد جهانی، باید حکومت واحدی در کار باشد، اگر چنین حاکمیت واحدی نباشد هرج و مرج خواهد بود. در زمان سابق، لزوم وحدت حکومت جهانی، نیازش احساس نمی شد، نه نیاز به این وحدت حکومت احساس می شد و نه تحققش ممکن بود، اصلاً

ممکن نبود.

پذیرش جهانی حکومت واحد عادل

دویست سیصد سال قبل اگر می‌گفتند باید در عالم یک حاکم حکومت کند این اصلاً شدنی نبود. حاکمیت واحد مملکت‌های گسترده دور از هم مگر شدنی بود؟ با نبود وسایل ارتباط، تصوّر آن هم ممکن نبود تا به تحقیق آن برسد. در آن زمان دشوار بود ولی حالا دیگر خیلی آسان شده است. هم نیاز به وحدت حکومت احساس می‌شود هم تحقیق ممکن است، بلکه لازم‌التحقیق است. آن زمان ناممکن بود الآن ممکن بلکه لازم است. برای اینکه الآن همه این دنیا با این عظمت، یک خانواده شده است.

شما خانه‌ای را در نظر بگیرید که در این خانه ده تا اتاق هست، هر اتاقی یک فرمانده داشته باشد، اداره این خانه چگونه می‌شود؟ از هر اتاق سری بیرون بیاید بگوید: قانون مال من، فرمان مال من، اراده مال من، سرانجام این خانه چه می‌شود؟ این خانه رو به فساد می‌رود، همه‌اش تباهی و جنگ و خونریزی و بدبختی است. باید در این خانه یک نفر حاکم باشد، از یک اتاق فرمان صادر بشود، بگوید حاکم من هستم و قدرت مال من، قانون مال من، ولی به شرط اینکه عادل هم باشد، اگر عادل نباشد باز همان است. حالا ده ظالم یا یک ظالم همه را می‌خواهد تصرف کند و به میل خود بچرخاند، باز حاکمیت ظلم است. لازم است در این خانه یک نفر حاکم باشد آن هم حاکم عادل که دل سوز به حال همه باشد و مصالح همه را در نظر بگیرد.

الآن هر مملکت اتاقی است اگر از هر اتاق سر برآرند و فرمان صادر کنند جز هرج و مرج نتیجه‌ای عاید نخواهد شد. لذا قانون تکامل اقتضا می‌کند در این دنیا جامعه صالح به وجود بیاید و آن حاصل نمی‌شود جز با حاکم واحد، آن هم حاکم واحد عادل.

یک روز ایده‌آل، نوید قانون تکامل

قانون تکامل طبعاً این نوید و این بشارت را به ما می‌دهد که بالاخره جامعه بشری یک روز ایده‌آل و فرخنده‌ای در پیش دارد که روزی سراسر سعادت و خوشبختی و

کامیابی است و در آن روز تمام آمال و آرزوهای بشر لباس تحقق به خود می پوشد و تمام رذائل حیوانی، بیدادگری ها و وحشی گری ها برچیده می شود. عالم، امن و امان و بهشت برین می شود:

﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱

در آنجا آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد آماده است.

آنچه می خواهد دلت همان بینی و آنچه بینی دلت همان خواهد

مدینه فاضله ای می شود که حکما در خیال خود می سازند و شهر توحید و اقلیم عشقی می شود که در اصطلاح عرفا است. قانون تکامل این نوید و بشارت را به ما می دهد، این بشارت هست چون قانون تکامل در عالم هست، خالق عالم این قانون را قرار داده باید هر موجودی به کمال خود برسد، این اراده خالق حکیم است، همان خالق که گندم را حرکت می دهد تا به آن خوشه پر از دانه های فراوان برساند، همان خدایی که نطفه را حرکت می دهد تا انسان بسازد، رهایش نمی کند، هم او دستگاه جامعه بشر را رها نمی کند، آن قدر حرکت می دهد تا به این روز برساند. این نوید و بشارتی است که این قانون به ما نشان می دهد.

همین نوید را قرآن نشان می دهد. چون گفتیم قبل از اینکه به قرآن و روایات برسیم خود این قانون طبیعی نشان می دهد، خود این قانون می گوید من باید به حضرت مهدی علیه السلام برسم، به دامن او بیفتم، باید به یک جامعه ای برسم که حاکم واحد و عادل در آن باشد، چون جز این نمی شود، قانون طبیعی این است.

قرآن و بشارتِ حاکمیتِ قانون ثابت جهانی

قرآن همین را می گوید، چهارده قرن قبل قرآن نوید داده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز

۱- سوره زخرف، آیه ۷۱.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳.

گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

او این دستگاه را اداره می‌کند، او بنایش بر این است که رسول بفرستد تا دینش را بر عالم مسیطر کند. هیچ قانونی در عالم جز قانون من نباشد، باید این طور باشد اگر نباشد خلاف حکمت است. من خالق، حکیمانه عمل می‌کنم؛ گندم را من می‌رویانم و به آن هدف می‌رسانم، نطفه انسان را من به هدف می‌رسانم. من باید جامعه بشر را به اینجا برسانم که تمام دین‌ها از بین برود، همه قانون‌ها، همه قدرت‌ها و حکومت‌ها باید از بین برود، یک حکومت با یک قانون در عالم ثابت باشد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. من در عالم مقرر کرده‌ام، این قانون ثابت من است، من این مطلب را تثبیت کرده‌ام، در کتاب‌های آسمانی سلف نوشته‌ام که باید زمین به دست صالحان اداره بشود، باید به جایی برسد که فقط صالحان در زمین حکومت کنند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۲

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین کند همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین کرد و دینشان را که برایشان پسندیده برای آنان استقرار بخشد و خوفشان را به امنیت مبدل کند. در این سه جمله از آیه شریفه سه بار لام و نون تأکید آمده است: «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»؛ بطور قطع و مسلم آنان را جانشین می‌کنم. «لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ»؛ حتماً من باید دین مرتضی را در عالم تمکین بدهم، مستقر بسازم، این حتمی است.

﴿لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾

باید من تمام خوف‌ها و وحشت‌ها را به امنیت مبدل کنم. این خوف‌ها موقت است، از بین خواهد رفت و امنیت جای آن خواهد نشست. این آیات قرآن نوید و بشارت

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

همان تکامل را می دهد.

اراده قطعی خداوند بر حاکمیت مستضعفان در عالم

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱

ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان روی زمین قرار دهیم.

اراده ما بر این تعلق گرفته و در مقابل اراده ما هیچ قدرتی نمی تواند بایستد، ما خواسته ایم که مستضعفین به حکومت برسند، باید آن ها در عالم امام و پیشوا بشوند.

از امام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه چنین نقل شده که فرمود:

«لَتَعْطِفَنَّ عَلَيْنَا الدُّنْيَا بَعْدَ شَمَاسِهَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا»؛^۲ دنیا پس از سرکشی

به ما باز می گردد مانند بازگشت شتر بدخو به بچه خویش.

فعلاً این دنیا با ما ناسازگاری می کند، فعلاً شتر چموشی شده به ما لگد پرانی می کند و به صاحبش سواری نمی دهد، گاز می گیرد، حالا دنیا این طور شده، شموسی می کند.

شماس همان چموش بودن است، شتر سرکش شده، ما را به زندان ها می افکنند، می کشند، فعلاً این گونه است و ناسازگاری می کند، ولی بدانید یک روزی حتماً به سمت ما برمی گردد:

«لَتَعْطِفَنَّ»؛ باز هم با تأکید بیان می کند. بطور حتم و مسلّم دنیای چموش به ما سواری

خواهد داد، به ما برمی گردد: «عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا»؛ آن گونه که شتر بدخو حتی به بچه خود رحم نمی کند، نسبت به او بی میلی می کند، او را می زند. یک روزی همان شتر

بدخو، بچه خودش را به دامان خود می گیرد. بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۳

تأثیر اعمال انسان در انقلابات جوی عالم

و نیز فرمودند: «مَكْتُوبٌ فِي رَايَةِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام الْبَيْعَةُ لِلَّهِ»؛^۴ بر پرچم مهدی علیه السلام

۱- سوره قصص، آیه ۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۰.

۳- سوره قصص، آیه ۵.

۴- الملاحم والفتن، صفحه ۱۶۴.

نوشته شده: بیعت فقط برای خداست.

آن پرچمی که او برافراشته خواهد کرد روی آن پرچم نوشته شده است: «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ»؛ امروز حکومت و بیعت از آن خداست: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا»؛ باید گوش کنید و اطاعت کنید: «يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ»؛ سلطنت او همه جا را می‌گیرد، مشرق و مغرب عالم را زیر سیطره خود درمی‌آورد.

«فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عَمِرَ»؛ هیچ نقطه خرابی باقی نمی‌ماند مگر اینکه او آبادش می‌کند.

گفتم قانون تکامل طبعش این است که می‌خواهد جامعه سالم و صالح بسازد و در نهایت هم می‌سازد، اما در این وسط انسان هم هست که موجود مختاری است، یعنی خدا به او اختیار و توان داده، هم قدرت تعمیر دارد هم قدرت تخریب، این طور خدا او را ساخته است. در اثر اعمال همین انسان، دنیا منقلب و دگرگون می‌شود، انقلابات جوی در عالم به وجود می‌آید؛ زلزله و صاعقه ایجاد می‌شود، جنگ پدید می‌آید. اینها از اعمال انسان پیدا خواهد شد، چون خدا انسان را این طور ساخته، او مختار است:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱

فساد و تباهی در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند آشکار شده است.

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۲

هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم خوش گذران‌های آنجا را (به طاعت و دوری از گناه) فرمان می‌دهیم چون فسق و فساد کنند عذاب بر آنان لازم می‌شود، پس آنان را به شدت در هم می‌کوبیم.

خدا انسان را اینگونه ساخته قدرت به او داده می‌تواند تخریب کند، ویرانگری کند، این برایش ممکن است. لذا اولین عامل انحراف در عالم که پیدا شد، پسر آدم ابوالبشر قایل به وجود آورد. اولین انحراف از او پیدا شد. برادرش هابیل را از روی حسد کشت و

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد ۱، صفحه ۳۳۱.

۲- سورة روم، آیه ۴۱.

۳- سورة اسراء، آیه ۱۶.

او را دفن کرد. حضرت آدم علیه السلام در سفر مکه بود، وقتی برگشت هابیل را ندید، از قایل سرخ او را گرفت، گفت: من نمی دانم، او را که به من نسپرده بودی. حضرت آدم خسته بود خوابید، در عالم خواب دید پسرش هابیل روی بلندی کوهی رفته و فریاد می کشد: «الْغِیَاثُ بِکَ یَا أَبُ»؛ پدر به دادم برس، من را گشتند. وحشت زده از خواب بیدار شد. جبرئیل علیه السلام در کنارش بود، از او سؤال کرد پسر من هابیل کجاست؟ گفت سرت به سلامت باشد خدا به تو صبر بدهد، برادرش قایل او را کشت. کجا دفن کرده؟ جبرئیل علیه السلام آدم و حوّا را کنار قبر هابیل برد، جبرئیل با اذن خدا اشاره به قبرکرد قبر شکافته شد جناب آدم پسرش را دید، مغزش متلاشی شده خون به اطراف بدنش ریخته، از شدت ناراحتی غش کرد، وقتی به هوش آمد کنار نعش غرق به خون فرزندش شروع به مرثیه خوانی کرد. مرثیه ها از او نقل شده است:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا فَوَجَّهُ الْأَرْضَ مُعْبَرٌ قَبِيحٌ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَطَعْمٍ وَقَلَّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ^۱

یعنی فرزندم! به این کیفیت تو رفتی، با رفتن چهره زمین سیاه و زشت شد، دنیا دگرگون گشت، میوه ها تلخ شد، شادی ها به حزن و اندوه مبدل شد.

آیا حضرت آدم علیه السلام برای همین پسرش این مرثیه ها را سروده است؟ یعنی فقط با مرگ هابیل دنیا دگرگون می شود؟ زمین و آسمان منقلب می شود؟ نه، بعید است. چون حضرت آدم صغی الله است، پیغمبر بزرگ خداست، ساخته شده بلاواسطه دست خدا و مسجود فرشتگان است، قبله ملائکه واقع شده، عبارت:

﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲

از عظمت مقام او حکایت می کند، بعید است که او تنها برای پسرش این طور مرثیه خوانی کند.

نوحه و گریه حضرت آدم برای فرزندان مظلوم آینده خود

۱- خصال، جلد ۱، صفحه ۲۰۹.

۲- سورة حجر، آیه ۲۹.

معلوم می‌شود که حضرت آدم علیه السلام با چشمِ دوربینِ نبوت، عالم را تا روز قیامت می‌بیند، زمان ما را می‌بیند، او کنار اجساد آغشته به خون فرزندان آینده‌اش نشسته، نه فقط هابیل بلکه همه را می‌بیند، صحنه پر از ظلم و جور را می‌بیند، می‌گوید: این ظلمی که درباره تو شد در واقع ظلم را در عالم پایه‌گذاری کرد. به دنبال آن، کشتن‌ها خواهد بود، آدم کشی‌ها و جنایت‌ها خواهد شد. برای فرزندان آینده‌اش گریه و مرثیه‌سرایی می‌کند. قابیل، هابیل را کشت، بزعم خود کاری نکرد، جان‌داری را بی‌جان کرد و بعد رفت مشغول چریدن شد. اما آدم علیه السلام پیغمبر خداست، آینده را می‌بیند، می‌داند این عمل ارکان عالم هستی را می‌لرزاند، بنیان کاخ سعادت بشر را متزلزل می‌کند. در ظاهر برای او، در واقع برای ما مرثیه‌سرایی کرده است.

حد و مرز قدرت تخریبی انسان و صدور فرمان ظهور

پس این انسان قدرت تخریب دارد و گاهی چنان تخریب می‌کند به جایی می‌رسد که نزدیک می‌شود عالم دگرگون بشود. بعضی معتقدند کره زمین در یک قدمی نابودی قرارگرفته و ممکن است این بشر با فشار دادن دکمه‌ای تمام زمین را منقلب کند. خدا این قدرت را به بشر داده است. بشر می‌تواند این کار را بکند اما خدا نمی‌گذارد، چون خلاف حکمت است. اگر بخواهد همه چیز عالم تباه بشود این خلاف حکمت در عالم خلقت است.

خداوند نگهبان و مَهِیْمَن عالم است، به انسان قدرت داده اما اگر بخواهد به آنجا برسد نه، آنجا این اجازه را نمی‌دهد. عالم خلق نشده که به دست یک بشر ظالم بیفتد به این کیفیت تباهی به بار بیاورد. یعنی آن وقت که رسید فرمان ظهور صادر می‌شود، در آن لحظه با صدور فرمان ظهور، حضرت نیر اعظم، نیروی معدّل اقّوم، ولیّ زمان، صاحب دوران، بزرگ فرمانده عالم امکان، امام حجة بن الحسن المهدی به اذن خدا از پرده استتار بیرون می‌آید و تکیه به دیوار کعبه می‌دهد و با صدای رسا اعلام می‌کند:

«بَقِیْتُ اللّٰهَ خَیْرَ لَّکُمْ اِنَّ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ ثُمَّ یَقُوْلُ اَنَا بَقِیَّةُ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ وَ خَلِیْفَتُهُ

وَحَجَّتُهُ عَلَيْكُمْ^۱؛ آنچه خدا باقی گذارده برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. سپس می‌گوید: منم بقیة الله در زمین و منم خلیفه خدا و حجت او بر شما.

روی پرچمش نوشته: «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ»؛ بیعت برای خداست. «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا»؛ بشنوید و اطاعت کنید. ولی خدا دست به سینه این عالم در حال سقوط می‌گذارد: «وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»^۲؛ و می‌گوید: تو را چه می‌شود؟ آرام بگیر.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾^۳ هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید. و زمین بارهای گرانش را بیرون افکند. و انسان بگوید زمین را چه شده است؟

آن انسان کامل به این عالم در حال سقوط نهیب می‌زند: آرام باش. تنها او می‌داند این شتر مستِ مهار دریده از کوره در رفته را چگونه به مهار بیاورد و آرام کند. «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۴؛ زمین را از عدل و داد پر کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.

فتنه قبل از ظهور از نگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

در نهج البلاغه خطبه‌ای راجع به فتنه قبل از ظهور دارد. قبل از ظهور آن حضرت این بشر مخرب خیلی تخریب می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید این جریان‌ات پیش می‌آید:

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِذُهَا»^۵؛ جنگ روی پای خود می‌ایستد، مانند حیوان درنده‌ای که از شدت خشم لب‌ها را کنار می‌زند و دندان‌هایش را نشان می‌دهد.

«مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا حُلُورًا رِضَاعُهَا عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا»؛ پستان‌هایش پر از شیر که مکیدنش شیرین ولی در آخر کار تلخ و بدمزه است.

پستان‌های جنگ مانند پستان‌های شتر که پر از شیر می‌شود این هم پر از زهر

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد ۱، صفحه ۳۳۱.

۲- سوره زلزال، آیه ۳.

۳- سوره زلزال، آیات ۱ تا ۳.

۴- امالی صدوق، صفحه ۲۶.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

می‌شود. آن‌هایی که کارگردانان میدان جنگند خیلی شاد و خشنود می‌شوند که این فتح و پیروزی‌های شیرین را به دست آورده‌اند ولی نمی‌دانند که عاقبت آن تلخ است و سرانجام ذائقه آن‌ها را هم تلخ می‌کند.

«الَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ»؛ به هوش باشید، آینده‌ای در کار است، در آینده حوادثی پیش خواهد آمد که شما نمی‌شناسید.

از تصوّرش هم عاجزید. اما آن روز که به این حدّ رسید:
«يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا»؛ حاکمی غیر از این حاکمان، کارگزاران حکومت‌ها را به زشتی اعمالشان کیفر خواهد داد.

کیفر اعمال خونریزان با ظهور امام زمان (عج)

آن فرمانروای مطلق ظهور می‌کند و جلوی این فسادها را می‌گیرد، آن فرمانروا غیر از این سلاطینی است که خود خواه و متکبرند. او وقتی که ظهور می‌کند تمام کارگردانان این جنگ را می‌گیرد و همه آن‌ها را به کیفر اعمالشان می‌رساند. بعد در عالم مسلط می‌شود.
«وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَيْدِهَا»؛ زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد و آنچه در درون خود دارد در اختیار او می‌گذارد.

«وَتُؤْتِي إِلَيْهِ سَلَامًا مَقَالِيدَهَا»؛ زمین تمام کلیدهای خود را به دست او می‌سپارد.
«فَيَرْيِكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرِ»؛ در آن روز آن حضرت به شما نشان می‌دهد که چطور می‌شود عالم را اداره کرد و عدالت در سیره و رفتار چگونه در زندگی عملی می‌شود.
«وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»؛ آنچه از کتاب و سنت را که متروک شده زنده می‌کند.

مهدی (عج) که بیاید خواهد دید که قرآن و سنت مرده است. قرآن مرده و سنت مرده را زنده می‌کند. آنکه می‌میراند ما هستیم، کفار نیستند. کفار با قرآن و سنت کاری ندارند، این ما هستیم که رأی خود را بر قرآن تحمیل می‌کنیم، آیه و حدیث را مطابق رأی خود معنا می‌کنیم. او می‌آید و احیا می‌کند.

محو آرای باطل با حاکمیت قرآن

«يُعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ إِذَا عَظَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ»؛^۱ هوای نفس را به هدایت برمی گرداند آن زمان که مردم مسیر هدایت را به هوی برگردانده اند.

وقتی مسلمان ها هوی را بر هُدی تحمیل کردند او هُدی را بر هوی تحمیل می کند.
«يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛^۲ رأی مردم را تابع قرآن می کند آن زمانی که مردم قرآن را پیرو رأی خود کرده اند.

وقتی حجت حق دید که مسلمان ها آرای خود را بر قرآن تحمیل کرده اند، او قرآن را جلو می افکند و تمام آراء باطل را از بین می برد. این هم یک نمونه از جریانات قبل از ظهور است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ»؛^۳ چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان می گذارد پس عقل ها به رشد می رسند و تمام افکار عادلانه انسانی در عالم بروز می کند.
وقتی که او بیاید عقل ها جمع می شوند و به رشد می رسند، تمام افکار عادلانه انسانی در عالم بروز می کند.

معجزه مشاهده امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكْلِمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ»؛^۴ وقتی قائم ما قیام کند خداوند چندان نیرو به گوش ها و دیدگان شیعیان ما می دهد که میان آن ها و قائم پیام رسانی نباشد، او با آن ها صحبت می کند و آن ها می شنوند و به او می نگرند و حال آنکه او در محل خود قرار دارد.

از جمله معجزاتی که با آمدن امام زمان علیه السلام در عالم اتفاق می افتد اینکه وقتی آمد جواری می شود که او کنار کعبه در جایگاه خود ایستاده مردم او را می بینند و حرف های او

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۱، صفحه ۵۴۹.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۵.

۴- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۳۶.

را می شنوند. این سخنان برای گذشتگان ما قابل باور نبود، تعبداً قبول می کردند ولی حالا ما می بینیم مردم خودشان یکی در مغرب یکی در مشرق همدیگر را می بینند، حرف های هم را می شنوند. آن روز تعجب می کردند. مگر می شود امام زمان در یک گوشه بایستد همه او را ببینند و حرف هایش را بشنوند؟ روایت می فرماید این گونه خواهد شد و آن حوادثی که گفتند پیش می آید.

کثرت عالمان و قلت عاملان در عصر غیبت

«إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ»؛ در عصر غیبت، علم حقیقی از بین می رود و جهل در میان مردم وارد می شود.

همه باسوادند، همه دانشمندند، چه بسا علوم دینی هم دارند اما در واقع توأم با جهل می شود، جهل بروز می کند، علم واقعی از بین می رود.

«وَكَثُرَ الْقُرَاءُ وَقَلَّ الْعَمَلُ»؛ باسوادها زیاد می شوند ولی عمل کم می شود.
«قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَكَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ»؛ فقهای هدایت کننده کم و فقهای گمراه کننده زیاد می شوند.

عجیب است اوضاع زمان به گونه ای می شود که دانشمندان دینی که باید هدایت و ارشاد کنند هادی ها کم می شوند، اما از آن طرف گمراه کننده ها زیاد می شوند. تنها دانشمند بودن که برای اسلام ملاک نیست اهل عمل بودن و ورع داشتن لازم است. چه بسا کسی در علوم دینی خیلی دانشمند و باسواد است اما ورع و تقوی ندارد، اگر این شد او مُضِلّ است، چه بسا ضالالتش بیشتر باشد، ولو امتی تابع یک عالمی باشند، اگر این عالم باورع نباشد فرضاً فقیه هم باشد و از تمام رموز فقهی هم مطلع باشد، اما اگر ورع نداشته باشد او ضالالت می آورد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْإِيمَةُ تَعُودُ»؛ مساجدشان آباد ولی از هدایت تهی است، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان در زیر

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۷۷.

۲- کافی، جلد ۸، صفحه ۳۰۸.

آسمانند، فتنه از ایشان برمی خیزد و به ایشان بازمی گردد. مسجدها بسیار زیبا ساخته شده است، شما در مکه و مدینه ببینید چقدر خوب ساخته اند، بهتر از آن نمی شود، انسان از دیدن آن مساجد کیف می کند و از آن همه زیبایی لذت می برد اما «خَرَابٌ مِّنَ الْهُدَى»؛ هدایت در آن نیست.

عادی شدن رباخواری در عصر غیبت

«اسْتَحْلُوا الْكَذِبَ وَأَكْلُوا الرِّبَا»؛ دروغ را حلال می دانند و رباخواری می کنند. واقعاً خیلی مایه تأسف است که در بازار مسلمان ها رباخواری عادی شده باشد؛ دروغ گویی، تدلیس و کلاه برداری عادی شده باشد، اصلاً واهمه ای ندارد که این پول مال مردم و حرام است و نمی شود تصرف کرد. «وَأَخْذُوا الرِّشَا وَشَيْدُوا الْبُنْيَانَ وَبَاَعُوا الدِّينَ بِالْأُتُنْيَا»؛ رشوه گیرند و ساختمان های محکم بنا کنند و دین را به دنیا بفروشند. برج های عجیب و غریب بالا رفته اما دین را به دنیاشان فروخته اند، هر چه هست دنیا است، دین در کار نیست.

نزدیک شدن زن ها به مرد ها در عصر غیبت

«وَأَسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ وَشَاوَرُوا النِّسَاءَ»؛ انسان های نالایق را به کار می گمارند و در کارهای مهم زن ها مورد مشورت قرار می گیرند. مشکل بزرگی که ما الآن داریم مسئله زن ها است، نزدیک کردن آن ها به مرد ها و در همه کارها اینها را گماشتن، این خطر دارد. به صرف اینکه زن باسواد و سخنور است، بسیار خوب است اما فساد دارد. قرآن کریم برای قمار و شراب هم منفعت قائل است اما می فرماید گنااهش بیشتر است: ﴿إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۲ گناه هر دو از سودشان بیشتر است.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، جلد ۲، صفحه ۵۲۵.

۲- سوره بقره، آیه ۲۱۹.

درست است منافع مادی دارند، خود شراب منافع مادی دارد، قمار هم دارد اما آن گناه بزرگ و خطر زیان بخش آن دو بیشتر است، چرا آن را حساب نمی‌کنیم؟ ما می‌بینیم در قسمت عمده کارها زنان حضور دارند، گاهی هنگام مناجات و دعا، رادیو را باز می‌کنم تا ببینم اذان شده یا نه، می‌شنوم زن در حال اجرای برنامه است آن هم برای مناجات، با خدا مشغول مناجات است. این کارها درست نیست، باید عاقلانه و مطابق دستور شرع مبین عمل کرد.

ضرورت اصلاح روش تبلیغ دین در رسانه ملی

شب نیمه شعبان تلویزیون نشان می‌داد زن‌ها با مردها کنار هم ایستاده بودند و برای امام زمان سرود می‌خواندند، آن هم با این وضعیتی خاص زن‌ها، امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ما چه خواهد گفت؟ آیا این کارها مورد قبولش هست؟ این کارها واقعاً مسخرگی است، واقعش این است که ما داریم به پیغمبر دهن کجی می‌کنیم، به امام زمان دهن کجی می‌کنیم. خیال می‌کنیم جشن گرفتیم و امام زمان از این کارها خوشحال می‌شود، نمی‌دانیم که با این برنامه‌های ناصحیح، خون به دل امام زمان می‌کنیم. این استهزاء است، زن به چه مناسبت بیاید شب تولد امام زمان، یک صف مردها یک صف زن‌ها با همدیگر سرود بخوانند، یعنی چه؟ واقعاً به دین استهزاء می‌شود، ما نمی‌دانیم اصلاً نمی‌فهمند یا می‌فهمند اما نفوذی از جای دیگر می‌شود و تعمداً این کار را می‌کنند. چرا نباید اینها اصلاح بشود؟ آیا نباید رادیو و تلویزیون اصلاح بشود؟

رسانه‌های عمومی عامل بزرگی برای هدایت و ضلالت هستند، تنها چند برنامه تفسیری و مذهبی داشتن که کافی نیست. برنامه‌های ضد مذهبی خراب‌تر می‌کند، آن تأثیر را هم از بین می‌برد. تفسیر و موعظه همه با دیدن یک فیلم مهیج از بین می‌رود. غالباً مشتری این فیلم‌ها جوان‌ها هستند، پیرمردها که دیگر حال و حوصله دیدن این برنامه‌ها را ندارند. البته افراد مؤمن متقی هم هستند اما با یک گل که بهار نمی‌شود آن‌ها در اکثریتند. به هر حال این هست که: «سَأَوْرُوا النِّسَاءَ»؛ در آن زمان زن‌ها مورد مشورت قرار می‌گیرند و کارها بسیار به آن‌ها واگذار می‌شود.

«وَاتَّبِعُوا الْأَهْوَاءَ وَاسْتَخَفُّوا بِالْذِّمَاءِ»؛ پیرو هوای نفس گردند و خونریزی و آدم کشتن خیلی آسان و عادی شود.

«إِذْ حَمَتِ الصُّفُوفُ وَاخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ»؛ صفوف پرجمعیت و قلوب مختلف شود. ازدحام جمعیت هست، صف های نماز جماعت خیلی خوب تشکیل می شود اما قلب های نمازگزاران با هم مختلف و دل ها پراکنده است، بدن ها به هم چسبیده اما دل ها از هم رمیده است.

مشارکت زنان با مردان در امر تجارت در عصر غیبت

«وَشَارَكَ النِّسَاءُ أَزْوَاجَهُنَّ فِي التِّجَارَةِ حِرْصاً عَلَى الدُّنْيَا»؛ زن ها به خاطر حرص بر دنیا در امور تجارت و دنیاداری با همسرانشان مشارکت کنند.

هر دو باید کار کنند که دنیایشان تأمین بشود، دین این روش را می پسندد یا خیر، کاری به دین ندارند، بالاخره باید زندگی کنیم.

از خدا می خواهیم که ان شاء الله به لطف و کرم خودش فرج امام زمانمان را نزدیک گرداند.

قلب های ما را به نور ایمان و یقین منور بفرماید، چون با از بین رفتن نور ایمان و یقین از دل ها تمام زندگی ما مختل می شود، هم دنیا و هم آخرت خراب می شود.

پروردگارا! به غربت امام عصر علیه السلام قلب های ما را با تقوا و یقین منور بفرما.

جوان های ما را از ضلالت و انحراف حفظ کن.

حُسن عاقبت به همه ما کرم بفرما.

آمین یا رب العالمین

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

نا سیاسی امت
در مقابل پیامبر رحمت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَذْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٩﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. بگو تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است آیا تسلیم می شوید؟ اگر اعراض کردند بگو من به همه شما بطور یکسان اعلام کردم و نمی دانم آن وعده ای که به شما داده اند نزدیک است یا دور؟

امام عصر علیه السلام مظهر رحمة للعالمین

درباره آیات آخر سوره مبارکه انبیاء توضیحاتی داده می شد. در آیات قبل خداوند متعال فرمود یکی از پاداش هایی که به عباد صالحین می دهد این است که حکومت روی زمین عاقبت باید به دست بندگان صالح ما بیفتد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱

عباد صالحین ضمن اینکه در عالم آخرت آن پاداش های ابدی را دارند، در دنیا هم حکومت زمین به دست آن ها داده خواهد شد. در گذشته عرض شد که در روایات ما این آیه را به زمان ظهور حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء منطبق کرده اند. چون خودش رحمت پروردگار است و لذا از جمله مصادیق آن رحمت را در این آیه شریفه بیان می فرماید. خود اینکه حکومت روی زمین به دست بندگان صالح خواهد افتاد این هم از مظاهر رحمت پروردگار است و همه اینها از شئون وجود اقدس رسول الله صلی الله علیه و آله است و اگر ولی عصر علیه السلام عالم را اصلاح خواهد کرد وجود اقدس او هم از برکات نور اقدس خاتمیت است. و لذا آن شخصیتی که منشأ رحمت در همه عالم است رسول خداست:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

رسالت تو به عنوان رحمت بر همه جهانیان است. کلمه عالمین معنای گسترده و بسیار وسیعی دارد که همه جوامع بشری را در همه اعصار و ازمه شامل می شود. و خود این آیه هم از آیاتی است که دلالت بر خاتمیت می کند یعنی بعد از رسول اکرم دیگر نییی نخواهد آمد و شریعتی بعد از شریعت اسلام و قرآن نخواهد بود. و لذا او رسول عالمین است.

رحمت گسترده رسول اکرم ﷺ بر عالمیان

تا روز قیامت هم هر چه جامعه بشری در عالم به وجود بیاید مشمول همین کلمه است که او رسول بر همه است. یا در سوره فرقان می فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱

پربرکت و پاینده است خدایی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا برای جهانیان هشداردهنده باشد.

رسول اکرم نذیر و هشداردهنده به همه جهانیان است، همه را شامل می شود. درباره عیسی علیه السلام فرمود: «رَحْمَةً مِنَّا»^۲؛ آنجا هم کلمه رحمت بود اما «رَحْمَةً مِنَّا». اینجا هم رحمت است: «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ». حالا «مِن» در کلمه «مِنَّا» من تبعیض است یا من نشویه است؟ بنا بر اینکه من تبعیض است محدودیت رحمت بودن عیسی علیه السلام را نشان می دهد. حضرت عیسی رحمت است اما رحمت محدودی، در زمان خاصی و برای بشر خاصی است. بعد که رسول اکرم مبعوث شده آن رحمت با آن خصوصیت منقطع شده و آن رحمتی که عام است و همه جا را می گیرد آن رحمت، رسول اکرم و رحمت خاتم است. حضرت عیسی علیه السلام: «رَحْمَةً مِنَّا»؛ رحمت بودنش محدود به زمان خاصی است اما رسول اکرم ﷺ:

﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

نه تنها رحمت در عالم طبع و برای بشر است بلکه برای همه عوالم رحمت است.

۱- سوره فرقان، آیه ۱.

۲- سوره مریم، آیه ۲۱.

وقتی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام بر رسول اکرم نازل شد حضرت به او فرمود اینکه حق تعالی فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

ما رحمت برای عالمین قرار داده آیا شعاع رحمت من تو را گرفته است؟ «هَلْ أَصَابَكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ»؛ آیا از این رحمت من چیزی هم به تو رسیده است؟ «قَالَ نَعَمْ إِنِّي كُنْتُ أَحْسَنُ عَاقِبَةً الْأُمَرَاءِ»؛ عرض کرد: بله، من نگران بودم که عاقبت کارم به کجا منتهی خواهد شد تا اینکه به واسطه وجود شما اطمینان خاطر حاصل کردم، به سبب این آیه که به زبان شما جاری شد و خداوند درباره من این طور مدح و ثنا کرد که: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ»^۱؛ من جبرئیل نیرومندی هستم که در کنار عرش خدا جا دارم، هم مطاعم و هم امینم.

این آیاتی که به عنوان وحی بر زبان شما جاری شد من از عاقبت کارم مطمئن شدم و لذا رحمت شما شامل حال من شده است و شما برای من هم رحمت هستید. یعنی رحمت رسول اکرم شامل همه عوالم از مُلک و ملکوت است، کفار را هم در بر می‌گیرد.

رحمة للعالمین حتی شامل حال کفار

وجود اقدس رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره کفار هم رحمت است برای اینکه موجب تأخیر در عقوبات آنها شده است. به سبب وجود اقدس رسول اکرم در عقوبت کفار تأخیر می‌شود و هم از عذاب استیصال در امانند یعنی بعد از بعثت پیغمبر اکرم عذاب استیصال بر کفار وارد نمی‌شود. در انبیاء سابق عذاب استیصال بر آنها فرود می‌آمد و قلع و قمعشان می‌کرد اما بعد از بعثت پیامبر این منت بر سر بشر نهاده شده است که عذاب استیصال بر کفار وارد نمی‌شود و آنها هم در امانند، تأخیر در عقوبت دارند تا بر آنها اتمام حجت بشود و بسیارشان هم بلکه به راه بیانند. پس خود این رحمتی برای کفار از جانب رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

و اما رحمت بودن رسول اکرم مظاهر زیادی دارد. مظهر عمده آن دین اسلام است.

۱- تفسیر صافی، جلد ۳، صفحه ۳۵۹.

۲- سورة تکویر، آیات ۲۰ و ۲۱.

همین دین و آیین و شریعتی که آورده مظهر رحمت بودن اوست. چه رحمتی از این عالی‌تر که در سعادت ابدی را به روی بشر باز کرده باشد. صراط مستقیمی که بشر را به حیات ابدی می‌رساند آن را پیش پای مردم باز کرده و مایه نجات ابدی را فراهم نموده، این رحمت الهی است. دین پیغمبر، شریعت رسول الله، این رحمت بزرگ خداست که شامل حال بشر شده و در دنیای امروز ما به خوبی نمایان است که چطور دنیا به آن رحمت نیاز دارد.

در حال حاضر دنیا در آتش فساد می‌سوزد، این همه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها و وحشیّت که انسان توقع ندارد با این تمدّن بشری و با این علم و دانشی که بشر دارد حیوانیت و وحشیّت را به درجه‌ای رسانده باشند که گرگ‌ها و پلنگ‌ها هم چنین جنایت‌هایی ندارند. این مسئله خودش کاشف از این است که بشر احتیاج به یک قانون متین آسمانی و پاک و انسان‌ساز دارد، به یک مجری امین معصوم هم احتیاج دارد که این قانون آسمانی را اجرا کند. بشر این هر دو را لازم دارد.

اگر قانون پاک آسمانی که راهنمای بشر است، به بشر داده نشود وضع همین است که می‌بینید. همین بشری است که به قول خود دانشمند شده، در علم و دانش و صنعت به اوج رسیده در عین حال زندگی او به این کیفیت است که دائماً با وحشت و ترس و ناامنی و کشتار توأم است. معلوم است که به قانون پاکی که راهنمای بشر باشد نیازمند است. ضمناً بودن قانون کامل و پاک هم به تنهایی کفایت نمی‌کند و زندگی ایده‌آل تأمین نمی‌شود. بهترین قانون‌ها در عالم باشد ولی مجری و ضامن اجرا نباشد به درد نمی‌خورد، وجودش کالعدم است.

قانون آسمانی و مجری آسمانی، دو نیاز جدّی بشر

لذا باید در میان جامعه بشر، هم قانون آسمانی باشد و هم مجری آسمانی که از خطا معصوم باشد. یعنی هم عقلش بر شهوت نفسش غالب باشد، مال و مقام نتواند چشم او را خیره کند و زانوهای او را بلرزاند. و هم علم محیط به تمام زوایای آن قانون را داشته باشد. خداوند هر دو را قرار داده که حجت بر بشر تمام شده باشد.

﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾

هم قانون را فرستاده، کتاب عظیم قرآن نازل شده، از آن طرف ولی معصوم هم الآن در پس پرده غیبت حاضر و آماده است، منتهی بشر چون در عالم اختیار زندگی می‌کند باید خود را برای پذیرش آماده کند. تا بشر آماده پذیرش نباشد او ظهور نخواهد کرد: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَعَدَمُهُ مِنَّا»؛ وجود او از جانب خداوند لطف الهی است و تصرفی که او در عالم خواهد کرد لطف دیگری است و عدم آن لطف دوم از جانب ماست.

یعنی رفتار ما باعث شده است که آن لطف شامل حال ما نمی‌شود که او در عالم، تصرف و اصلاح کند. اگر خدا او را خلق نمی‌کرد بشر بر خدا حجت داشت و می‌گفت: خدایا! قانون فرستادی ولی یک مجری معصوم و مصون از خطا که من به او اعتماد داشته باشم نفرستادی که من دنبال او بروم لذا در حال حیرت باقی ماندم. برای پاسخ به این درخواست، خداوند هم قرآن نازل کرده و هم مجری معصوم قرآن را خلق کرده آماده است منتهی به شرط اینکه بشر آماده پذیرش باشد. اگر بشر مستعد پذیرش نباشد چنانچه این امام هم بیاید به سرنوشت آن یازده معصومی مبتلا می‌شود که آمدند و همه را از بین بردند و کشتند.

پس امام دوازدهم باید در پس پرده غیبت باشد. نه اینکه مخلوق نشده باشد، نه اینکه در میان مردم ظاهر باشد، باید مخلوق و غایب باشد. اگر مخلوق نباشد بشر بر خدا حجت دارد و اگر بخواهد ظاهر باشد به همان سرنوشت آباء و اجدادش مبتلا خواهد شد. و لذا هم باید موجود باشد و مخلوق و در عین حال غایب، تا دنیا آماده پذیرش او بشود. و لذا می‌بینیم که الآن زبان حال دنیا همین است که:

«أَيُّنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلَمَةِ»؛ کجاست آن کس که برای قطع ریشه ظالمان و ستمکاران آماده گردیده است؟

معلوم است که با این ظالمان و ستمکاران به این کیفیت، دنیا حتماً نیاز به یک

۱- کشف المراد، صفحه ۳۶۲.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

قدرت قهاره‌ای دارد که نمونه قدرت ذات اقدس حق باشد که هم به تمام رموز هدایت عالم باشد و هم بر همه هوس‌ها و شهوات نفسانی قاهر باشد که کوچک‌ترین خطایی و کمترین انحرافی به ساحت قدس او راه نیابد (هادی معصوم):

«أَيُّنَ قَاصِمُ شَوْكِهِ الْمُعْتَدِينَ، أَيُّنَ هَادِمُ أُنْبِيَاءِ الشِّرْكِ وَالتَّفَاقِ، أَيُّنَ الْمُدْخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ»؛ کجاست آن شکننده ابّته و عظمت تجاوزکاران؟ کجاست آن ویران‌کننده بناهای شرک و نفاق؟ کجاست آن کسی که برای تجدید و زنده کردن فرائض و سنن آئین اسلام ذخیره شده است؟

بیا بیاکه سوختن زهرجروی ماه تو تمام عمر دوختم دو چشم خود به راه تو
و لذا وجود مقدّسش رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ است تا او در بین خلائق ظاهر نشود مصداق
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وجود اقدس رسول الله هم بروز نمی‌کند.

شرط ظهور توحید حقیقی

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱

بگو تنها چیزی که به من وحی می‌شود این است که معبود شما خدای یگانه است، آیا تسلیم می‌شوید؟

مطالب وحی زیاد است ولی همه آن به توحید برمی‌گردد یعنی واقعاً آنی که اساس وحی همه انبیاء است همان توحید است، دعوت به خدای واحد است. اگر همه شریعت را جمع کنیم توحید خواهد شد. توحید را هم گسترش بدهیم تحلیل کنیم شریعت می‌شود. توحید اگر گسترش پیدا کند همین معارف و اخلاق و برنامه‌های عملی می‌شود. و لذا توحید اُس و اساس حقایق دینی است، منتهی توحید اگر بخواهد در عالم ظهور پیدا کند ظهورش شرطی دارد و آن اینکه باید در آئینه ولایت تجلّی کند که فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲؛ کلمه توحید قلعه محکم خداست هر کس به آن وارد شود در امان است و عذاب نخواهد دید.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

۳- روضة المتّقین، جلد ۲، صفحه ۳۰.

«وَلَكِنْ بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ اما شرط دارد. بروز و ظهور و تجلی توحید در چهره ولایت خواهد بود. پس:

﴿أَتُمَّا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

معبود شما خدای یگانه است آیا تسلیم می شوید؟

مشکل اساسی ما ضعف توحید است

بله قرآن آمده و رسالت هست اما مشکل اصلی ما این است که ما نمی توانیم شرک را از خود بزداییم و توحید را در جان خود بنشانیم. گرفتاری ما همین است. ما موحد واقعی نیستیم. توحید به معنای کلمه واقعی آن در زندگی ما نیست. مگر شرک فقط با پرستش بت لات و عزی می باشد این همه بت ها در عالم هست. الآن دنیای اسلام آلوده به انواع شرک است. حکومت های اسلامی در حال حاضر چقدر در مقابل کفار اظهار تذلل می کنند؟ آیا اینها واقعا مشرک نیستند؟ «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ آیا اینها اسلام است؟ مگر این فریاد قرآن نیست که بلند است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی خود نگیرید آن ها اولیای یکدیگرند و هر کس از شما آنان را ولی خود بگیرد از آنان است. شما مسلمان ها حق ندارید و درست نیست که یهود و نصاری را به ولایت خود پذیرید، هر کس تن به ولایت آن ها بدهد از خود آن ها است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

خداوند ظالمان را هدایت نمی کند. یا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾^۲

ای مسلمان ها! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید، شما با آن ها رابطه

۱- سورة مائده، آیه ۵۱.

۲- سورة ممتحنه، آیه ۱.

دوستی برقرار می‌کنید و حال آنکه آن‌ها نسبت به آنچه از حق برای شما آمده کافرند. شما چه ارتباطی با آن‌ها دارید؟ آیه شریفه با این حدّث مسلمان‌ها را از ارتباط با یهود و نصاری تحذیر می‌کند. یعنی شما مشرکید. تذلل در برابر کفار و آن‌ها را بر خود مسلط کردن بالاترین شرک است، حالا ما هم که شیعه و محبّ اهل بیت اطهار علیهم‌السلام هستیم چه مقدار محبّت خدا و اهل بیت به معنای واقعی آن در دل ما نشسته است که آثار محبّت هم در آن دیده بشود؟ این جمله از امام سجّاد علیه‌السلام است که: «نَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ پروردگارا! در اوقات غفلتم به یاد خودت آگاه ساز و در ایام فرصتم به طاعت و بندگیت بگمار و راهی هموار به سوی محبّتت پیش پای من بگذار که من دوستدار تو باشم.

ما مدّعی هستیم که محبّ خدا، محبّ حضرت علی علیه‌السلام و محبّ امام حسینیم. قرآن نشانه محبّت را نشان می‌دهد:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^۱

بگو شما واقعاً اگر راست می‌گویید دوستدار خدا و اولیای خدا هستید از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد..

ملاک محبّت اتباع است و بس

قرآن ملاک محبّت را با کمال صراحت اتباع نشان می‌دهد و می‌فرماید: اگر در زندگی اتباع ندارید، محبّت ندارید. اگر راست می‌گویید و محبّت به جان شما نشسته، اتباع داشته باشید. من پروردگار برای زندگی شما دستور و برنامه دارم. برنامه که تعارف نیست شعار تنها که نیست، می‌خواهم شما را به حقیقت مطلب برسانم. برنامه‌های من حلال و حرام دارد. چقدر هم روی آن تأکید شده است که بدانید خدا غیرتمند است. دین خدا ناموس خداست. شما اجازه نمی‌دهید کسی به ناموس شما تعدّی کند، خدا از

۱- صحیفه سجّادیه، دعای بیستم.

۲- سوره آل عمران، آیه ۳۱.

شما غیرتمندتر است. خدا رضا می‌دهد به ناموسش تعدّی بشود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيْرُ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»؛ خداوند تبارک و تعالی غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست دارد، چون غیور و غیرتمند است کارهای زشت را چه ظاهری و چه باطنی حرام کرده است.

شما که حاضر نیستید به ناموس شما تعدّی بشود چطور به خود اجازه می‌دهید به ناموس خدا تعدّی کنید، به حلال و حرام خدا تعدّی کنید، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کنید. مراقب باشید به ناموس خدا تعدّی نکنید که از چوب خدا در امان نخواهید بود، سیلی‌های محکم به شما می‌زند و شما نمی‌فهمید از کجا چوب می‌خورید.

«أَلَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَحَدَّ الْحُدُودَ»؛^۱ بدانید، خدا حرام‌ها را حرام کرده و حدود را معین کرده است.

ما هنوز ناموس خدا را جدّی نگرفته‌ایم

ما غالباً با تعارف با اسلام و دین برخورد می‌کنیم. مطلب را خیلی سهل و ساده می‌گیریم در حالی که بسیار هم محکم است. آن خدایی که رضا داده عزیزترین عزیزانش در راه احیای دین فدا بشوند، آیا او رضا می‌دهد ما به دست خود عزیزتر از آن‌ها را که دین خداست هتک کنیم؟ مسلم رضا نمی‌دهد: «وَمَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ»؛ از خدا غیورتر کسی نیست. «وَمِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ»؛ و از غیرت خداست که کارهای زشت را حرام کرده است. غیرت خدا و خشم خدا چه وقت ظاهر می‌شود؟

«غَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۲؛ غیرت خدا این است که مؤمن مرتکب کاری شود که خدا حرام کرده است.

اگر فرد با ایمانی گناهی و کارحرامی را مرتکب بشود خشم خدا او را آن‌طور فرا می‌گیرد که شما اگر به ناموستان تعدّی بشود خشمگین می‌شوید. مگر این سخن خدا تعارف است که می‌فرماید: من قرآن را فرستاده‌ام که شما را از ظلمت‌ها به نور بیاورد؟ از

۱- مشکاة الانوار، صفحه ۲۳۶.

۲- امالی صدوق، صفحه ۴۲۷.

۳- نهج الفصاحه، ح ۷۶۴.

ظلمت کفر به ایمان، از شرک به توحید، از جهل به علم، از فسق به تقوا. حالا ببینید آیا در پرتو این قرآن از ظلمت‌ها بیرون آمده‌اید؟ به نور رسیده‌اید؟ اگر چنین حالاتی در شما ایجاد شده بدانید به قرآن عمل کرده‌اید و اگر چنین نشده‌اید پس هنوز به قرآن عمل نشده است:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا مردم را از ظلمت‌ها به نور درآوریم. اگر به نور درنیامده‌اید بدانید طبق دستور ما عمل نشده و غرض ما تأمین نشده است. واقعاً این مطلب جای تأمل دارد. خدایی که رضایت داده عزیزترین عزیزانش که از آن‌ها پاک‌تر و عزیزتر نداشته، آن‌ها برای احیاء دین خدا قطعه‌قطعه بشوند، آیا خدا رضا می‌دهد که ما دین خدا را قطعه‌قطعه کنیم؟

سهل انگاری خطرناک ما در امر دینداری

ما این طور معتقد شده‌ایم که اگر یزید و معاویه دین خدا را تخریب کرده‌اند جنایتی بزرگ مرتکب شده‌اند چون دشمن آل علی هستند ولی ما که دوست آل علی هستیم اگر دین به دست ما تخریب شود گناهی به حساب نمی‌آید. آیا واقعاً این طور است؟ عملاً این طور نشان می‌دهیم. بر یزید و معاویه لعنت می‌فرستیم برای اینکه دین خدا را تخریب کردند و امام حسین علیه السلام در مقابلشان قیام کرد و فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ»^۱؛ اسلام را از بین می‌برند. اما اگر ما دین خدا را خراب کنیم اشکال ندارد چون محب آل علی هستیم. آیا این نتیجه‌گیری درست است؟

چون دوستدار آل علی هستیم، هر چه هم دین خدا را خراب کنیم و حلال و حرام را به هم بریزیم، عیبی ندارد و جبران می‌شود اما آن‌ها حق ندارند تخریب کنند. اگر ساز و آواز مال حکومت‌های طاغوتی باشد حرام است و باید تضعیف شود اما اگر برای ما باشد عیبی ندارد. برای اینکه ما شیعه و محب آل علی هستیم. باید بدانیم که خدا غیور است و نسبت به حلال و حرام و دین خودش کاملاً حافظ و نگهبان است، دین خدا حدود دارد:

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲- اللهوف، صفحه ۲۴.

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾^۱

این حدود خداست و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خودش ظلم کرده است.

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا﴾^۲

و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود او تجاوز نماید خداوند او را در میان آتش مخلد خواهد کرد.

بدفهمی از سخن معرفت آمیز امام صادق علیه السلام

مردی خدمت امام صادق علیه السلام رسید عرض کرد: آقا! این حدیث را از شما نقل می‌کنند، درست است که فرموده‌اید: «إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ»^۳؛ همین‌که ما را شناختید هر کاری می‌خواهید بکنید. فرمودند: بله. گفت: عجب! «وَإِنْ زَنَوْا أَوْ سَرَفُوا أَوْ شَرِبُوا الْخَمْرَ»؛ اگر زنا هم بکنند یا سرقت هم بکنند یا شارب الخمر هم باشند، همین‌طور است؟ عیبی ندارد؟ فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ یعنی چه؟ «وَاللَّهِ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخْدَنَا بِالْعَمَلِ وَوُضِعَ عَنْهُمْ»؛ به خدا قسم! با ما به انصاف رفتار نکردید، خدا از ما عمل خواسته و اگر انجام ندهیم ما را مؤاخذه می‌کند اما از شما عمل نخواست و گفته هر کاری می‌خواهید بکنید! آیا این درست است؟

فرمود: بله، من این را گفته‌ام: «إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ»؛ وقتی ما را شناختی هر کاری می‌خواهی بکن یعنی حالا که ما را شناختی زمینه برای بندگی آماده است، هر کار خیری چه کم چه زیاد انجام بدهی مقبول درگاه حق خواهد شد. یعنی با وجود زمینه محبت و معرفت ما، تمام اعمال خیر شما مقبول است اما قلبی که از محبت ما خالی است اعمال او مقبول نیست. حالا که معرفت و محبت ما را داری هر عمل خیری که انجام بدهی مقبول است. ما این مطلب را گفتیم، نگفتیم حالا که محبت ما را داری آزاد باش و هر کاری که خواستی انجام بده شما را مؤاخذه نمی‌کنند، این حرف درست نیست.

۱- سوره طلاق، آیه ۱.

۲- سوره نساء، آیه ۱۴.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۶۴.

«قَالَ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحَفَّظَكُم مِّنْ كِتَابِيهِ»؛ خدا را در نظر بگیرید خدا قرآن را به شما داده و از شما خواسته آن را حفظ کنید، محافظ قرآن باشید. «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا»؛ خداوند شما را لغو و بیهوده خلق نکرده حسابی دارد. پس در این آیه فرمود: به این مردم بگو برنامه حق را آورده‌ام: «فَهَلْ أَنتُم مَّسْلُومُونَ»؛ آیا تسلیم می‌شوید؟ آیا می‌توانید پا روی اهوای نفسانی بگذارید و در مقابل حق تسلیم باشید. در آیه بعد می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ أَذْنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَذْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ﴾^۱

اگر اعراض کردند بگو من به همه شما بطور یکسان اعلام کردم و نمی‌دانم آن وعده‌ای که به شما داده‌اند نزدیک است یا دور؟ اگر به حرفت گوش ندادند، بگو من وظیفه خود را ابلاغ کردم، یکسان به همه شما گفتم که برنامه این است و مجازات هم آن. کیفرها دارید حالا من نمی‌دانم آن وعده‌ای که خدا به شما داده که حتماً خواهد آمد نزدیک است یا دور؟ به هر حال خواهد آمد.

سرمایه‌ اثرگذار در روز قیامت

علم به قیامت مختص به ذات اقدس حق است. حتی رسول الله هم نمی‌داند قیامت کی برپا می‌شود؟ همین قدر مطمئن باشید خواهد آمد. شما به دوری و نزدیکی آن کاری نداشته باشید. اگر آماده شده‌اید برای شما چه فرقی می‌کند چه نزدیک و چه دور. اگر آماده نشده‌اید هم نزدیک و دور بودن آن تأثیری به حال شما نخواهد داشت. و لذا آن مرد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: آقا! قیامت کی می‌آید؟ فرمود: «مَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا»؛ برای قیامت چه آماده کرده‌ای؟ گفت: «مَا أَعَدَدْتُ كَثِيرَ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ إِلَّا أَنِّي أَحْبَبْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ نماز و روزه زیادی آماده نکرده‌ام ولی خدا و رسولش را دوست دارم. فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ انسان با آنچه دوست دارد محشور می‌شود.^۲ اگر واقعاً مرا دوست داشته باشی با خود من محشور خواهی شد. اعمال زیاد از شما نخواسته‌اند،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۹.

۳- مجموعه وزام، جلد ۱، صفحه ۲۲۳.

اولیای خدا را دوست بدارید اما در همان مسیر محبت و دوستی از حدود تجاوز نکنید. دلبستگی به خدا و اولیاء خدا پیدا کنید. رابطه طبیعی محبت همین است. مُحَبِّ را به رنگ محبوب درمی آورد. انسان به حیرت می افتد از آن کسانی که پرورش یافته در مکتب دین بودند، اینها تا چه حد دلبستگی داشتند.

عشق و ارادت عمار و عباد به حقیقت قرآن و دین

عمار و عباد قصه شان معروف است وقتی از یکی از جنگ ها برمی گشتند، در رکاب پیغمبر اکرم فاتح و پیروز بودند شب به بیابان رسیدند. بنا شد که استراحت کنند، بار انداختند، لشکریان اسلام خسته بودند، خوابشان برد. فقط دو نفر را گماشتند که کشیک بدهند و مراقب باشند. یکی از آن دو نفر عمار بود و دیگری عباد. این دو نفر بیدار بودند و خواستند از این فرصت شب استفاده کنند، با هم قرار گذاشتند که نصف شب را یکی بیدار بماند و دیگری بخوابد و در نصف بعدی جایشان را عوض کنند.

نصف اول شب را عمار خواب بود و عباد بیدار بود. عباد از این بیداری شب خواست استفاده کند به نماز ایستاد. مشغول نماز بود، در اثنای نماز یکی از لشکر دشمن به قصد سوء قصد به پیغمبر اکرم آمد تا به حضرت صدمه ای بزند. دید همه خوابند یک نفر ایستاده، به سمت او تیر پرتاب کرد. تیر به بدن او اصابت کرد اما نمازش را قطع نکرد. تیر دوم، باز هم نماز را قطع نکرد. تیر سوم، تا اینکه ناتوان شد و نماز را کوتاه کرد و عمار را بیدار کرد. او که بیدار شد دید رفیقش در خون خود دست و پا می زند.

گفت: چرا مرا بیدار نکردی؟ گفت: تیر اول که به بدنم رسید مشغول قرائت سوره کهف بودم و به قدری حلاوت سوره قرآن در دلم نشسته بود که نخواستم نماز را قطع کنم. تیر دوم بر بدنم نشست و دردناک هم بود باز حلاوت سوره قرآن مانع شد که نماز را قطع کنم. در تیر سوم ترسیدم از پا درآیم و صدمه ای به رسول اکرم برسد. ولذا نماز خود را کوتاه کردم و تو را بیدار کردم. اگر مطمئن بودم که لطمه ای به رسول خدا نمی رسد حاضر بودم رگ دلم قطع بشود اما سوره قرآن قطع نشود. اینها کسانی اند که محبت واقعی در دلشان نشسته. حُب خدا، حُب قرآن، حُب رسول خدا.

بی وفایی مسلمانان به فرزندان پیامبر رحمت

اما چه می شود کرد ما هم مدعیانی هستیم و در زندگی مان نقص های فراوان داریم. باید معترف به نقص باشیم. به ما هم گفته اند: اعتراف به نقص و گناه بکنید، رحمت ما شامل حالتان می شود. ما معتقدیم رسول خدا رحمة للعالمین است. کسی که روزها می زدند بدنش را غرق خون می کردند اما او شب ها بالای سر آن ها می ایستاد و برایشان دعا می کرد و حال اینکه می شد نفرینشان کند. ولو قدرت ظاهری نداشت ولی قدرت معنوی که داشت. می گفت: خدایا! اینها جاهل و نادانند. نکند بلا بر آن ها نازل کنی؟ پروردگارا! آن ها را به من ببخش.

در مکه یک روز نبود از خانه بیرون برود و با سلامت بدن برگردد. هر روز که به خانه می آمد با بدن آغشته به خون برمی گشت. یک روز آن قدر به ایشان سنگ زده بودند، وقتی آمد بیهوش روی زمین افتاد. همسر بزرگوارش خدیجه علیها السلام سرش را به دامن گرفت. وقتی پیامبر چشم باز کرد خدیجه گریان بود و می گفت: جانم به قربانت یا رسول الله! امروز خیلی لطمه خوردی. فرمود: باکی نیست، کسی که در راه بزرگی قدم برمی دارد و مقصدی عظیم در پیش دارد تمام این زحمت ها را با نوش جان تحمل می کند. او به این کیفیت حیوان ها را به انسان تبدیل کرد.

ولی یا للأسف امت اسلامی چه کردند؟ چند سالی از رحلت این رحمة للعالمین نگذشته بود که مردم کوفه دیدند دختران همین پیغمبر را به اسارت در میان شهر مسلمانان به گردش درآوردند. عجیب است! مردم کوفه شیعه هم بودند. محب اهل بیت عصمت بودند. آن ها که مخالف نبودند ولی چه شد، دنیا با آن ها چکار کرد؟ زینب کبری علیها السلام باید در محمل اسارت بنشیند و به آن ها سرکوفت بدهد و خطاب به آن ها بگوید: حالا گریه می کنید؟ به بدبختی خودتان باید گریه کنید. نمی دانید چکار کرده اید و چه جگری از پیغمبر سوزانده اید.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ